

# اصول شریعت

دانشمند محترم انصاری زنجانی

# اصول تشیع

بررسی عقائد مذهب تشیع و جواب از شبهات مخالفین

بقلم دانشمند محترم

انصاری زنجانی

۲ هزار نسخه از این کتاب در چاپخانه مهراستوار

ب‌طبع رسید



## مقدمه

بحث درباره اصول اعتقادی شیعه ممکن است بطور صد در صد مثبت انجام شود؛ مانند شرح باب حادی عشر و شرح تجرید و امثال «آن و ممکن است فقط جنبه منفی ورد و جواب داشته باشد، مانند رد و جوابهایی که علمای ما بر مذاهب باطله و اهل بدعت نوشته اند. مانند «نقد المحصل» مرحوم محقق طوسی و کتاب «مسائل صاغانیه» مرحوم شیخ مفید در رد ابوحنیفه و کتاب «شافی» مرحوم سید مرتضی در رد قاضی عبدالجبار معتزلی و سایر کتابهای ردیکه علمای هر زمانی در رد بدعت گذاران زمان خود یا غیر زمان خود نوشته اند.

قسم سوم اینکه هم جنبه مثبت داشته باشد هم منفی، ابتداء خود مسائل مذهبی طرح و در باره آن بحث، و سپس در میان آراء مخالفین - مذهب آنچه در آن زمان مشهور باشد متعرض شده پاسخ داده شود، مانند



اکثر کتب عقائد شیعه و چون آراء و نظریات آقای دکتر علی شریعتی در زمان ماهشهرت داشت ، و پاره ای از جوانان بسوی آن متمایل بودند ، لذا بنا گذاشتم بعد از عنوان هر مسئله ای آنچه آقای شریعتی در کتاب « تشیع علوی یا تشیع صفوی » عنوان کرده است مورد بحث قرار داده در ضمن بحث نقل و در باره درستی و نادرستی آن بحث شود .

لذا در تریب مباحث کتاب هم تریب کتاب « تشیع علوی و تشیع صفوی » رعایت شد .

امیدوارم دانشمندان محترم در صورت برخورد به اشکال و نقاط ضعف کتاب بدون معطلی ما را مطلع سازند .

ضمناً اول يك بحث کلی در باره اسلام شناسان اروپائی کرده سپس در باره مباحث مهمه وارد بحث میشویم .

ابراهیم انصاری زنجانی

## اسلام‌شناسان غربی

بر دانشمندان و اهل خرد پوشیده نیست که هر منصبی بهمان اندازه که در صورت صحت و استقامت مفید و سودمند باشد، در صورت انحراف و نادرستی، مضر و خطرناک خواهد بود .

مثلاً همان‌طوریکه یکنفر سرباز درستکار ممکن نیست با اندازه یکنفر سپهبد درستکار و وطن پرست و متدین مفید و سودمند باشد ، همچنین در صورت انحراف ؛ یکنفر سپهبد ضرر و فسادش چند برابر ضرر انحراف يك سرباز است ، اگر يك كارمند كوچك بانك منحرف باشد ممكن است خیانت‌هایی انجام دهد ولی بهیچوجه ممکن نیست به اندازه رئیس بانك نادرست ، خیانت کند ، بهمین حساب در بقیه مناصب .

اکنون در امور دینی هم باید در نظر داشت که انحراف یکنفر عوام متدین هیچگاه ضررش با اندازه يك دانشمند دینی نیست .

یکنفر دانشمند و عالم دینی همان‌طوریکه در صورت درستی و دیانت و

امانت میتواند خدمتی بدین بکند که از هیچ شخص دیگری ساخته نباشد ؛ همچنین در صورت انحراف ممکن است صدمه ای وارد کند که خلل ناپذیر باشد ، صدمه ای که انحراف ملیونها عوام ممکن نبوده آن صدمه را ایجاد کند .

جهت اینکه آیات و اخبار درباره اوصاف علماء و شرائط آنها آن همه دقت و احتیاط کاری را لازم دانسته همین نکته است بلکه یکی از جهاتی که اصل عصمت را در امام لازم می کند همین نکته است لذا علمای اعلام درباره علوم اسلامی و علماء و متعلمین و کیفیت تحصیل این علوم از قدیم ، نهایت دقت را رعایت کرده اند و مواظب بوده اند که این امانت بزرگ الهی بدون کم و زیاد از هر نسلی به نسل آینده تحویل شود ، و بخاطر همین مطلب بوده که بابدعت و بدعت گزاران در هر عصر و زمانی بشدت مبارزه میشده و ائمه اطهار (ع) هم علمای دین را بمبارزه شدید بابدعت گزاران و ادار کرده اند .

ولی متأسفانه همین منصب بزرگی که در قدیم بنام « تفقه در دین » نامیده میشد و در زمان فعلی بعنوان فن « اسلام شناسی » نامیده میشود مورد توجه استعمارگران غرب نیز واقع شد ، و آنها هم اهمیت این منصب را در تعیین سرنوشت جامعه های شرقی تشخیص دادند .

استعمارگران بخوبی دانستند که : هم ترقی و تکامل و پیشرفت دینی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و اخلاقی دول اسلامی بستگی به استقامت و استحکام علوم دین و با اصطلاح « اسلام شناسی » علمای اسلام

دارد و هم انحطاط و تنزل و عقب ماندگی مسلمانان بستگی دارد به اینکه يك اسلام‌شناس دلخواه خودشان یعنی «اسلام‌شناس منحرف» اختراع کنند تا از این راه کبان استقلال و عظمت مسلمین را زایل کنند.

استعمارگران دیدند در داخل حوزه‌های دینی چنان علمای دینی با منطق و علم مرزهای عقیده و حدود و ثغور آنرا نگهبانی می‌کنند که جای پائی برای دخالت‌های آنان وجود ندارد و آن اسلام‌شناسی منحرف را در داخل حوزه‌ها نمیتوانند رواج دهند، لذا در مقابل اسلام‌شناسی حوزه‌های دینی که سلسله‌سندهای معتبر آن به ائمه اطهار و سپس به حضرت رسول اکرم (ص) منتهی می‌شد، يك بساط مستقلى پهن کردند بعنوان «خاورشناسی» یا «اسلام‌شناسی» اروپائی که اسلام را از دید اروپائیان بفهمیم و آنها را بعنوان اساتید اسلام‌شناسی و علمای اسلام منبع اخذ مفاهیم اسلامی و تفسیر و شرح مبانی دینی معرفی کنیم. ولی فرق اسلام‌شناسی حوزه‌های علمیه شیعه با اسلام‌شناسی غربی‌ها اینست که حوزه‌های دینی اسلام را بخاطر اینکه به آن معتقد است و از همه مقاصد و خواسته‌ها مهمتر و سبب نجات بشر در دنیا و آخرت است با کمال دقت و احتیاط مورد بحث قرار میدهد اما «اسلام‌شناسی غربی‌ها» بخاطر استعمار دول اسلامی و مقدمه خرابی و برهم زدن تمام شئون دینی و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و اخلاقی مسلمانان است.

غربی‌ها و غرب‌زده‌ها از اسلام بحث می‌کنند تا اسلام و مسلمانان

را نابود کنند . آنها از اسلام بحث می کنند تا نفت و سایر مواد خام دول اسلامی را ببرند . آنها از اسلام بحث نمی کنند تا مسلمان باشند و مسلمان باشیم . بلکه بحث می کنند تا به بینند چگونه میشود این اسلام را از دست ما بگیرند .

بهترین دلیل این مطلب اینست که مامی بینیم « اسلام شناسی » در غرب خصوصاً فرانسه و انگلستان جزء « وزارت مستعمرات » است و برای تایید عرض ما بهتر است بکتابهایی که در این زمینه تألیف شده مراجعه کنید از جمله کتاب « الفكر الاسلامی الحديث وصلته بالاستعمار الغربی »

در این کتاب قسمت زیادی از اسرار « اسلام شناسان غربی » را فاش می کنند که ما از ذکر تفصیل آن خودداری کرده فقط بذکر يك نکته اکتفا می کنیم و آن اینست که در ترجمه حالات « لوی ماسینیون » می نویسد :

« اکبر مستشرق فرانسالمعاصرین ؛ ومستشار وزارة المستعمرات الفرنسية في شمال افريقيا ؛ والراعي الروحي للجمعيات التبشيرية الفرنسية في مصر ، زار العالم الاسلامي اكثر من مرة و خدم بالجيش الفرنسي في الحرب العالمية الاولى ، كان عضواً بالمجمع اللغوي المصري والمجمع العلمي العربي بدمشق . متخصص في الفلسفة و التصوف الاسلامي ، و من كتبه : الحلاج الصوفي الشهيد في الاسلام صدر في سنة ١٩٢٢ وله كتب وابحاث اخرى عن الفلسفة والتصوف وهو من كبار محوري دائرة المعارف الاسلامية » (١)



یعنی «لوی ماسینیون» از بزرگترین خاورشناسان فرانسه است در عصر حاضر، و مستشار وزارت مستعمرات فرانسه است در باره امورات افریقای شمالی؛ و پیشوای روحانی جمعیت‌های تبشیر فرانسوی است در مصر، چندین بار بکشورهای اسلامی مسافرت کرده؛ و در جنگ اول جهانی پنج سال در خدمت لشکر فرانسه بوده؛ در انجمن زبان شناسی مصر؛ و همچنین مجمع علمی عربی دمشق عضویت داشت، در فلسفه و تصوف اسلامی متخصص است. از کتابهای اوست «الحلاج الصوفی الشہید فی الاسلام» در سال ۱۹۲۲ میلادی چاپ شده، و او را کتاب‌ها و کماوشائسی در فلسفه و تصوف هست؛ و او از بزرگترین نویسندگان (دائرة المعارف الاسلامیه) است.

چنانچه می بینید این کشیش فرانسوی مردی است متعصب و دشمن اسلام و مخصوصاً دشمن تشیع، و قرینه و دلیل این ادعا چند جهت است:

۱- اینکه مستشار وزارت مستعمرات بودن مخصوص کسانی است که صد در صد دشمن اسلام و نوع انسان باشد زیرا وجدان انسانی از استعمار بنی نوع خود متنفر دارد، و اگر این کشیش سرموئی وجدان داشت و دشمن انسانیت بطور عموم و بخصوص اسلام نبود، هیچگاه او را بعنوان مستشار در وزارت مستعمرات نمی پذیرفتند، و اگر می پذیرفتند او قبول نمی کرد.

۲- پیشوای روحانی مبلغین مسیحی مصر بودن هم منصبی است که با وجدان و دین و بشر دوستی جمع نمیشود، بلکه مخصوص

کسانی است که دل آنها از عداوت و کینهٔ اسلام و مسلمانان پر باشد .

۳ - کسیکه پنج سال در جنگ فرانسه و آلمان خدمت کند ، باید تعصب شدیدی نسبت بدین مسیحیت داشته باشد و در عین حال دشمن سرسخت اسلام و مسلمانان ، زیرا در جنگ اول جهانی اروپائیا بقصد در هم شکستن بزرگترین حکومت اسلامی بادولت عثمانی می جنگیدند .

۴ - نویسندگان « دائرة المعارف الاسلامیة » اگر چه نسبت به اصل اسلام زیرکانه و با احتیاط خیانت کرده اند ، ولی در مسائلیکه مربوط بتشیع بوده مانند کلمه « شیعه » و کلمه « حسین » و امثال آن می بینیم بطور آشکار فحاشی و هتاک می کنند ، و عداوت نویسندگان دائرة المعارف الاسلامیة باتشیع بقدری آشکار است ، که با مختصر مطالعه ای معلوم میشود ؛ و شاید این مردم بخاطر همان عداوتیکه نسبت به اسلام و بخصوص تشیع داشته از نویسندگان این مجله انتخاب شده است .

اکنون که « ماسی نیون » راشناختی نظری هم بکتاب کویر آقای دکتر شریعتی بیندازد که در ضمن بحث از معبودهای خودش همین « ماسینیون » رایکی از بزرگترین معبودهای خود معرفی می کند ، و در نتیجه مقام معبود ماسینیون که وزیر مستعمرات فرانسه باشد ، باژنرال دوگل که معبود وزیر مستعمرات است ، از نظر آقای دکتر چند مرتبه هم از مرتبهٔ معبودیت بالا تر خواهد بود ! !

## توحید

توحید مهمترین رکن اعتقادی مسلمانان بلکه تمام ادیان آسمانی است بلکه در نظر محققین تمام اصول عقائد به توحید برمی گردد ولی بیانی که این مختصر گنجایش آنرا ندارد .

اکنون بطور فشرده معنی توحید را در چهار قسم بیان میکنیم بدین

ترتیب :

۱- توحید ذات : یعنی «خدا» یا «الله» یا بهر اسمی که بسوی ذات مقدسش اشاره کنیم موجودی است که هستی عین ذات اوست ، یعنی سرچشمه هستی و هستی بخش تمام موجودات عالم است ، و این گونه هستی یعنی از خود موجود بودن و بی نیاز بودن از غیر خود، مخصوص ذات عظیم الشان خدا است و غیر از آن وجود یگانه آنچه تصور شود از جواهر و اعراض موجودات دارای استقلال و موجودات تبعی و ظلی حتی اوصاف نبوتیه خود باری تعالی نمیتوان گفت غیر از ذات باری تعالی و قدیم و واجب الوجود هستند تا اینکه بگوئیم قبل از خلقت عالم، خدا بود و علم خدا، خدا بود و قدرت خدا و همچنین سایر صفات حق .

زیرا اگر صفات الهی را مغایر با ذات بگیریم چنانچه « اشاعره » یعنی اکثریت قریب به اتفاق سنی‌های دنیا قائلند ، صفات الهی را شریک خداوند قرار داده ایم در واجب الوجود بودن ، لذا شیعه صفات خدا را عین ذات میدانند همانطوریکه ظاهر آیات قرآن می‌رساند .

۲- توحید صفات : یعنی همانطوریکه وجود واجب و بی نیاز منحصر بخدا است و غیر از او وجود همه موجودات از او است ، همچنین علم واجب و دانش ذاتی و مستقل منحصر به او است و غیر از او همه علمای عالم ممکن و از ناحیه خدا است همینطور قدرت و حیاة یعنی زنده بودن و سایر صفات ثبوتی که در غیر خدا هست همه از ناحیه خدا است . و فقط علم و قدرت و حیاة و سایر صفات الهی است که از خود و ذاتی او است ، و جز او موجودی نیست که دارای این صفت‌ها باشد ، مگر اینکه از ناحیه خدا به او داده شده است .

بنابراین شرك در صفات اینست که ما یکی از این صفات را بطور ذاتی و استقلالی اصالة بکسی غیر خدا نسبت بدهیم مثل اینکه بگوئیم علی علیه السلام علمش از خود است نه از ناحیه خدا ، و اما اگر هر يك از این صفات را برای موجودی ثابت کردیم ولی نه بالاصالة بلکه بالتبع و گفتیم از ناحیه خدا به او افاضه شده بدون شك و شبهه هر قدر هم مرتبة عالیة آن صفت را برای آن موجود اثبات کنیم شرك نخواهد بود .

از جمله همان ولایت تکوینی اگر قرآن از حضرت عیسی علیه السلام نقل می‌کند که به بنی اسرائیل می‌فرماید که : « من از گل بشکل مرغ

درست کرده در آن میدهم ناگهان آن گل يك مرغ زنده‌ای میشود باذن خدا و من کور مادرزاد و صاحب مرض پیسی را بهبودی می بخشم و مرده را زنده می کنم همه اینها را باذن خدا انجام میدهم و شمارا از آنچه در خانه‌ها می‌خورید و ذخیره می‌کنید خبر میدهم». (۱)

حضرت عیسی علیه السلام نخواسته است خود را شريك خدا قرار دهد در شفا دادن کورها و مریض‌ها و زنده کردن مرده‌ها و علم غیب دانستن؛ همچنین اگر ما برای یکی از ائمه اطهار در دستش یا در خاک مرقدش شفا قائل باشیم یا برای معصومی علم غیب را اثبات کنیم آن امام و معصوم شريك خدا نخواهد بود زیرا علم او از خودش نیست از ناحیه خدا است و با اصطلاح طولی و تبعی است نه عرض و استقلالی همانطوریکه در اصل صفت هستی اثبات هستی و وجود برای غیر خدا شرك نیست بلکه شرك اینست که آنها را در وجود از خدا بی نیاز بدانیم؛ همچنین در همه صفات کمالیه اگر همه را برای موجودی اثبات کردیم اما گفتیم از خود او نیست بلکه بخداوند نیازمند است این عین توحید است نه شرک.

چقدر مضحك است کسی بگوید دارا بودن علی (ع) ولایت تکوینی را از طرف خدا و باذن او شرك است یا خیال شود دارا بودن امام حسین (ع) یا امام دیگری بعلم غیب بتعلیم خدا و تأیید او شرك است. خلاصه توحید در صفات این نیست که اصلا آن صفات را از غیر خدا سلب کنیم بلکه اینست که عطا کننده و بخشاینده آن صفات را



بتمام موجودات همان خدای هستی بخش عالم وجود بدانیم .

۳- توحید در افعال : یعنی کارهایی که مربوط به اداره عالم هستی است غیر خدا در آن شرکت ندارد ، البته در اینجا هم ، عقیده شیعه حد وسط میان افراط و تفریط است .

الف - اشاعره درباره توحید افعالی خدا افراط و تندروی کرده خیال کرده اند اصلاً هیچ تأثیری و عمل و اختیاری در عالم هستی برای غیر خدا نیست ، هیچ کاری حتی کارهای بندگان و افعال اختیاری آنان بخود آنها مستند نیست و همه جزء کارهای خدا است و در نتیجه قائل بجهرب شده همه گناهان و فسق و فجور بندگان را بخدا نسبت داده اند به بهانه اینکه اگر کارهای بندگان را بخود آنها نسبت دهیم در افعال خدا شریک خواهند بود .

عجیب اینست که قرآن مجید دارندگان این عقیده را در آیات متعددی مشرک میخواند ، از جمله در سورة انعام آیه ۱۴۸ می فرماید : « گفتند آنان که مشرک بودند اگر خدا خواسته بود نه ما مشرک شده بودیم و نه پدرانمان » .

چنانکه می بینید مشرکین خود را مجبور و بی اراده حساب کرده گناه خود را بخدا نسبت میدادند .

باز در سورة نحل ۳۵ می فرماید : « گفتند آنان که مشرک شده بودند اگر خدا میخواست ما جز خدا کسی را پرستش نمی کردیم » .

ب : در مقابل اشاعره مفوضه از غلاة شیعه تمام اداره امور عالم را در دست آل محمد (ع) دانسته اند و خدا را مانند سلطان معزول و هیچکاره

معرفی کرده اند در صورتیکه قرآن مجید می فرماید: «کل یوم هو فی شان» (۱) آن خدا هر روز - همیشه - در کار خود برقرار است. و همچنین معتزله سنی ها که آنها را هم بمعنی دیگر مفوضه معتقد شده اند که درباره کارهای بندگان، خداوند عالمیان کوچکترین مداخلتی ندارد حتی بعضی ها افراط کرده گفته اند خداوند قدرت ندارد در کارهای بندگان دخالت کند و نسبت به آنها مثل سلطانی است که در مقابل رعیت مغلوب شده باشد و انصافاً هم اینها را مشرک گفتن بی مناسبت نیست زیرا بنده را در مقابل خدا استقلال قائل شده اند که حق آن اندازه استقلال را ندارد.

ج : عقیده شیعه اینست که غیر از عمل های اختیاری بندگان تمام عالم تکوین در قبضه قدرت خدا است یعنی با اراده او چرخهای عالم هستی می چرخد، او است که می کشد و می میراند و باران می باراند و قحطی و فراوانی پیش می آورد و حتی درباره بندگان آنچه مربوط به خلقت و کیفیت خلقت آنها باشد و آنچه بر سر آنها می آید از امور خارج از اختیار مانند: بدنیا آمدن، مردن و قد بلند بودن و کوتاه بودن، سیاه و سفید بودن و غیر اینها همه منحصر با اراده الهی انجام میگیرد.

و اما کارها و اعمال اختیاری بندگان یعنی کارهای نیک و بد ثواب و گناه آنها، عقیده شیعه در این باره این است که نه جبر است که خدا بی مداخلیت باشد و نه تفویض است که بنده بطور کلی بی اراده باشد بلکه امری است میان این دو امر بعنوان مثال مانند برقی که در خانه شخصی هست از طرفی برق در اختیار ما و در اداره است یعنی هرگاه اراده کند

می‌تواند برق آن خانه و خانه‌های دیگر را روشن یا خاموش کند.  
 و از طرفی هم برق هر خانه‌ای در تحت اختیار صاحب آن خانه است  
 که مثلاً فیوز برق را بسردارد و برق خانه را خاموش کند یا فیوز را نصب  
 کرده برق را روشن کند و همچنین نسبت به هر اطاقی اختیار برقرش دست  
 کسی است که در آن اطاق است زیرا می‌تواند کلید برق را بزند یا نزند.  
 بنابراین اختیار برق آن خانه هم در دست مأمور اداره برق است  
 و هم در دست صاحب خانه مسئله «امریین الاهیین» هم این چنین است  
 یعنی هم بنده اختیار دارد هم خدا ولی در طول هم نه در عرض هم.

۴- توحید در عبادت : یعنی غیر خدا را پرستش و بندگی نکند  
 توحید به این معنی هم روحش اطاعت کردن امر و نهی خدا است فقط  
 که غیر از او از هیچ‌کس فرمانبری نکند. در اینجا سه نکته را باید متوجه بود:  
 اول اینکه توحید در عبادت یعنی غیر خدا را پرستش نکنی ولی  
 در عرض خدا یعنی بدون اینکه خدا به اطاعت او امر کرده باشد انسان  
 از او اطاعت کند نه ابتداء. همانطوریکه در غیر خدا هم این چنین است  
 که اگر سلطانی بملت بگوید آنچه وزیر من گفت قبول کنید. در این  
 صورت اطاعت وزیر همان اطاعت سلطان خواهد بود و هیچ مناسبتی  
 با مفهوم شرك ندارد.

دوم اینکه احیاناً مکان پرستش یا سمت و جهت و قبله پرستش یا  
 موجود که پرستش تعلقی با او دارد با کسیکه مقصود اصلی از پرستش  
 است بهم مشتبه میشوند مثلاً بعضی وهابیه‌ها خیال می‌کنند بوسیدن ضریح  
 عبادت است برای ضریح و شرك است در صورتیکه خود این سخن

شرك آمیز است زیرا شرك یعنی چیز را در عملی با خدا شريك حساب کردن و اصولاً کسی نعوذ بالله معقول نیست خدا را ببوسد تا اینکه اگر چیز دیگر را بوسیدیم آن چیز شريك خدا باشد و اگر بگوید خانه خدا را میبوسم و حجر الاسود را بخاطر انتساب بخدا، گوئیم همان انتساب بخدا در ضریح ائمه هم هست. همچنین اینکه گویند مهر گذاشتن شرك است نهایت نفهمی است زیرا «مسجد» را یعنی آنچیزیکه انسان بر روی آن سجده میکند، بامسجود یعنی آن کسیکه انسان در مقابل او سجده میکند خلط کرده اند، زیرا مهر محل سجده است ولی مقصود از سجده خدا است، والا این اعتراض بخود آنها هم وارد است زیرا آنها هم به قالی و عبا و هر چیزی سر می نهند بنابر این همان چیزها را می پرستند نه خدا را.

باز از این نفهمی ها است که گویند طواف کردن دور ضریح ائمه اطهار شرك است زیرا طواف مخصوص خانه خدا است.

علت نفهمی اینست که شراک آنست که بخدا شريك قائل شوی نه به خانه خدا زیرا خانه خدا خدا نیست سنگ و گچ است. مگر اینکه کسی کعبه را پرستش کند نه خدای کعبه، خانه را عبادت کند نه صاحب خانه را، یا اینکه نعوذ بالله بگوید جهت طواف بخانه خداوند این است که خداوند در میان آن خانه است و جای دیگر نیست لذا اگر دور ضریح امام حسین طواف کردیم امام حسین را شريك خدا قرار داده ایم پس حق مطلب اینست که طواف دور خانه کعبه عبادت خدا است نه عبادت کعبه و همچنین هر محلی که شرعاً ثابت شده باشد که طوافش مستحب است مانند ضریح ائمه در تمام آنها این استحباب ثابت و جزء عبادت خدا خواهد بود.

نکته سوم : اینکه یکی از اقسام شرك در عبادت اینست که کسی را با خدا شريك قرار دهی در تشریع و جعل احکام ، یا برای کسی حق دخالت یا کم و زیاد کردن احکام الهی را قائل باشیم. در قرآن مجید در چند مورد این عمل را شرك می شمارد :

از جمله درباره علمای یهود و نصاری میفرماید: «اتخذوا احوارهم و رهبانهم ارباباً من دون الله والمسیح ابن مریم وما امروا الا لیعبدوا الها واحداً لا اله الا هو سبحانه عما یشرکون » یهودیان علمای خود را و مسیحیان راهبان خود را برای خود خدایان اخذ کردند و خدا را رها کردند و همچنین مسیح فرزند مریم را ، و حال آنکه امر نشده بودند مگر اینکه خدای یگانه را پرستش کنند جز او خدائی نیست منزّه است از آنچه برای او شريك قرار میدهند .

چنانچه می بینید آیه شرك، به یهود و نصاری نسبت میدهد پرستش علمای دینشان را در صورتیکه در هیچ تاریخی آنها عبادت علمای خود را نکرده اند ، لذا تمام تفاسیر شیعه و سنی متفقند که مراد از پرستش و شرك در اینجا اطاعت کردن آنها است در تشریع احکام و جعل قوانین برخلاف تورا و انجیل بنا بر این هر کس از بدعتی که برخلاف حکم خدا نهاده شده عالماً عامداً پیروی کند بنص قرآن مشرك است.

در آیه دیگر کسانی را که برای بندگان حق انتخاب و اختیاری در امور دین قائل باشند و مانند مخالفین شیعه خلافت را به شوری منوط بدانند آنها را مشرك معرفی می کند آنجا که میفرماید:

«پروردگار تو آنچه بخواهد می آفریند و آنکه را بخواهد بر میگزیند برای آنان حق انتخاب نیست منزّه است خداوند از آنچه آنها شريك



قرار میدهند» (۱)

در آیه دیگر میفرماید: «گویا اینکه برای آنان شریکهای هست که برای آنها احکامی از دین جعل کرده اند که خدا به آنها اذن نداده است» (۲)

چنانکه می بینیم جعل احکام بدون اذن خدا را قرآن شرک حساب کرده است .

باز در آیه دیگر اطاعت کردن از گمراهان را شرک شمرده آنجا که میفرماید: « بدرستی که شیاطین به دوستان خود مطالبی را الهام می کنند تا اینکه باشما مجادله کنند و اگر از آنها پیروی کنید حقا که شما مشرکها هستید» (۳)

خلاصه مقصود اینست که یکی از مهمترین افراد شرک در عبادت، اطاعت کردن بدعت گزاران و افراد منحرف میباشد بنابر این وهابیه که همه مسلمانان را مشرک میدانند خود آنها بنص قرآن مشرکند و همچنین طرفداران آقای شریعتی بنص این آیات نوعی از شرک را دارا هستند .

## نبوت

نبوت یعنی مأموریت مستقل از طرف خداوند برای ابلاغ احکام و ارشاد خاص و عام چه این مأموریت در خواب به او الهام شود چه در بیداری چه بواسطه ملکی باشد چه بلاواسطه از حق تعالی الهام بگیرد و خلاصه کسیکه منصب پاسداری و راهنمایی را خداوند مستقلاً به او مرحمت فرماید و لو نسبت بمحیط کوچکی . لذا با امامت اشتباه نمیشود زیرا امامت نیابت و معاونت پیغمبر است نه مأموریت بالاصاله است .

مثلاً می بینیم هرون امام و وصی باین معنی نیست برای موسی زیرا خداوند مستقلاً بهردو خطاب فرمود « اذهابالی فرعون » یعنی هر دو بروید بسوی فرعون ؛ پس هرون هم مثل موسی پیغمبر شد ولی بوشع ابن نون چون جانشین حضرت موسی بوده، وصی و امام است نه پیغمبر . و اما سایر جهات مانند شنیدن صدای جبرئیل، الهام شدن بقلب بلندی مقام در تمام اینها ممکن است امام با پیغمبر شریک باشد، اما از نظر مقام، شیعه معتقد است که مقام ائمه اطهار از پیغمبران اولوالعزم بالاتر است چنانکه شیخ مفید رساله مستقلی در این باب تألیف فرموده و هیچ منافاتی هم ندارد، زیرا چه بسا وزیر یک پادشاهی از خود پادشاه دیگر مهمتر باشد .

نخست وزیر مملکتی ممکن است از رئیس جمهور مملکت دیگر مهمتر باشد و همچنین معاون يك رئيسی از خود رئیس دیگر مقامش بالاتر باشد بنابراین معاونین و جانشینان پیغمبر خاتم اگر از خود پیامبران سابق مهمتر باشد از بزرگی مقام پیغمبر ما است و از بزرگی خدائی است که این مقام را بمحمد و آل محمد عطا فرموده نه از پستی مقام انبیای گذشته .

و همچنین مسئله شنیدن فاطمه زهرا سلام الله علیها صدای ملئکه را و روایاتی که ائمه اطهار را «محدث» یعنی کسی که صدای ملک را میشنود و خود او را نمی بیند معرفی کرده و همچنین روایاتی که برای ائمه اطهار الهام قلبی و علم غیب و امثال آن از طرف خدای بزرگ اثبات کرده هیچوقت نباید اینها را بمعنی اثبات لوازم نبوت برای امام فرض کرد زیرا یگانه فرق اساسی بین پیغمبر و امام (ع) همان اصالت و تبعیت در مأموریت تبلیغی میباشد و وحشت بعضی ها از اثبات این صفات برای امام از جهت تمیز کامل ندادن و درست نفهمیدن معنی «نبوت» و امامت است.

مرحوم شیخ مفید میفرماید: «بدرستی که عقلا مانعی نیست از اینکه برائمه اطهار وحی نازل شود در حالیکه آنها امام باشند پیغمبر ، همانا خداوند بر مادر موسی وحی فرستاد که آن بچه را شیر بده و هنگامیکه ترسیدی بر آن او را در دریا بینداز و نترس و غمگین مباش بدرستی که ما او را بتو بر میگردانیم و او را از پیامبران مرسل قرار میدهیم .

پس از آن مادر موسی صحت وحی را فهمید و حال آنکه نه نبی

بود نه رسول بود نه امام بنابراین مانع از این که بگوئیم وحی بر ائمه نازل میشود و همانا خداوند اشیاء را بر آنها میرساند اجماع امت است بر جلوگیری از این سخن . . . » (۱)

باز در دو صفحه بعد بحثی مطرح میکند بعنوان « کلام در باره شنیدن ائمه علیهم السلام کلام ملئکه کرام را اگر چه خود ملئکه رانه بینند: من بجواز این مطلب قائلم از جهت عقل و در باره شیعیان حقیقی هم این معنی ممتنع نیست شیعیانی که از گمراهی منزّه باشند و بتحقیق دلیلها و روایات رسیده که حجت و بیانش ظاهر است در باره این که این مقام برای ائمه اطهار و شیعیان پاکی که اسم بردم هست و این عقیده صحیح است، و این عقیده مذهب فقهای شیعه و علمای حدیث از آنها است » (۲).

---

۱- اوائل المقالات ص ۳۹

۲- اوائل المقالات ص ۴۱

## عدل

شیخ مفید در مبحث عدل می فرماید : « بطور تحقیق خداوند دادگرو بزرگوار است ، خلق را برای پرستش خود آفریده و آنها را بفرمانبرداری امر فرموده ، و از سرپیچی بازداشته ، و راهنمایی خود را برای همه عمومی قرارداد ، نعمتها را ابتداءً به آنها داده و به آنها بدون استحقاق احسان کرده است ، کسیران تکلیف نکرده مگر کمتر از توانائی او ، امر نکرده است مگر بچیزیکه نسبت به آن توانائی در بنده قرارداد ، در کارش بیهوده نیست ، در کارش از نظر نیک و بد تفاوتی نیست - یعنی همه اش نیک است - بد و قبیح در کارش نیست ، با شکوه تر از اینست که در کارها با بندگان شریک و انباز باشد ، و برتر از اینست که بندگان را به اعمال خود ناچار قرار دهد .

هیچ بنده ابرای عذاب نمی کند مگر بخاطر گناهی که کرده است ، و هیچ بنده ابرای ملامت نمی کند مگر بخاطر عمل زشتی که بجا آورده باشد . به اندازه سنگینی ذره ای ستم نمی کند پس اگر عمل نیکی باشد آنرا دو برابر می کند ، و از ناحیه خود مزد با شکوهی می بخشد .

و بر همین عقیده است همه شیعه دوازده امامی ، و اخبار از آل محمد



براین مطلب بطور تواتر رسیده است ، و همه معتزله غیر از ضرار و پیروانش  
 براین عقیده اند ، و همین است عقیده کثیری از مرجئه ، و گروهی از زیدیه  
 و خوارج ، و چند نفر از اصحاب حدیث اخباریهها ، و دراین عقیده همه  
 عامه یعنی اهل تسنن و باقی مانده فرقهای یاد شده با ما مخالفت  
 کرده اند ، و گمان کرده اند : بدرستی که خداوند اکثر بندگان خود را به  
 خاطر گناه کردن آفریده و برخی از بندگان را به عبادت و ادا کردن ولی  
 نعمتهای خود را به آنها ارزانی نداشته ، و اکثر بندگان را به آنچه  
 توانائی ندارند فرمانبرداری کنند تکلیف کرده و کارهای تمام بندگان را  
 خود او آفریده و گناهکاران را عذاب می کند بخاطر کارهایی که خود  
 بدست آنها انجام داده ، و خداوند فرمان داده بچیزیکه اراده نکرده است  
 و از چیزیکه خواسته نهی کرده است - یعنی کافر را خواسته است که  
 کافر باشد ولی او را نهی کرده از کفر ، و نخواسته است ایمان بیاورد ولی  
 امر کرده به ایمان - ستمهای بندگان را خود در قضا و قدر حتمی کرده ،  
 و فساد را دوست داشته ، و از بیشتر بندگان درستی را ناخوش داشته است .  
 از آنچه ستمکاران درباره او می گویند برتر است ، برتری بزرگی» (۱)  
 شیخ بزرگوار در این عبارت بطور فشرده معنی عدالت و معتقدین  
 آن و همچنین مخالفین آنرا توضیح داده ، و این عدالت عبارت است  
 از عدالت خداوند در رفتار و تکالیف و ثواب و عقابی که میان خداوند بندگان  
 است ، چه در دنیا و چه در آخرت .

ولی يك معنی دیگر عدالت بمعنی عدالت در حکم و قضاوت است ، که

خداوند باید حق مظلوم را از ستمکار بگیرد و بدون رضایت ستمدیده ستمکار را نبخشد این موضوع نیز در کتب اعتقادی بطور صریح و مکرر یادآوری شده است از جمله مرحوم محقق طوسی در شرح تجرید می فرماید: «و داد خواهی بر پروردگار عالمیان از نظر عقل و شرع واجب است» (۱) سپس مرحوم علامه حلی در شرح این عبارت می فرماید: «اما از نظر عقل بخاطر اینکه خداوند اگر داد خواهی نکند لازمه اش اینست که حق ستمدیده از بین برود زیرا خداوند ستمکار را توانائی داده، و او را نسبت بظلم کردن آزاد و بی مانع گذاشته، با آنکه توانائی داشت که او را بازدارد، و از طرفی ستمدیده را وسائل نداده است که خود داد خواهی کند، پس اگر خداوند داد خواهی را بخود ستمدیده واگذار کند حق او از بین می رود، و این عقلا قبیح است.

و اما از جهت شرع بخاطر اینکه در قرآن آمده است که: خداوند میان بندگان خود داد خواهی می کند، و مسلمانان خدا را با اسم «الطالب» توصیف می کنند یعنی حق کسی را از کس دیگر میستاند» (۲)

بنابر این همین عقیده شیعه به اینکه هم تمام تکالیف و شرایع بطور عادلانه تشریع شده، و هم بطور عادلانه در روز قیامت هر کس بجزای عمل خود می رسد، هم او را نسبت به خدای خود خوشبین و دوست می کند، و هم نسبت به عمل جدی و با بصیرت، زیرا میداند که هر چیزی در پیش خدا حساب دارد، و برنامه تشریع نظم و ترتیب دارد، حساب و کتاب دارد، اندازه گیری و دقت و ریز بینی در کار است، حسین و حسین صفتان

و طرفداران آنها اهل بهشتند ، لذا ترغیب میشوند را حسین را بگیرند و چون یزید و یزیدیه‌ها و طرفداران یزید در جهنم هستند پس باید از این راه دوری کرد، بنابراین اعتقاد بعدل پروردگار بهترین وسیله اصلاح جامعه بشری است .

بنابراین اینکه آقای دکتر گفت : « در تشیع صفوی عدل یعنی خدا عادل است ظالم نیست خوب فایده‌اش چیست یعنی بعد از مرگ یزید را می‌برد به جهنم و امام حسین را به بهشت خوب حالا چی حالا در دنیا ؟ اصلاً ربطی بحالا ندارد موضوع علمی است، بحث علمی است و مربوط بفلاسفه الهی به مردم ربطی ندارد .»

این عبارت بنظر من شرم آور است، زیرا اگر همان چند جمله ایکه، خود او از تشیع صفوی نقل کرد ، دقت می‌کرد و درست می‌فهمید معلوم میشد که همین که «خداوند عادل است و ظالم نیست و یزید و ستمکاران را به جهنم و حسین و بندگان پاک و مخلص را به بهشت می‌برد» هم سبب اصلاح اجتماع دنیوی مردم است که از متابعت یزید اجتناب کنند تا مثل او جهنمی نشوند و پیرو امام حسین باشند تا به بهشت داخل شوند ، و هم مسئله عدل را یک مسئله مورد ابتلا و مورد تذکره دائمی عوام و منشا آثار زیاد در شئون اجتماعی آنها نموده ، از حدود اختصاص بفلاسفه و علما بیرون می‌آورد .

« آیا عدالت ضد مغفرت است ؟ »

نکته دیگری که باز در این عبارت آقای شریعتی وجود دارد

عبارت از اینست که ایشان گفت: «عدل باین معنی است که هر خیانتی در جهان حساب دقیق دارد و غیر قابل گذشت» (۱).

مثل اینکه گمان کرده است عفو و بخشایندهی خدا با عدالت او منافات دارد چنانچه معتزله بغداد گمان کرده اند (۲).

ولی هر عاقلی میداند که اگر خود صاحب حق گذشت کند از مدیون در این صورت نه فقط خلاف عدالت نکرده بلکه صفت عالیۀ تفضل و بزرگواری را هم تحصیل نموده است بنابر این خداوند اگر از آن گناهانیکه بندگانش نسبت به او مرتکب شده اند و حق غیر خدا در آن نیست بگذرد بهیچوجه خلاف عدالت رفتار نکرده است.

چنانچه در حقوق مردم هم اگر خود صاحب حق حلال کند و سپس خدا هم بگذرد هیچ عاقلی اینرا ستمکاری و مخالف عدل الهی نمی شمارد، ولی آقای شریعتی نمیدانم چه منافاتی میان عفو خدا با عدالتش دیده؟ که اینطور قضاوت نموده.

در خاتمه عبارت شیخ مفید را در شرح عقائد صدوق نقل می کنیم که صریحاً در ضمن بحث از عدل پروردگار موضوع عفو و بخشش الهی را یادآور شده است:

شیخ بزرگوار میفرماید:

«عدل عبارت از اینست که: در مقابل عمل، بقدر استحقاق پاداش دهد، و ستم عبارت از اینست که حقوق کسیرا باز دارد، و خداوند

۱ - نشیع حلوی ص ۸۲

۲ - شرح تجرید ص ۲۶۲

تعالی کریم و جواد و متفضل و مهربان است ، در مقابل اعمال ضامن پاداش شده است ، و در مقابل دردهای خدائی ضامن عوض گردیده و بعد از این پاداش و عوض از راه تفضل وعده زیادتی داده است آنجا که فرموده :  
 للذین احسنوا الحسنی و زیادة الابه ( ۱ ) برای کسانی که کار نیکو انجام دادند جزای نیکو است با زیادتی پس خبر داده است که برای نیکو کاران علاوه بر پاداش عمل از پیش خود زیاده ای هم می بخشد و فرموده است که : « من جاء بالحسنة فله عشر امثالها » هر کس کار نیک انجام دهد ده برابر عمل پاداش میبندد و « من جاء بالسئة فلا یجزي الا مثله » و هم لا یظلمون ( ۲ ) یعنی هر کس کار بد انجام دهد بیش از آنچه مستحق باشد جزا داده نمیشود و هیچگونه ستم روانمی دارد .

پس از آن خداوند ضامن شده است که بندگان خود را ببخشد ، و به آنها وعده گذشت داده است ؛ پس خداوند سبحان فرموده است  
 و ان ربك لدو مغفرة للناس عن ظلمهم ، ( ۳ ) و هما تا خداوند یا آن ظلمها تیکه بندگان دارند نسبت به آنها دارای بخشاینده است و باز فرموده است  
 بدرستی که خداوند شرك قرار دادن به او را نمی بخشد ، و غیر از آن گناه هر چه باشد برای هر کس که بخواهد می بخشد .

و باز فرموده است : « قل بفضل الله وبرحمته فبذلک فلیفرحوا »  
 یعنی بگو ای پیامبر بسبب فضل و رحمت خدا پس بهمین سبب شاد باشند ( ۴ )

۱ - سورة یونس ۲۶

۲ - سورة

۳ - سورة رعد ۶

۴ - شرح عقائد صدوق ص ۴۳

## ولایت

بعضی از اهل علم شیعه خیال کرده اند که معنی ولایت در نظر ما شیعیان با معنی لغوی آن فرق دارد ، لذا خواسته اند ، با تکلفات این مطلب را ثابت کنند ، و همچنین برخی از بزرگان اهل تسنن مانند ملا علی قوشجی در حدیث غدیر خواسته اند ایرادی بگیرند ، به این ترتیب که : مقدمه حدیث یعنی « الست اولی بکم من انفسکم » در بعضی از روایات نیست ؛ و متواتر نمی باشد ، پس جمله « فعلی مولا » نیز ظهور در اولی بتصرف بودن ندارد .

ولی این افراد غفلت کرده اند ، از اینکه کلمه ولی و مولی اصلاً بدون قرینه بمعنی اولی بتصرف است ؛ البته فعلاً ما بصدد نفی معانی دیگری که ادعا شده مانند ناصر و عبد و امثال آن نیستیم ، زیرا در جای خود اثبات شده که بعضی از آنها بر می گردد بهمان معنی اولی بتصرف و بعضی مجاز است ، و معنی حقیقی ولی و مولی غیر از اولی بتصرف چیزی نیست ، و بر فرض اینکه چند معنی داشته مشترك باشد ، قرائن قطعی معنی اولی بتصرف را تعیین می کند ، ولی فعلاً غرض ما رد اهل

تسنى نیست بلکه می‌خواهیم بگوئیم ؛ که : آن معنی که شیعه برای ولایت قائل است ، همان است که آیه شریفه برای رسول اکرم ﷺ قائل شده است ؛ آنجا که می‌فرماید : « النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم » پیغمبر بمؤمنان از خودشان اولی بتصرف است ، و همین معنی در لغت برای کلمه مولى وولى ثابت است .

مثلا مالک عبد را مولى می‌گویند بخاطر اینکه از خود عبد بیشتر حق تصرف در او را دارد ، ولى طفل بادیوانه را ولى می‌گویند، بخاطر اینکه ولى در مال طفل یا مجنون از خود آنها بیشتر حق تصرف دارد ، و همچنین امام را ولى می‌گویند بخاطر اینکه امام ﷺ از خود مردم بیشتر در مال و جان آنها حق تصرف دارد یعنی اگر به محترک دستور داد مال خود را در راه فقرای بده حق تخلف ندارد اگر شخصی را مأمور جهاد کرد ، باید اطاعت کند و همچنین .

بنابراین ولایت یعنی امام نسبت بما اولی بتصرف و مانند ولى بچه است نسبت به بچه ، که رأى او درباره مال و جان امت بر رأى خود آنها مقدم است . اما در تشیع صفوی برای ولایت معنی تازه‌ای باشد در هیچ جا اثری از آن نیست همانطوریکه از خود تشیع صفوی مقابل تشیع علوی خبری نیست .

اما آقای دکتر می‌گوید « در تشیع صفوی ولایت عبارت است : از يك ولایت گل مولائی ساخت عناصر اسمعیلیه ، علی اللهی ؛ باطنیه ؛ خلوصیه ، صفویه و هندیه بیشتر از این توضیح نمیدهیم » ماعرض میکنیم توضیح را بشما بخشیدیم ولى اگر مدرکی و صندی برای این نسبت از

کتابهای زمان صفویه نقل می کرد خوب بود ولی مامی بینیم بزرگترین فقیه زمان صفویه مقدس اردبیلی در کتاب حدیقه الشیعه آن چنان با عقاید باطنیه و صوفیه چه خلوصیه و چه سایر فرقه های آنها مبارزه کرده که این فرقه مجبور شده اند نسبت کتاب را بمقدس اردبیلی منکر شوند . علامه مجلسی در اوج قدرتش بقدری با آن فرقه های افراطگر غلو و تصوف مبارزه کرد، که خاورشناسی مانند « ادوارد براون » شکست ایران را در مقابل افغان معلول مبارزه مجلسی با صوفیه دانسته است .

اما گل مولاها و درویشها غالباً بی سوادند و جز چند سطر شعر که وسیله معاش آنها است چیزی بلد نیستند؛ و اصلاً عیب است يك نفر دانشمند مضامین اشعار آنها را معرف يك مذهب قرار دهد .

اما اسمعیلیه در عین اینکه يك مذهب باطل و دارای عقاید فاسده است ولی در معنی ولایت همان معنائیکه آقای دکتر توضیح داد برای امام قائلند ، و ولایت را مقدمه تشکیل حکومت و اجرای برنامه های دینی میدانند ، خلاصه معنی صحیح ولایت را قائلند ولی متأسفانه با مقدار زیادی اضافه و افراط و غلو و تفویض که برای آل محمد علیهم السلام در اداره امور عالم معتقدند .

اما ولایت هندی را بهتر بود توضیح بدهد تا به بینیم ؛ ولایت مخصوص هند کدام است ، تا بعداً به بینیم به ایران هم سرایت کرده است یا نه . و اگر مرادش تصوف و ترك دنیا و زهد گرائی باشد با سخن خودش منافات دارد که اعتراف کرد به اینکه تصوف صفویه تصوف مثبت و جوانمردانه بوده است نه تصوف منفی و زاهدانه .



## امامت :

معنی امامت بطور فشرده عبارت است : از شريك قرآن با همتای قرآن چنانچه بزرگترین دلیل امامت که حدیث ثقلین باشد به این نکته اشاره می کند ، یعنی امام عليه السلام از نظر علمی همانند قرآن باشد همانطوریکه درباره قرآن آیه شریفه می فرماید : « لا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین » هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتاب بیان کننده هست درباره امام هم می فرماید « وکل شیء احصیناه فی امام مبین » و هر چیز را در پیشوای بیان کننده بر شمردیم .

— بنابر صحیح که مراد از امام در آیه پیشوا و امام باشد — پس امام بتمام قرآن باید محیط و عالم باشد با این فرق که : قرآن بطور مجمل همه چیز را دارد لذا در آیه اول فرموده : همه تر و خشک در کتاب هست و دیگر نفرموده است که : چگونه هست . آیا بنحو اجمال یا تفصیل ، اما در باره امام نمی فرماید که همه چیز در ذات امام هست بلکه می فرماید : « احصیناه » همه چیز را يك يك بر شمردیم ، زیرا احصا بمعنی اینست که چیز را يك يك از اول تا آخر بطور تفصیل بشماری ، و درباره علم امام

می فرماید احصاء کردیم ، یعنی علمش بسیار محیط است ؛ اما از ناحیه ما است ، نه اینکه با تعلم و آموزش باشد . و اینست مراد ما از اینکه گفتیم : امام از نظر علمی همتای قرآن است یا در زیارت امام زمان عرض می کنیم « السلام عليك يا شريك القرآن » و عقلا هم باید چنین کسی پیشوا و مرجع علمی امت باشد .

و اما پیشوائی عملی آنحضرت بواسطه عصمت اوست ، و معنی عصمت هم وقتی وقت کنیم بر گشتش به اینست که : گفتار و کردار آن پیشوا صد درصد از اول عمر تا به آخر عمر طبق قرآن و موافق آن باشد بطوریکه اگر قرآن بنا باشد مجسم شود بشکل يك فرد انسان بشکل امام درآید ، و اگر وجود خارجی امام را با تمام اوصاف و افعالش از عالم وجود خارجی بمرحله وجود لفظی یا کتبی برگردانیم همان قرآن خواهد شد بدون تفاوت ، و اینست معنی اینکه امام در صفین بخوارج فرمود : این قرآنها که بر سر نیزه ها بلند کرده اند قرآن صامت و ساکت است . و من قرآن ناطقم ؛ یعنی قرآن مجسم و اینست مراد من از اینکه عرض کردم امام پیشوای عملی مردم است ، پس نتیجه این بیان این شد که امامت یعنی پیشوائی علمی و عملی امت و مفسر قرآن بودن در علم و عمل چه اعمال فردی و چه اعمال سیاسی و حکومتی .

اما اینکه آقای دکتر می نویسد « در تشیع صفوی امامت اعتقاد انسان بدو زده شخص ماوراء طبیعی . . . . برای اینکه ما قابل پیروی آنان نیستیم ، و پیروی آنها ممکن نیست چون جنس آنها با ما فرق دارد بنا بر این در تشیع صفوی امامت پرستش دو زده اسم است » (۱) .

از دو جهت نادرست و در عین حال تقلید کور کورانۀ نویسندگان سنی و دشمنان شیعه میباشد .

جهت اول نسبت پرستش ائمه بشیعه : منشأ این غلط تفریط و کوتاهی و احیاناً دشمنی اهل تسنن است با شیعه ، آنها می بینند ، شیعه محبتش نسبت به آل محمد بیش از آنها است ، بجای اینکه اعتراف کنند خودشان کوتاهی و تقصیر و قصور و تفریط و کندی کرده اند ، می گویند شیعه درباره آل محمد افراط و تندی و غلو کرده است ، بجای اینکه دشمنی و ناصبی بودن خود را قبول کنند ، بشیعه نسبت غالی گری و پرستش ائمه (ع) را میدهند .

جهت دوم اینکه : چون شیعه برای ائمه اطهار يك مقام آسمانی ملکوتی و نبوغ خدادادی قائل است ، پس قابل پیروی نیست ، دیگر جز ستایش و پرستش بدرد پیشوائی نمی خورد .

البته این مطلب هم در عین حالیکه غلط است از نویسندگان اهل تسنن اخذ کرده چنانچه شیخ محمود شلتوت چنین منافاتی را توهم کرده است . (۱)

ولی در جواب این توهم باید گفت : اولاً ما مأموریم ؛ از کارهای خدا هم پیروی کنیم چنانچه در روایت هست ، که «تخلقوا باخلاق الله» باخلق و خویهای خدا خوبگیرید ، یعنی مثلاً مانند خدا صفت رحم و مهربانی داشته باشید مانند خدا از گنهکاران بگذرید ، مانند خدا باضعیفان رسیدگی کنید و همچنین .

و ثانیاً اینکه شیعه دربارهٔ امام يك مقام معنوی بسیار بلندی قائل است و او را يك موجود پاك و ملكوتی و الهی میدانند ، اگر بحدی باشد که اصلاً عواطف و تمایلات و غرائز بشری مانند شهوت و غضب و امثال آنرا نداشته باشد ، که در نتیجه سنخ دیگری غیر از بشر باشد ، این سخن درست است که دیگر قابل پیروی انسانها نخواهد بود .

اما اگر گفتیم با حفظ بشریت با تمام لوازم و حالات و خصوصیاتش در اثر تقوی و اطاعت پروردگار و يك مقداری هم در اثر نبوغ ذاتی و مزیت خلقت تکوینی که خداوند در آنها قرار داده آن مقام معنوی و الهی را دارند ؛ در این صورت بشری کامل و انسانی خدائی و ملكوتی بوده تازه نه فقط از قابلیت پیروی دیگران ساقط نمیشوند ، بلکه با همین مقام ، لایق پیروی میشوند ، و تازه این مقام ملكوتی و الهی است که بشر را با این غرور در مقام عظمت آنها خاضع و به پیروی آنها خوشنود گرداند ، زیرا پیروی و متابعت شخص از کسی آنقدر آسان نیست که انسان از هر کس هر طور که باشد متابعت کند و طوق فرمانبرداری يك فردی مثل خود را بگردن بیندازد ؛ چنانچه آقای شلتوت خیال کرده است .

لذا در روایات شیعه و سنی وارد شده است که حضرت رسول اکرم ﷺ فرمود: «من اطاع شخصاً فقد عبد» هر کس فرمانبرداری از هر کس بکند او را پرستش کرده است ، حالا اگر امام و پیشوا دارای مقام ربانی و الهی بیشتری باشد ، انسان اطاعت او را فرمانبرداری خدا حساب می کند ، و اما اگر فرد عادی باشد فرمانبرداری او را اطاعت و فرمانبرداری خدا نامیدن نهایت سفاکت و ستمگری است .

پس خلاصه سخن اینست که مقامات معنوی و رفیعی که شیعه برای امام قائل است نه فقط او را از قابلیت پیشوائی و امامت نمی اندازد بلکه همین مقامات است که او را لایق مقام امامت و پیشوائی امت اسلامی می کند و بدون آنها لایق پیشوائی و امامت نیست .

## عصمت

«اصل دوم در تشیع علوی عصمت است، عصمت به این معنی است: که رهبر مردم، رهبر جامعه کسیکه سر نوشت جامعه بدست اوست و رهبری ایمان مردم با او، باید فاسد و خائن ضعیف و ترسو و سازشکار نباشد، و عصمت به این معنی مثنی محکم است به دهان هر کس که ادعای حکومت اسلامی دارد ولی ضعیف و پلید و فاسد و خیانتکار است ...» (۱) تا آخر عبارت.

البته در این عبارت مطلب نا درستی بنظر نمی رسد فقط عیبش اینست که اینرا تحقیقی از خودش در باره تشیع علوی معرفی می کند در صورتیکه خوشبختانه تمام کتابهاییکه پیش از صفویه و بعد از آنها متعرض مسئله عصمت شده اند چه فارسی چه عربی همه به بیانی علمی تر این مطالب را با زیادتیهائی دارند و بقول معروف «هذا بضاعتنا ردت الینا» متاع خود ما است که بسوی ما برگشته است.

ولی در هر صورت ما بیاری خدا منشأ اشتباه آقای دکتر را با

جوابش بطور فشرده عرض می کنیم .

توضیح مطلب اینکه « عدلیه » یعنی شیعه و معتزله معتقدند ، که باری تعالی فعل قبیح و اخلال بواجب نمی کند یعنی آنچه موافق مصلحت و نظام آفرینش و در نظر عقل نیک و پسندیده باشد خداوند انجام میدهد ؛ و هر کاریکه مفسده و برخلاف نظم و در نظر عقل زشت و ناپسند باشد، از پروردگار سر نمیزند .

باز تمام مسلمانان در پیغمبران عصمت را فی الجمله شرط میدانند نهایت مطلب شیعه از اول عمر تا آخر عمر و از تمام گناهان ، ولی اهل تسنن در زمان پیغمبری آنهم با اختلافاتی در میان خودشان در خصوصیات عصمت .

در باره امامت فقط شیعه عصمت را شرط میداند ؛ و غیر از شیعه هیچکس نیست که عصمت را شرط امامت بداند ، حتی فرقه های اقلیت شیعه مانند زیدی ها ، اسماعیلی ها و فطحی ها شرط عصمت را منکرند .

مخالفین شیعه در باره عصمت ائمه اشکالاتی دارند ، که نه فقط نا درست است بلکه خود آنها نیز در آن اشکال واقعند .

مثلا وقتی شیعه عصمت را تفسیر می کند به اینکه : بطور قطع و یقین صد درصد باید بدانیم که معصوم حتی يك و اجبی را ترك نمی کند و يك حرامی انجام نمی دهد ، گفته اند بنابر این معلوم میشود قدرت بر معصیت و گناه ندارد ، والا اگر قدرت و اختیار داشته باشد ، از کجا میتوانیم صد درصد خاطر جمع باشیم و اگر قدرت و اختیار نداشت

بقول آقای دکتر « این عصمت دوشاهی ارزش ندارد » (۱)

در جواب این شبهه‌ایکه آقای دکتر از اهل تسنن گرفته بطور مختصر دونکته راتذکر میدهیم اولاً خود آقایان اهل تسنن به عصمت پیغمبر قائلند و می‌گویند بطور قطع و یقین در زمان پیغمبری معصیت از او سر نمی‌زند . بنابراین باید عصمت انبیا هم دو شاهی ارزش نداشته باشد زیرا از خود قدرت و اختیاری ندارند .

بلکه بالاتر از آن می‌گوئیم : اگر قطع و یقین به اینکه همیشه کار نیک را انجام میدهد و اصلاً کار بد انجام نمی‌دهد ، مستلزم این باشد که او را بی‌اراده و اختیار و فاقد قدرت بدانیم ؛ باید باری تعالی را هم « فاعل موجب » یعنی فاقد قدرت و اراده و اختیار بدانیم ، زیرا بطور قطع و یقین صددرصد تمام کارهای خیر موافق مصلحت را انجام میدهد ، و هیچیک از کارهای زشت مفسده‌آمیز را ایجاد نمی‌کند و بقول آقای دکتر معلوم میشود توانائی و قدرت ندارد .

و عجیب اینست که : دانشمند بزرگ معتزله صاحب مکتب مستقل

آقای « نظام » بهمین مطلب ملتزم شده است (۲)

وی خدا را نسبت به انجام دادن کارهای زشت عاجز و ناتوان فرض کرده است یعنی اصلاً خدا نمی‌تواند کار برخلاف مصلحت انجام دهد ، ولی بقیه علمای اسلام او را جواب داده اند که : ذات فعل مقدور خدا است نهایت اینکه با فرض اینکه خداوند اراده نمی‌کند صدورش محال است .

۱ - تشیع علوی ص ۷۵

۲ - شرح تجرید ص ۱۷۲ - اوائل المقالات ص ۲۳



و بعبارة علمی تر، صدور قبیح از خدا محال است نه غیر مقدور و این دو با هم سوا هستند زیرا ممکن است همان قدرت و اراده خدا عمل را محال کرده باشد، یعنی چون اراده خدا تعلق گرفته است به اینکه آن عمل صادر نشود، لذا محال شده. نه اینکه چون محال بود خداوند اراده نکرده، پس در عین اینکه تحت اراده و اختیار و قدرت الهی بوده محال است.

نظیر همین جواب را از اشکال عصمت درباره انبیاء و ائمه می‌دهیم: توضیح آنکه صادر شدن معصیت از پیامبران و امامان محال است در عین حالیکه تحت قدرت و اراده آنها است، یعنی چون هیچگاه اراده گناه نمی‌کنند لذا صدور گناه از آنها محال است نه اینکه چون محال بوده آنها هم اراده نکرده‌اند، و با اصطلاح آقای دکتر محال ذاتی را با محال وقوعی بهم خلط کرده و درست از هم تمیز نداده است.

بنابر این هم اشکال آقای دکتر تازگی ندارد بلکه هزار و صد سال قبل عبدالجبار معتزلی در کتاب مغنی نوشته و مرحوم سید مرتضی هم جواب داده است. و هم بر فرض صحت اختصاص به تشیع صفوی ندارد بلکه عصمت را حتی بنا به تفسیر صحیحش در معرض این اشکال قرار می‌دهد.

اما بیانی که نسبت به تشیع صفوی کرده تهمت و دروغ محض بوده و بهترین دلیلش دو نکته است:

۱ - اینکه هیچ مدرک و سندی برای اثبات ادعای خود ذکر نکرده که مثلاً فلان عالم صفوی در سخنرانش یاد کتابش فرموده است که:

« امامها اصلاً نمی توانند گناه بکنند » تا به بینیم يك حالت فیزیولوژی یا بیولوژی یا پسیکولوژی یا حالت دیگری دارند ، یا سایر فلسفه بافیها و عبارت پردازیها و الفاظ قلمبه و سلمبه ای که با ردیف کردن آنها مردم را سرگرم می کند مواردی داشته باشد .

انصافاً چقدر خوب بود بجای این عبارت پردازیهای تکیه در توجیه تشیع صفوی کرده ، چند کلمه اشاره بمدرک و سندی این نستیها میکرد ، که مثلاً در کتاب فلان صفحه فلان این مطالب موجود است تا نهمت و دروغ نباشد .

۲ - نکته دوم اینست که : ایشان در وسط بحث از عصمت در تشیع صفوی يك دفعه بچند بحث دیگر که مربوط به عصمت نیست وارد شده و حیران و سرگردان بین بحثهای مختلف قلم فرسائی کرده ، و همه را بنام تشیع صفوی قلمداد کرده و مابدون اینکه درباره آن بحثها تحقیقی بکنیم فقط اشاره می کنیم که مربوط به عصمت نیست .

۱ - راجع اینکه بعضی روضه خوانها می گویند شمشیر در بدن امام (ع) اثر نمی کرد . نه مدرک ذکر کرده که کدام روضه خوان این سخن را گفته ، یا در کتابش نوشته ، و نه ربط اینرا به عصمت بیان کرده و انصافاً نامربوط است .

« طینت ائمه »

۲ - « ائمه را موجودات متافیزکی و مجرد و غیبی معرفی کردند که از آب و گل مخصوصی ساخته شده اند » (۱)

اشاره است به اخبار طینت که در کافی و کتب معتبره هست ، که خداوند ائمه اطهار را از نور عظمت خود خلق فرموده .

ولی اولاً این مسئله یعنی مسئله طینت ائمه از ضروریات مذهب شیعه نیست که اگر کسی درباره این مسئله اصلاً به تحقیق نپرداخت یا تحقیق کرد و معتقد نشد در تشیع او نقصی باشد البته بنظر محققین مانند شیخ مفید و دیگران این روایات صحیح و مسئله طینت بعنوان يك واقعیتی تلقی شده است .

وثانیاً : مسئله طینت ربطی به مسئله عصمت ندارد ، زیرا چه طینت ائمه از سایر مردم سوا باشد چه نباشد معصومند ، چنانچه اهل تسنن در باره امت قائل بعصمتند یعنی اجماع امت را معصوم از خطا و اشتباه می دانند ، ولی برای امت طینتی غیر از طینت افراد غیر معصومش نیست ، پس طینت مربوط بعصمت نیست .

همانطوریکه اخبار طینت دلالت بر سلب قدرت و اختیار هم نمی کند ، زیرا ممکن است از نور خلق شده باشند و در عین حال در ترك گناه با قدرت و اختیار باشند ، چنانچه در باره ملئکه هر دو مطلب مسلم است یعنی بطور مسلم و اتفاق از نور خلق شده اند ، و بتصریح قرآن « لا یعصون الله ما امرهم و يفعلون ما یؤمنون » در باره آنچه خداوند فرمان داده سرپیچی نمی کنند ؛ و آنچه دستور دارند بجای آورند . ولی در عین حال مختار و قادرند .

۳ - می گویند : « ذات آنها را از ذات انسان جدا نموده » ( ۱ )

عبارات دیگری هم دارد درباره اینکه شیعه علوی ائمه اطهار را از سنخ انسان نمی‌دانند بلکه ملئکه یا نوعی بالاتر از ملئکه میدانند .

البته این سنخ مطالب را از آقای سید ابوالفضل برقی باید گرفته باشد، نهایت برقی با آن بیسوادی باز اقلاً بعضی از اشعاریکه معنیش را نفهمیده بعنوان مدرک شاهد می‌آورد، اما آقای شریعتی اقلاً یک مدرکی وسندی برای سخن خود ذکر نکرده.

علاوه بر نداشتن مدرک این مسئله بمسئله عصمت هم ربطی ندارد، زیرا چنانچه گذشت قدرت و اختیار اختصاص به بشر ندارد جن و ملئکه هم قدرت و اختیار دارند، نهایت ملئکه معصومند ، و جن غیر معصوم .

#### علم غیب ائمه (ع)

۴- سپس وارد مسئله علم غیب و کرامات و معجزات میشود میگوید « مثلاً آنها غیب می‌دانند؛ و انسان نمیتواند بداند : آنها دشمنان را بایک فوت به سگ و سوسک یا شغال یا خرس و خوک و هر نوع حیوانی که سفارشش کرده باشند تبدیل می‌کنند، و انسان نمی‌تواند ... » (۱)

مسئله علم غیب دانستن امام فی الجمله تقریباً از ضروریات مذهب شیعه است چنانچه شیخ مفید تصریح فرموده است (۲) و همچنین اعتقاد بکرامات و معجزات (۳) و بحمد الله از مسائلی است که بسیار از نظر ادله عقلیه و شرعیه پایه اش فرص است ، ولی چه ثابت باشد چه نباشد هیچ-

(۱) تشیع علوی ص ۷۷ (۲) اوائل المقالات ۳۸

(۳) شرح تجرید ص ۲۱۹ - اوائل المقالات ص ۲۰

کدام بعصمت ربطی ندارد ، بلکه همانطوریکه شیعه امام را معصوم میدانند؛ و بعضی از جهال شیعه منکر علم غیب امام شده‌اند ، بدون اینکه منکر عصمت بشوند، برعکس برای پاره‌ای از اولیاء الله و قطب‌ها بعضی‌ها علم غیب ثابت کرده‌اند بدون اینکه دعوی عصمت درباره آنها داشته باشند و بقول منطقی ها میان عصمت و علم غیب عموم من وجه است ، همین‌طور میان عصمت و معجزات و کرامات .

و خلاصه ممکن است کسی بعصمت معتقد باشد؛ ولی علم غیب و معجزات را منکر شود ، و برعکس ممکن است برای بعضی از افراد غیر معصوم ادعای علم غیب و کرامت بشود چنانچه ادها کرده‌اند برای ابوحنیفه و امثال آن .

#### رد يك اشكال بچگانه :

۵- می گوید: «در باره اهلیت مطالبی نقل می کنند که زشت و نفرت بار و چندی آوراست مانند :

ان فی الجنة نهراً من لبن لعلی و لزهراً و حسین و حسن «  
 امام مسخره کردن نهری در بهشت ظاهر ادر حدود کفر است ، زیرا صریح قرآن می فرماید: «مثل الجنة التي و عدالمتقون فیها انهار من ماء غیر آسن و انهار من لبن لم یتغیر طعمه و انهار من خمر لذة للشاربین و انهار من عسل مصفی . . . » (۱)

مثل و نمونه‌ای از نعمتهای بهشتیکه به پرهیزکاران وعده داده شده است ، اینست که در آن جویهایی است از آب که تغیر نمی کند و جویهایی است از شیریکه طعمش دگرگون نشده و جویهایی است از شرابی که لذت بخش است برای آشامندگان ، و جویهایی است از عسل

صاف شده . . .

اکنون به بینیم آقای دکتر که از ثبوت يك نهر برای علی وزهرا و حسن و حسین ناراحت است و بقول خودش زشت و نفرت بار و چندش آوراست ، نمیدانم درباره آیه قرآن چه نظریه ای دارد ؟ طبق گفته خودش باید از قرآن چند برابر حدیث نفرت کند، زیرا قرآن برای هر پرهیزکاری نهرهایی از آب و شراب و شیر و عسل اثبات می کند، ولی حدیث فقط برای خاندان علی و زهرا يك نهر از لبن ثابت می کند.

ظاهراً ناراحتی آقای دکتر از اینست که خیال می کند علی وزهرا و حسنین اگر نهری از شیر در بهشت داشته باشند باید همه شیر آن نهر را بیاشامند در صورتیکه التذاذ و کیف بردن از نهر شیر منحصر به خوردن و آشامیدن نیست ، بلکه داشتن و ملکیت آن که در عظمت ملك و زیبایی باغهای بهشت می افزاید لذت بخش تر است .

همانطوریکه منظور آیه هم این نیست که: پرهیزکاران در بهشت تمام محتوای چند نهر آب و چند نهر عسل و چند نهر شراب و چند نهر شیر را می خورند و تمام می کنند، زیرا اگر مراد این باشد همین يك عذاب برای اهل بهشت سخت تر از عذابهای جهنم شاید بوده باشد، پس آقای دکتر مراد از داشتن نهر شیر را درست نفهمیده و خیال کرده است که منحصر به این خبر است غافل از اینکه آیه قرآن هم دارد .

گذشته از این من هر چه فکر کردم ربط این مطلب به مسئله عصمت ائمه چیست نفهمیدم و یقیناً خود آقای دکتر هم نفهمیده است .

### آیا عقیده عصمت بنفع ستمکاران بود

۶- آقای دکتر می گوید: « آن اعتقاد به اینکه : حاکم باید متقی باشد. معصوم باشد ، و وقتی دسترسی به امام نیست دیگر هر حکومتی حکومتش توجیه می شود . . . » (۱)

فقه‌ای ما در صورت غیبت امام زمان برای فقه‌ای عدول حق حکومت قائلند ، نهایت امر در کم و کیف آن باهم اختلاف دارند، بنابر این در زمان غیبت هرفساد و جنایتی موجه نیست ، و رهبری شیعه هم بر فرض از قید عصمت از روی ناچاری آزاد شود ولی از قید تقوی و عدالت کسی نگرفته است که آزاد شده باشد .

علاوه بر این اشکال بر فرض صحت اختصاص به تشیع صفوی ندارد ، بلکه بر فرض صحت اشکالی است به عقیده عصمت امام بطور کلی چنانچه بطور مکرر اهل سنت اینرا گفته و جواب شنیده اند ، اکنون آقای شریعتی هم نفهمید که حتی روی همان معنی عصمت که خودش گفت هم این اشکال وارد است ، و جوابش همان است که گفتیم قید عصمت ساقط شده ؛ ولی قید عدالت باقی است .

## وصایت

مفهوم وصایت از نظر علمای شیعه اینست که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به امر الهی فردیرا که فضائل انسانی و کمالات اسلامی از همه بیشتر دارا میباشد و از نظر معنویات از همه بیشتر به پیغمبر اکرم شباهت دارد ، و خلاصه از تمام افراد امت افضل باشد ، به مردم معرفی می کند ، تا در اثر پیروی از او اهداف عالی اسلام عملی شود و جامعه اسلامی و انسانی در سایه رهبری ناخدای مدبر بسوی ساحل نجات رهسپار گردد.

بنا بر این جانشین پیغمبر بعقیده شیعه هم نا مزدی « انتصاب » است و هم انتخاب اما انتصاب است برای اینکه قرآن مجید می فرماید « و ربك يخلق ما يشاء ويختار ما كان لهم الخيرة » (۱) یعنی پروردگار تو می آفریند آنچه بخواهد و برمی گزیند آنکه را بخواهد چنان نیست که حق اختیار و برگزیدن برای آنان باشد.

ولی معنی اینکه باید پیغمبر از طرف خدا نصب خلیفه بکند این نیست که : انتخاب خدا برخلاف حکم عقل و عرف باشد ، بلکه همان

---

۱- سوره قصص آیه ۶۸



کسیکه خدامعین فرموده اگر همه افراد، هوی و هوس‌ها و تعصبات را کنار بگذارند و بعقل خود مراجعه کنند همان را انتخاب خواهند کرد و با اصطلاح امر الهی به نصب خلیفه از یک جهت تعبدی نیست ارشادی است، پس با نامزدها و انتصابیهای سلاطین و رئیس‌جمهوری فرق زیادی دارد، همانطوریکه باتعین ابوبکر عمر را بجانشینی خود تفاوت دارد. زیرا آنها بهم قرض داده بودند، یعنی همانطوریکه عمر در خلافت ابوبکر از همه بیشتر فعالیت کرد، و در سقیفه پیش از همه بروایتی بیعت نمود، ابوبکر هم از همان روز خود را مدیون عمر میدانست، و در مقام نصب کردن عمر دین او را ادا میکرد، و کاری با استحقاق یا عدم استحقاق او نداشت، لذا از هر طرف اعتراضها بروی متوجه شد که جواب خدا را چه میدهی که یک نفر عصبانی که خشونت و تندی را بطبعه دارد بر امت اسلامی مسلط می‌کنی ولی آنها نمیدانستند که باز هم از آن مرد عصبانی مزاج شرمنده است زیرا آنها نمیدانستند همین مرد عصبانی مزاج چه حقی بگردن ابوبکر دارد.

بهر حال پس نصب علی و تعیین او از این قبیل نبود، لذا در موقع نصب علی در غدیر خم یا بعد از آن کسی پیدا نشد يك نقص دینی یا رذیلت اخلاقی یا نك عرفی و خلاصه نقطه ضعفی از او بگیرد، جز عیبی که در نظر خدا عیب نبود، مانند جوانی و کمی سن علی علیه السلام.

همین طور اگر می‌گوئیم وصایت علی انتخاب نبود، یعنی از این انتخاب‌های مخلوط با هوا و هوس و تعصب و دسته‌بندی و جار و جنجال و بست و بندهای سیاسی که در انتخاب ابوبکر بود، والا معنی حقیقی

انتخاب آنجا بود ، یعنی اگر رسول خدا علی علیه السلام را اصلاً برای خلافت انتخاب نمی کرد ، و مردم هم با حکم عقل و وجدان نه با هوای و تعصب میخواستند رأی بدهند و کسیرا انتخاب کنند ، جز علی کسیرا انتخاب نمی کردند و بیعت عمومی غدیر خم از همین قبیل بوده ، یعنی با ارشاد و راهنمایی پیغمبر خود مردم بعقلهای خود مراجعه نموده ، علی را انتخاب و با او بیعت کردند .

بنابراین وصایت علی انتصاب بود ، ولی نه مثل بقیه انتصابها ، انتخاب هم بود ، ولی بر خلاف تمام انتخابهاییکه ما سراغ داریم ، و اینست معنی وصایت از نظر شیعه بطور عموم چه پیش از صفویه و چه بعد از صفویه .

ولی آقای شریعتی می گوید در تشیع صفوی « وصایت عبارت است از يك رژيم موروثی مثل دیگر رژیمهای موروثی ، و سلسله حکومتهای ارثی که از پدر به پسر میرسد و از خویشاوند به خویشاوند و از نسل پیش به نسل بعد . . . » (۱)

مامی گوئیم شکی نیست که : علی پسر عم و داماد پیغمبر است و حسن و حسین (ع) فرزندان علی هستند همانطوریکه امام چهارم فرزند امام سوم است و امام پنجم فرزند امام چهارم و همینطور . . .

و این يك واقعیت تاریخی است که ربطی به عقیده ندارد یعنی حتی کسیکه اصلاً به امامت آنها هم قائل نیست این ترتیب نسبی و نژادی را قائل است بلکه کسانی که نعوذ بالله این نژاد را نقص و ننگ میدانند

مانند یهود و نصاری که رسول اکرم را يك مرد كذاب و دروغگو معرفی می کنند ، باز این سلسله نسب را منکر نیستند .

مرحله دوم اینکه چه بسا در مقام تعبیر و معرفی از این بزرگوارها به جنبه نسبی و نژادشان اشاره میشود ، مثل اینکه بگوئیم خلیفه پیغمبر پسر عم و دامادش علی است ، و جانشین علی فرزندش حسن و جانشین او برادرش حسین و همچنین بقیه تعبیراتی که در زبان شیعه و غیر شیعه مشهور است ، و شکی نیست که اینگونه تعبیرات عقلا و شرعاً هیچگونه اشکالی ندارد ؛ چون يك واقعیتی را حکایت کردن چه ممانعی ممکن است داشته باشد ، یعنی همانطوریکه اگر ما بگوئیم یزید نوّه ابوسفیان بود دروغ نگفته و فعل حرامی نکرده ایم ، همینطور اگر گفتیم حسین نوّه پیغمبر بوده مرتکب گناهی نشده ایم .

### چرا امامت مخصوص آل علی است

مرحله سوم اینکه این امامت و خلافت الهی که برای این دوازده نفر قائلیم آیا برای فضائل انسانی و اسلامی آنها است ، یا برای نسب و خویشاوندی پیغمبر ، یعنی اگر ما گفتیم جانشین پیغمبر داماد و پسر عم اوست ، غرض اینست که چون داماد و پسر عم بوده ، او را جانشین خود انتخاب کرده ؛ یا کلمه داماد و جانشین برای شناسائی و معرفی شخص خارجی است و ربطی بعلمت استحقاق مقام امامت ندارد ، و بقول آقایان علما « عنوان مشیر است » مثل اینکه اگر بگوئیم محمد ابن عبدالله پیغمبر آخر الزمان است ، غرض ما این نیست که چون پسر عبدالله بوده مستحق نبوت شده ، و...

پاره‌ای از مردم در ذهنشان يك نوع منافاة و تناقضی هست ، میان خویشاوندی با استحقاق واقعی ، یعنی در نژادها و تبارهای سلاطین و رؤسای خارجی چون غالباً می‌بینند نصب اولاد بجای پدر یا برادر بجای برادر فقط بخاطر نسب است، نه حسب خویشاوندی ملحوظ است نه لیاقت و استحقاق ؛ لذا دربارهٔ خاندان پاك و استثنائی پیغمبر اکرم هم نعوذ بالله به پیغمبر یا نعوذ بالله بخدا چنین گمان بدی برده خیال می‌کنند نصب علی بخاطر خویشاوندی محض است نه لیاقت ، و اصلاً باورشان نمی‌آید که همیشه در این نسل ورشته یکنفر باشد که از همهٔ افراد امت لایقتر و کاملتر و افضل باشد .

و انصافاً هم اگر جنبهٔ استثنائی خدائی و مضمون « رحمة الله وبركاته عليكم اهل البيت » و آیه شریفه « ان الله اصطفى آدم و نوحاً و آل ابراهيم و آل عمران على العالمين » همانا خداوند آدم و نوح و نسل ابراهيم و نسل عمران را بر همهٔ اهل عالم برگزید. نبود و اگر نبود اینکه بقول معروف حساب این خاندان از تمام خاندانها جدا است این اشکال بسیار بجا و بمورد بود ، ولی چه باید کرد ، که خدای بزرگ و توانا این خانواده را استثنا کرده ، و خانوادهٔ پیغمبر را معجزهٔ پیغمبر بلکه معجزهٔ خلقت قرار داده است .

و خلاصه همانطوریکه در میان همه با اکثر حیوانات پادشاه و رئیس خلقتاً و تکویناً بارعیت‌ها فرق دارد و نسلاً بعد نسل ممتاز است ، بلا تشبیه در عالم انسان هم خداوند عالم خواسته است يك خانواده ایرا از آدم تا انقراض عالم نسلاً بعد نسل نبوغ ذاتی و کمال خلقتی و تکوینی ببخشد

تا در اثر امتیاز خدا داد ، مردم بتوانند ، در مقابل آنها خاضع باشند و سر در اطاعت آنها فرود آرند و از طرف خدا هم بخاطر نبوغ ذاتی و فضائل انسانی و اسلامی و بخاطر برتری دینی آنها، نه برتری نژادی آنها، به منصب امامت منصوب گردند .

### آیا امامت موروثی است ؟

اشکالی که بذهن آقای دکتر آمده پیش از ایشان در کتابهای اهل تسنن زیاد نوشته شده و از قدیم اینرا بشیعه می گفتند که شیعه امامت دینی را مانند سلطنت نژادهای ساسانی و اشکانی ارثی میداند ، و احیاناً مانند احمد امین مصری اینرا از اختراعات ایرانیها معرفی می کردند . و پیش از همه مردی بنام « سراقه ابن مالک ابن جشعم » از اصحاب پیغمبر در غدیر خم هنگامیکه رسول خدا علی را بخلافت نصب کرد ، گفت آیا خدا فرموده است که پسر عمو و داماد خود علی را جانشین خود قرار دهی اگر چنین است خداوند سنگی از آسمان یا عذاب دردناکی بر من نازل کن و فوراً هم عذاب خدا نازل و او را نابود کرد .

بعد از آن این سخن را خلیفه اول و بقولی خلیفه دوم بتعبیر مؤدبانه تری وسیله غصب حق امیر المؤمنین قرارداد و از قول رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرد که « لا تجتمع الخلافة والنبوة فی بیت واحد » ( ۱ ) یعنی جانشینی پیغمبر با منصب نبوت در یک خاندان جمع نمیشود .

گویا خیال می کرد اگر علی خلیفه شود حتماً بخاطر خویشاوندی پیغمبر او را نصب فرموده است ، نه بخاطر فضائل و کمالاتش ، در

صورتی که ممکن است ، هم قوم و خویش باشد و هم افضل افراد امت ، چه اشکالی دارد که : پروردگار بزرگ ، همانطوریکه اشرف کائنات ، خاتم پیامبران را از بنی هاشم قرار داد ، وصی او که افضل امت اوست نیز از بنی هاشم قرار دهد ، و بعد از آن وصی علی (ع) را هم که باز افضل امت است از فرزندان علی و وصی حسن و افضل افراد امت بعد از او را هم برادر او و افضل افراد امت بعد از حسین (ع) را هم فرزند حسین و همچنین افضل افراد امت در هر عصر و زمانی که امام آن زمان است ، همه را از نسل امام حسین قرار دهد بترتیب تناسل چنانچه قرآن مجید می فرماید :

« همانا خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر همه اهل علم برتری داد و آنان را برگزید خاندانیکه بعضی از نسل دیگری هستند و خداوند شنوا و دانا است » (۱)

باز در جواب همین افرادیکه نمیتوانستند الطاف خاصه الهی را به این خاندان به بینند و می گفتند نمیشود نبوت و امامت هم در يك خاندان جمع شود ؛ می فرماید : « مثل اینکه اینها نسبت به آنچه خداوند به بعضی از مردم عطا فرموده حسد می برند ، پس همانا ما به آل ابراهیم هم کتاب و حکمت عطا کردیم ، و هم پادشاهی بزرگ » (۲)

باز درباره حضرت ابراهیم پس از آنیکه مقداری از مجاهدات و احتجاجات او را در مقابل نمرود و قوم او نقل می کند ، می فرماید

«و ما به ابراهیم اسحق و یعقوب بخشیدیم، همه را راهنمایی کردیم، و نوح را هم پیش از آنان راهنمایی کرده بودیم، و از اولاد ابراهیم قرار دادیم داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هرون را، و بهمین ترتیب مانیکو کاران را پاداش می‌دهیم، و همچنین زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را هم از نسل ابراهیم قرار دادیم، و همه از درست کاران بودند و همچنین اسمعیل و الیسع و یونس و لوط را هم از نسل او قرار دادیم، و همه اینها را بر اهل زمان خود برتری دادیم، و از پدران و فرزندان و برادران اینها نیز مثل آنها قرار دادیم، و اینها را برگزیدیم و براه راست راهنمایی کردیم. اینست راهنمایی خدا، که هر کس از بندگانش را بخواهد راهنمایی می‌کند، و اگر بخدا هم‌تاقائل شوند همانا آنچه عمل کرده‌اند نابود میشود، آن افراد ذکر شده بودند کسانی که به آنها حکومت‌خدائی و نبوت عطا کردیم، پس اگر این گروه (عربها) بر آن کافر شوند، پس ماموکل کردیم بر آن گروه یک (عجم) بر آن کافر نیستند» (۱)

باز در باره شهادتها و مجاهدات پی‌گیر حضرت ابراهیم بیاناتی فرموده، در آخر می‌فرماید: «و ما به او - ابراهیم - اسحق و یعقوب را بخشیدیم، و در فرزندان او نبوت و کتاب را قرار دادیم. و در دنیا پاداش او را عطا کردیم، و بدرستی که او در آخرت هر آینه از افراد شایسته است» (۲)

باز در باره حضرت نوح و ابراهیم می‌فرماید: «و همانا محققاً ما

نوح و ابراهیم را فرستادیم ، و در ذریه آنها نبوت و کتاب را قرار دادیم . . . » (۱)

چنانچه می بینیم این آیات بطور صریح تسلسل نبوت و حکومت الهی را در خاندان حضرت ابراهیم نسلا بعد نسل اثبات می کند ، بلکه دقت در آیات مربوط به انبیای عظام می رساند که : نبوت از حضرت آدم تا بی خاتم در یک رشته خاص و نژاد معین نسلا بعد نسل ادامه داشته است همین تورات مجازی که عبارت است از جانشینی هر پیغمبری بجای پدر یا جدش البته بواسطه استحقاق ذاتی بنا بر موده شیخ در تبیان از پاره ای از آیات قرآن استفاده می شود از جمله آنجا که میفرماید و ورت سلیمان داود و قال یا ایها الناس علمنا منطلق الطیر و اوتینا من کلشیء ان هذا لهو الفضل المبین» (۲).

یعنی سلیمان از داود مال و علم را ارث برد و گفت ای مردم ما زبان مرغان را تعلیم شدیم و از هر چیزی بما عطا شده ، بدرستی که برتری آشکار همانا این علم است.

باز در باره حضرت زکریا می فرماید که وقتی از خدای خود اولاد طلب می کند چنین عرض میکند «پس از درگاه خود بمن یک ولی بده که ارث ببرد از من و از آل یعقوب و پروردگارا آنرا مورد خوشنودی قرار بده» (۳).

۱- سوره حدید ۲۶.

۲- سوره نمل ۱۶.

۳- سوره مریم ۶.



البته بعقیده ماشیعه ها در این آیه ارث بردن از اموال یقیناً مراد است ، ولی منافاة ندارد که هم ارث از مال دنیا و هم منصب نبوت اراده شود، چنانچه ظاهر جمله «یورثنی» از من ارث ببرد یعنی از مال و ترکه شخصی من و جمله «ویورث من آل یعقوب» یعنی از آل یعقوب هم آنچه نسلا بعد نسل بمن رسیده یعنی منصب نبوت را ارث ببرد همین اراده دو معنی ارث یعنی ارث مال و ارث نبوت را میرساند.

و شاید مراد از این مال هم اشیائی بوده که علامت جانشینی و وصایت بوده چنانکه در باره فدک هم طوریکه از روایت حضرت موسی ابن جعفر (ع) ظاهر میشود فدک بهانه و اصل نزاع درباره خلافت و جانشینی بوده است . باز درباره ارث بردن کتاب و علوم دینی می فرماید : «ثم اورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا . . .» (۱) سپس کتاب خدا را به کسانی که برگزیده بودیم از بندگان خود ما ارث گذاشتیم .

اصولاً هر کس مختصر اطلاعی به تاریخ انبیا (ع) داشته باشد بطور واضح تصدیق می کند که نبوت از حضرت آدم به فرزندش شیث و از او بفرزندش ادریس و همینطور تا بحضرت نوح و ابراهیم سپس در نسل ابراهیم اسحق و یعقوب و یوسف و موسی و هرون که هر یکی نسل دیگری بودند بطور توارث اباعن جد تا حضرت عیسی علیه السلام ادامه داشته ، سپس طبق تواریخ صحیحه و عقائد شیعه اوصیاء حضرت عیسی از نسل حضرت اسمعیل و اجداد پیغمبر ما نسلا بعد نسل بوده اند ، تا این که این میراث الهی به پیغمبر ما رسید و حق در جای خود قرار گرفت.

اکنون ما شیعه ها معتقدیم : همانطوریکه این منصب نبوت توأم با امامت از حضرت آدم ثانی خاتم بصریح قرآن بطور توارث اباعن جد ادامه داشته ، مقام امامت و جانشینی پیغمبر هم در اولاد آنحضرت از امیرالمؤمنین تا امام زمان ادامه خواهد داشت .

و توارثیکه ما در باره امامت قائلیم از توارث نبوت مهمتر نیست .

اگر آقای شریعتی و احمد امین مصری در توارث نبوت اشکالی دارند ، یا نه و ذی‌الله آنرا از مسئله نژاد بازی و تبارساسانی و صفوی میدانند ما هم قبول نداریم که امامت از همان سنخ باشد ، ولی اگر توارث آنجا بصریح قرآن مستند به اراده پروردگار و تفضلی است از ناحیه او بخاندان آل ابراهیم توارث امامت هم عنایتی است به پیغمبر بزرگوار اسلام که امامت را نسل بعد نسل در اولاد او قرار دهد .

البته چنانچه قبلاً هم تذکر دادیم خارجاً این توارث شباهتی بتوارث سلطنت و اموال دارد . ولی در واقع نوع دیگری است ، زیرا در اینجا ملاک اصلی ارث بردن فرزندان از پدر ، فرزندى و توالد نیست ، بلکه برتری در کمالات و فضائل انسانی و اسلامی است ؛ ولی موصوف این برتری در خارج فرزندان یا برادر پیغمبر یا امام سابق هم هست ، ولی اگر ما گفتیم فرزندی و برادری منشأ استحقاق نیست معنیش این نیست که حتماً باید میان وصی پیغمبر یا امام با خود او قرابت و خویشی نباشد چنانچه ابوبکر می گفت که : نبوت و امامت در يك خاندان جمع نمیشود ، و چنانچه احمد امین مصری پشت اندر پشت آمدن امامت شیعه را در

میان دوازده نفر باطل و از یادگارهای سلاطین ساسانی معرفی می‌کند .  
 زیرا وقتی چنین بود که : مافزند پیغمبر یا امام را چه افضل امت  
 باشد چه نباشد جانشین او بدانیم یعنی مثلاً عبدالله افطح و جعفر کذاب  
 و عباس ابن موسی ابن جعفر و امثال آنها از اولاد ائمه را مستحق امامت  
 بدانیم و چون عقیده‌ما چنین نیست معلوم میشود مسئله امامت در نظر ما  
 نظیر تسلسل نبوت است در نژاد آل ابراهیم بصریح قرآن نه مانند تسلسل  
 سلطنت در تبار ساسانیان در ایران باستان .

## سنت و عتروت

سنت عبارت است از گفتار و کردار و امضای معصوم نسبت بعمل کسی مثلاً گاهی رسول اکرم (ص) می فرماید : نماز صبح دو رکعت است گاهی خود آنحضرت نماز صبح را میخواند دو رکعت ، موقعی هم شخصی در حضور آنحضرت نماز صبح میخواند دو رکعت و حضرت هم ملتفت میشود که او نماز صبح میخواند .

اما راجع بگفتار و عمل و تقریر ائمه اطهار اختلافی بین شیعه نیست که مانند سنت پیغمبر معتبر است ، ولی علمای ما اعتبار و حجیت سنت ائمه اطهار را از دوراه دانسته اند : بعضی ها گفته اند : تمام آنچه از آن بزرگوارها سر میزند از قبیل قول و عمل و تقریر . همه بدون استثنا از رسول اکرم (ص) به آنها رسیده و همه را نقل می کنند و در نتیجه ناقلین سنت پیغمبرند نه اینکه سنت مستقلی داشته باشند .

ولی برخی دیگر سنت را مطلق قول معصوم دانسته و علوم آنها را بواسطه الهام و سایر انواع ارتباط با عالم ربوبی که در کافی و غیر آن مذکور است دانسته اند .

## عترت یا سنت

ولی هر چه هست به اتفاق شیعه تمام گفته‌ها و عمل‌ها و تقریرهای آنها حجت است و بهترین طریق رسیدن بسنت پیغمبر همان طریقه اهل بیت است و سنت اگر مفید بخانه اهل بیت نکنیم و سنت پیغمبر را مطلق بگیریم. حدیث « انی تارك فیکم ثقلین کتاب الله و سنتی انهما لن یفترا قاحتی یردا علی الحوض » دروغ میشود زیرا که : در این صورت مراد از « فیکم » یعنی در میان شما با قطع نظر از عترت سنت خود را گذاشتم، در صورتیکه غیر از عترت بقیه امت از سنت پیغمبر بقدر ما بحتاج اخذ نکرده بودند، لذا می بینیم بطور مکرر اتفاق افتاد ؛ که مسائلی پیش آمد که هیچ کدام غیر از علی (ع) قادر بجواب آن نبودند، پس کلام پیغمبر اکرم (ص) که بفرماید در میان شما سنت خود را می گذارم دروغ میشود نعوذ بالله .

و اگر مراد از « فیکم » همه امت باشد یعنی عترت را هم داخل بگیریم معنیش این میشود که : ای امت من در میان شما دو چیز گذاشتم که اگر به آن دو چیز چنک بزنید هرگز گمراه نخواهید شد کتاب خدا و سنت من .

البته سنت پیغمبر بطور کامل در پیش ائمه اطهار است و لازمه تمسک بسنت یاد گرفتن سنت است از اهل بیت و در نتیجه اهل بیت هم از یک جهت یعنی جنبه اینکه محدثین و معلمین سنت پیغمبرند مورد دلالت این حدیث میشوند ، اما آیا همین اندازه در حفظ امت از گمراهی و ضلالت کافی بود ؟ یعنی همینکه قرآن در دسترس امت است و سنت پیغمبر را هم ولو بتمامها از اهل بیت می گرفتند و اهل بیت هم بعنوان محدثین

و معلمین سنت پیغمبر مورد مراجعه امت قرار می گرفتند ، ولی حکومت بدست دیگران بود تفسیر و توجیه معانی کتاب و سنت به اختیار خود آنها بود ، آیا در این صورت نمیتوانستند بگویند ما بکتاب و سنت تمسک کرده ایم؟ .

البته جواب مثبت است ، زیرا کتاب و سنت زبان ندارد؛ که تفسیر غلط و تأویل باطل را صریحاً تکذیب کند ، و اهل بیت هم که در این حدیث ذکر نشده اند، که رسماً موضوعیت داشته باشند، بلکه فقط صرفاً امانت داران و راویان سنت پیغمبر بودند ، نه مفسران آن لذا امت هم همین سنت را از آنها گرفته طبق مقاصد خود تفسیر، و همه را جزء اسباب انحراف خود از دین قرار میدادند .

و اما اگر کتاب خدا و عترت پیغمبر مورد تمسک ما باشد، تمسک بعترت یعنی جلب رضایت آنها و آن بآنان چند منصب است به آنها.

۱- آنها را رئیس مسلمین قرار داده خلافت و حکومت اسلامی را بکف با کفایت آنها بسپرد و عملاً مجریان قانون شرع باشند .

۲ - مفسر قرآن و بیان کننده علوم آن که دیگران از عهده آن عاجزند تا بر طبق هوای نفس اشخاص تفسیر نشود .

۳- راویان سنت پیغمبر اکرم بودند، زیرا رسول خدا تمام احکام را برای امیرالمؤمنین بیان فرمود ، و علی برای امام حسن و امام حسین برای امام حسین و همچنین .

۴- مفسران و بیان کنندگان سنت پیغمبر بودند تا سنت او از تحریف و تغییر و همچنین از تفسیرها و تأویل های بیجا محفوظ بماند .

۵ - آنچه در کتاب و سنت نیست . بنایك قول . بوسیله الهام یا عقل کامل و نظریه صائبی که دارند از کتاب و سنت استخراج فرمایند . معلوم است این جنبه های بعدی بدون قسمت اول یعنی تشکیل حکومت اسلامی بوسیله عترت سبب حفظ امت از گمراهی نمیشد . زیرا فرضاً کتاب و سنت را و همچنین تفسیر آنرا از اهل بیت گرفتند و از جنبه علمی غنی و بی نیاز شدند ، ولی میان علم و عمل فاصله زیاد است . اگر ریاست امت در دست اهل بیت نباشد ، احکام اسلام در داخل کتابها و خود اهل بیت در سیه چال زندانها محبوس می ماند . اما اگر فرموده باشد : « انی نارك فيکم ثقلین کتاب الله و عترتی » یعنی امت را بچنگ زدن بکتاب و عترت ام- ر فرموده باشد . در این صورت چون عترت را مستقلاً مورد تمسك امت معرفی فرموده شغل آنها فقط بیان احکام یا روایت سنت پیغمبر یا تفسیر قرآن نخواهد بود بلکه تمام مناصب مذکوره را باضافه در دست گرفتن زمام ام- ورامت و حکومت کشور اسلامی ، و سایر جهاتی که ما نگفتیم و در کتاب الحجۃ از کتاب کافی و غیر آن در ضمن روایات مفصلاً بیان شده است ، شامل می شود .

والبتہ در این صورت ، یعنی هنگامیکه ائمه اطهار هم رؤسای سیاسی امت باشند ، و هم تفسیر قرآن از آنها اخذ شود ، و هم سنت پیغمبر از آنها نقل و بسبب آنها تفسیر و تأویل گردد و هم در حوادث مهم مسلمانان به آنها رجوع شود ، عقلا هم همه میدانند ، که امت هیچگاه گمراه نمیشود ، و در این صورت جادارد که پیغمبر بفرماید « لن تضلوا ابداً »

هر گز گمراه نمیشوید .

نتیجه‌بیانات سابق این شد که : ارجاع دادن امت بکتاب و سنت سبب اختلاف در میان امت است زیرا در خود همان کتاب و سنت یعنی در قرائت‌های مختلف کتاب و همچنین تفسیرهای مختلف آن و همچنین نسخه‌های مختلف و روایات متعارضی که بعنوان سنت نقل میشود و هکذا تفسیرها و توجیه‌هاییکه میشود ، خود سبب اختلاف و در نتیجه باعث گمراهی خواهد بود ، و از آنجائیکه سنت زبان ندارد هیچگاه بدون عترت رافع اختلاف و گمراهی نمیشود . ولی عترت چون کتاب ناطق هستند اشخاص نادان بی غرض را بوسیله تعلیم و ارشاد بحقیقت آشنا نموده ؛ افراد غرض‌ران و اخلا لگراهم بواسطه قوه اجرائیه‌ایکه در دست دارند منکوب و از بین می‌برند و از ضلالت و اختلاف امت جلو گیری مینمایند .

بنابر این اگر چه میان عترت پیغمبر و سنت او منافاتی نیست ، ولی میان آنها فرق هست یعنی عترت چیزی است و سنت چیز دیگری ، حتی بتعبیر خود آقای دکتر که مینویسد «عترت بیان و زبان رسمی کتاب و سنت است» زیرا لازمه اش اینست که بدون عترت کتاب و سنت العیاذ بالله مانند آدم دانشمند لال و بی زبان هستند که مردم از پی بردن بعلوم آنها عاجزند ولی عترت اگر باشد آنها را بیان می‌کند چنانچه علی علیه السلام فرمود قرآن کتاب صامت است و من کتاب ناطقم پس ارجاع دادن مردم به کتاب و سنت بدون عترت چنانچه در روایت ثنّین هست بسیار خوب است ، اما اینکه همین دو امر سبب حفظ امت از گمراهی باشد دروغ است.



پس سنت و عترت مکمل هم اند همانطوریکه مکمل قرآن هم هستند ، ولی معنی این جمله این نیست که : سنت بمعنی عترت باشد و ما را از آن بی نیاز سازد ، ولی ذکر عترت از ذکر سنت بی نیاز میسازد زیرا یکی از مناصب آنها نقل و بیان سنت پیغمبر است .

علاوه بر تمام اینها درست بودن مضمون حدیث « کتاب الله و سنتی » دلیل نمیشود که حتماً رسول اکرم (ص) آنرا فرموده باشد ، زیرا حرفهای درست در دنیا زیاد است ، مگر باید همه را به پیغمبر نسبت بدهیم مثلاً دودوتا چهارتا درست است پس کسی برود منبر و بگوید قال رسول الله (ص) دودوتا چهارتا و همچنین حدیث کتاب الله و سنتی مضمونش درست است اما چون سند درستی ندارد و در سندش افراد ضعیفی هستند و در کتاب غیر معتبری مانند تاریخ طبری نقل شده است نمیتوانیم آنرا به پیغمبر نسبت بدهیم .

پس اینکه آقای شریعتی میگوید : یکی از معتقدین تشیع صفوی بحدیث کتاب الله و سنتی اعتراض می کرد که « تو اینرا از کجا آورده ای کی پیغمبر چنین چیزی را گفته ... » سپس در جواب او میگوید میان عترت و سنت منافاتی نیست اعتراض صحیح و جواب نادرست است .

زیرا آن شخص ادعا نکرده است که میان این دو جمله منافاة هست ولی گفته چون سندیکی درست و سندیگری نادرست است باید این را قبول و آنرا رد کنیم یعنی به پیغمبر نسبت ندهیم اگر چه مضمونش مضمون درستی باشد .

## عـتـر

راجع بعتر آنچه در باره کمالات آنها بیان کرده بسیار عالی بود . ولی يك نکته ای در عبارتش هست که مورد تصدیق مانیست ، آن نکته اینست که : در نظر آقای دکتر مثل اینکه میان اینکه اهل بیت پیغمبر بخاطر کمالات ذاتی خود مورد احترام باشند و اینکه بخاطر انتساب به پیغمبر مورد احترام باشند ، منافاتی وجود دارد .

لذا می گوید : « این خانواده خانواده ایست ، که اصالت به خویش دارد ، نه بخاطر داماد پیغمبر بودن پسر عموی پیغمبر بودن دختر پیغمبر بودن ، نواده پیغمبر بودن » (۱)

بنده هرچه فکر کردم ، هیچگونه ضدیت و منافاتی میان این دو جهت ندیدم بلکه برعکس آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است ، الان مادر خارج افراد محترم راسه قسم می بینیم . بعضی ها از خانواده اصیل و بزرگی نیستند اما خود در اثر کوشش و جربزه يك شخصیت اجتماعی تحصیل کرده اند . برخی دیگر بخاطر اینکه پدر

یاجدش شخصیت بزرگی بوده و به اجتماع خدمات زیادی کرده مورد احترام مردمند ، مانند اولاد علماء و مصلحین اجتماع ، البته در این قسم شرط است ، که اگر هم فضائل و کمالات پدر را ندارند ، لااقل کارهایی که ناقض و برخلاف هدف اوست انجام ندهند .

قسم سوم افرادی که هم بخاطر انتساب بیک خانواده بزرگ ، و به پاس قدر دانی از پدر یاجد یا غیر آن مورد احترام هستند ، و هم بخاطر کمالات ذاتی خود آنها مانند بعضی از آقا زاده های بافضل و کمال . ولی از طرز صحبت آقای دکتر که می گوید اینست نه آن ، مثل اینکه منافاتی میان این دو جهت می بیند یعنی اگر بخاطر انتساب به پیغمبر احترام کردیم ، باید از کمالات ذاتی آنها قطع نظر کنیم در صورتیکه چنین نیست .

منشأ اشتباه ایشان اینست که احترام انتسابی را در مورد خاندان پیغمبر با سایر خاندان ها بهم قیاس کرده است ، مثلاً فرزند فلان رئیس سیاسی را مردمان چابلوس و متعلق احترام می کنند بخاطر احترام پدرش ، چه ثروتمندان در اجتماع محترمند بخاطر پدر انشان و همینطور ولی در این موارد اصل احترام پدران غلط بوده قهرأ احترام اولاد غلط اندر غلط خواهد بود ؛ یعنی احترام پدرها جنبه دینی نداشته است تا چه رسد به اولادها .

اما احترام اولاد پیغمبر یعنی احترام از دین ، زیرا وقتی آورنده دین اسلام و کسیکه يك عمر رنج و شکنجه و خون دل برای اجرای احکام دین در اجتماع کشید ، در نظر ما محترم باشد و ما بصدد قدر دانی از

زحمات او باشیم ، بی اختیار به لولاد اوهم بخاطر او علاقمند خواهیم بود مخصوصاً دربارهٔ اولاد پیغمبر که صریح آیه قرآن محبت آنها را بزرگترین عبادت و بمنزلهٔ پاداش و مزد رسالت پیغمبر قرار داده است ، و اگر میزان اصالت و اعمال فردی این خاندان بود ، اولاد داعی نبود ، فرماید « *الا المودة فی القربی* » یعنی مگردوستی خویشاوندان من - بلکه می فرمود مگردوستی اشخاص *پاك* و متدین از هر خاندانی .

پس غرض از آیات و روایاتی که برای عترت خصوصیتی قائل شده اینست که انتساب به پیغمبر هم بخصوص مزید بر علت است در احترام این خاندان اگر چه اصل و مهم اصالت فردی *هریک* از آنها است ولی هیچ منافاتی نیست که حسب و نسب هر دو در وجوب احترام و محبت آنها مداخلیت داشته باشند .

اصولاً احترام باصالت در دنیا وجود ندارد بلکه مخصوص خدا است نهایت اینکه یکی با عبادت و علم و سایر کمالات بخدا تقرب می جوید یعنی *یک ارتباط* و انتسابی با خدا برقرار می کند ، و در نتیجه بخاطر خدا در میان مسلمانان محترم میشود ؛ زیرا احترام بندهٔ خدا احترام خدا است .

یکی دیگر چون جریدهٔ اولی را ندارد ، با اولی ارتباط و انتساب پیدا می کند ، و مقداری هم خود عمل می کند ، و در نتیجه خود با اولادش در نظر مردم بخاطر آن منسوب الیه که اوهم بخاطر انتساب بخدا مورد احترام بود ، محترم میشوند ، ولی احترام او برای خودش نیست برای انتساب به آن بندهٔ *پاك* خدا است و احترام آن بنده برای خدا است .

بنابر این احترام بشر باید بخاطر انتساب بخدا باشد یا بدون واسطه مانند احترام پیغمبر ، یا با واسطه مانند احترام اولاد او ، و در هر دو غرض تجلیل و تعظیم بخاطر خدا است ، بلکه تجلیل و احترام آنها تجلیل و احترام خدا است ، چنانچه در روایات هم زیاد این تعبیرات هست ، از جمله ابن حجر نقل می کند که رسول خدا فرمود: « خدا را بخاطر نعمتهایش دوست بدارید ، و مرا بخاطر دوستی خدا ، و اهل بیت مرا بخاطر دوستی من » (۱) .

بنابر این سوء استفاده بعضی از سادات از این انتساب نباید انسان را وادار کند که بطور کلی انتساب به پیغمبر را بی ارزش بداند چنانچه بعضی اهل تسنن هم خیال کرده اند .

مرحوم طبرسی نقل می کند که عین همین شبهه را منافقین زمان پیغمبر هم کردند ؛ لذا می فرماید « منافق ها گفتند ، این مسئله دوستی آل محمد چیزی است محمد ﷺ در مجلس برای ما بافت ؛ بقصد اینکه ما را بعد از خودش هم برای خویشاوندانش زیور و زیر دست قرار دهد » (۲)

اصل شبهه از عمر ابن خطاب است چنانکه ابن حجر نقل می کند « که عمر ابن خطاب به ام هانی خواهر امیر المؤمنین علیه السلام یا بصفیه عمه پیغمبر گفت ان قرابتك من محمد لا یعنی عنك من الله شیئاً یعنی خویشاوندی تو با محمد صلی الله علیه و آله ترا از چیزی بی نیاز نمی کند یعنی فایده ای بحال تو

ندارد صفیه بر رسول خدا شکایت کرد .

آنحضرت تشریف آورد بمسجد و مردم را جمع کرده فرمود :  
چه سبب شده است که بعضی ها گمان می کنند ، خویشاوندی من منفعتی  
نمیرساند ، هر سبب و نسبی (۱) در روز قیامت بریده میشود مگر سبب  
و نسب من ، پس رابطه خویشاوندی من در دنیا و آخرت باقی است» (۲)  
باز ابن حجر در همان صفحه نقل می کند که رسول خدا فرمود :  
«بخدا قسم ایمان در دل هیچ مردی داخل نمی شود ، مگر وقتی که  
اهلیت مرا برای خدا و برای خویشاوندی من دوست بدارد .»

البته روایات شیعه و روایاتی که سنی های معتدل نقل کرده اند ، از  
حد و حصر بیرون است ، لذا من از کتاب ابن حجر ناصبی از کتابی که در  
رد شیعه نوشته این دو روایت را نقل کردم .

بنابر این امامت و پیشوائی عترت اولاً مخصوص دوازده نفر از  
آنهاست ، و ثانیاً این جهت در آنها مربوط بکمالات اسلامی و انسانی  
آنها مربوط به بندگی کامل آنها است در پیشگاه خدا ، نه خویشاوندی آنها  
اما معنی این سخن این نیست که پس خویشاوندی پیغمبر دیگر هیچ  
اثری ندارد .

نکته دیگر اینکه گفت «در تشیع صفوی عترت بعنوان يك خانواده ای

---

۱ - نسب آنها گویند که دونفر در يك پدر یا يك مادر بهم برسند مانند  
برادر و عمو و دایی و سبب آنست که با ازدواج و امثال آن دونفر اجنبی خویشاوند  
شوند مانند داماد و پدرزن .

است ، يك اصلی است ، كه وسیله شده ، برای کنار زدن سنت پیغمبر در محاق گرفتن سیمای پیغمبر ، و تعطیل شدن قرآن . » (۱)

ایشان در این کتاب از اول تا آخر نسبت هائیکه به تشیع صفوی می دهد اقلا يك جا مدرك نقل نمی کند ؛ با آنکه کتابهایی که در باره همین موضوعات علمای زمان صفویه و بعد از آنها نوشته اند از شماره بیرون است ، لابد در جواب مثل آن آقائیکه با مرحوم صاحب ضوابط مناظره مذهبی می کرد گفت : من به این قول هزار دلیل دارم صاحب ضوابط گفت : من نهصد و نود و نه دلیل را بتوبخشیدم ، فقط بجای هزار دلیل ادعائی يك دلیل درست برای من بیار . اکنون ما هم می گوئیم : اگر نویسندگان و گویندگان بعد از صفویه همه یا اکثر این عقاید را دارند چرا اقلا يك مدرك هم نقل نکردید .

اکنون ما برای تکذیب ادعای ایشان عرض می کنیم که : علمای ما هم با آن نسبت مخالفند .

## شهر بانوی ایرانی

راجع به نسب شهربانو که آقای دکتر آنرا ساخته زمان صفویه و از تحریفات آنها نسبت بتاریخ اسلام میداند در صورتی قابل تصدیق است که در مدارك سابق بر صفویه دلیل و مدرکی برای انتساب شهربانو به یزدگرد ساسانی وجود نداشته باشد ، ولی اگر در کتابهای سابق بر صفویه هم بر این نسب تذکر داده باشد ، چه آن کتابها درست باشد ، چه نادرست ، چه مورد قبول ما باشد چه نباشد ، نا درستی ادعای آقای شریعتی ظاهر میشود ، زیرا معلوم میشود این انتساب مربوط بعلمای دوران صفویه نبوده یا اصلاً از تحریف تاریخ نیست ، با اگر هم تحریفی باشد بصفویه مربوط نیست .

اکنون پاره‌ای از مدارك تاریخی مربوط بشهربانو را در اینجا نقل می‌کنیم تا میزان صحت و فساد ادعا معلوم گردد ، بقول شاعر :

تاسی‌روی شود هر که دراوغش باشد .

مرحوم شیخ مفید می‌فرماید : « وکان للحسین (ع) ستة اولاد علی ابن الحسین الاکبر گنیه ابو محمد و امه شاه زنان بنت کسری یزدجرد . . . » (۱) یعنی برای حسین علیه السلام شش عدد اولاد بود



اولی علی ابن حسین اولاد بزرگ آنحضرت کنیه اش ابو محمد و مادرش ( شاه زنان ) دختر یزدجرد پادشاه ایران بود .

۲ - در مناقب نقل می کند هنگامیکه اسیران فارس را بمدینه وارد کردند ، عمر خواست زنهارا بفروشد و مردهارا بنده های عرب قرار دهد ، تادر حال طواف سعی حاجی های بیمار و بیحال و پیرمرد را کول گرفته طواف دهند ، امیرالمؤمنین فرمود : رسول خدا فرمود : بزرگواران هر قومی را احترام کنید اگر چه با شما مخالف و دشمن باشند ، و این جماعت فارس مردمانی دانشمند و بزرگوارند ، همانا سر تسلیم در مقابل ما فرود آوردند ، و اسلام را قبول کردند ، پس من از این اسیران فارس حق خودم و حق بنی هاشم را آزاد کردم .

مهاجر و انصار گفتند : ای برادر پیغمبر خدا ما هم حق خود را بتو واگذار کردیم ، علی فرمود : خدایا شاهد باش که اینها بمن بخشیدند و من هم قبول کردم ، و همه را آزاد نمودم ، عمر گفت علی ابن ابیطالب پیشدستی کرد و تصمیم مرادر باره عجمها برهم زد .

سپس گروهی از اهل مدینه در دختران پادشاهان رغبت کردند علی (ع) فرمود : آنها را مجبور نکنید ، اختیار بدست خودشان بدهید ، یکی از بزرگان عرب بسوی شهر بانو دختر یزدگرد اشاره کرد شهر بانو خود را پوشیده اظهار بی میلی کرد ، گفتند آیا شوهر میخواهی ، شهر بانو ساکت شد .

امیرالمؤمنین فرمود : راضی شد ، و باقی ماند انتخاب شوهر

دوباره درباره شوهر سؤال کردند ، آنگاه امام حسین را انتخاب کرد و علی بحذیفه فرمود : عقد اورا برای امام حسین جاری سازد .

۳ - باز مفید (ره) در ارشاد نقل می فرماید : « علی ابن الحسین ... مادرش ( شاه زنان ) دختر یزدجرد پسر شهریار پسر کسری بسود ، و گفته شده است که اسم مادرش ( شهربانویه ) بود داست ، و علی علیه السلام . حریث ابن جابر حنفی را بیک ناحیه ای از مشرق زمین حکومت داد ، حریث دودختر یزدجرد پادشاه ، پسر کسری را بسوی افرستاد ، از آن دودختر شاه زنان را بفرزندش حسین عطا فرمود وزین العابدین علیه السلام از آن متولد شد . . . » (۱)

## غیبت

آقای دکتر موضوع غیبت را عنوان کرده تقریباً از هر بحثی در آنجا چند کلمه صحبت می کند ، البته در اصطلاح شیعه غیبت اسم زمانی است که شیعیان نه دسترسی به پیغمبر دارند نه به امام و نه نائب های خاص آنحضرت ، بلکه امور شیعه در آن زمان به نائب های عام واگذار شده است ، و غرض از نائب های عام اینست که : امام زمان (ع) يك صفاتی را بطور کلی بیان فرموده و دستور داده است که : هر کس دارای این صفات بود از او تقلید کنید ، و فقهای ما هنگامیکه درباره این صفات بحث می کنند ، آنها را بچند شرط که اهم آنها « اقهیت » یعنی در علم فقه دانا تر از دیگران بودن ، و « عدالت » یعنی ایمان و پرهیز- کاریش بحدی باشد که او را از ارتکاب محرمات و ترك واجبات نگهداری کند و « تشیع » یعنی معتقد بودن بمذهب حق دوازده امامی ، میباشد تفسیر می کنند .

اما راجع بتعیین شخصیکه دارای این صفات هست ، نه خود امام مستقیماً دخالت فرموده که مثلاً بفرماید فلان مجتهد نایب من است

ونه صدرصد به آراء عامه و انتخابات و دموکراسی واگذار کرده است بلکه بتشخیص اهل خبره و فضلائیکه بتوانند اعلم را از غیر اعلم تشخیص دهند ، و با شیاع و شهرتیکه منشأش همان اجماع اهل علم و اهل خبره میباشد ، مرجع و نایب امام مشخص شده ، خواه نا خواه کسیکه بصدد اطاعت احکام شرعی باشد از او تقلید می کند ، و چنین نیست که مردم با اینکه بصدد اطاعت و فرمانبرداری هستند ، بتوانند از غیر آن کسیکه اعلم و واجد سایر شرایط است تقلید کنند .

پس کسیکه دارای شرایط محدود و معین است چه مردم به اورأی بدهند چه ندهند نایب امام و مرجع شیعیان است و کسیکه فاقد شرائط است همه مردم هم بخوانند با علم به اینکه او فاقد شرایط است از او تقلید کنند تقلید آنها غلط و این شخص نه مرجع شیعه از طرف خدا است ، و نه نایب امام زمان است .

بلی در صورت اشتباه آنجا که بقدر توانائی خود جستجو کرده باشند ولی از جهت قصور نه تفصیر بکسیکه واجد شرائط نیست تقلید کرده باشند نسبت به پاره ای از احکام معذور ، و نسبت بقسمت مهمی از اعمال در این صورت هم حکم به بطلان میشود ، چنانچه در رساله های عملیه مذکور است ، پس اینکه آقای دکتر روی انتخاب و واگذاری مسئله امامت و نیابت امام بخود مردم تکیه می کند خلاف اصطلاح است ، و ظاهر عبارتش معنی نادرستی را میرساند ، این خلاصه معنی غیبت و وظیفه غیبت .

و اما مطالب دیگری که در ضمن بحث از غیبت وارد شده بطور

اشاره بهر يك متعرض ميشويم :

« وظیفه علمای شیعه در زمان غیبت »

۱ - راجع بمناصب مرجع در زمان غیبت. ایشان اشاره مختصری بصورت اعتراض ایراد کرده که ظاهر عبارتش اینست که : علمای ما غیر رساله نوشتن بقیه وظائف اجتماعی و سیاسی امام را مانند اقامه نماز جمعه و اجرای حدود و تشکیل حکومت اسلامی و امثال اینها همه را تعطیل می دانند ، ولی این نظریه بنظر آقای دکتر نا درست و بضرر اسلام است .

ما عرض می کنیم اولاً چنان نیست که تمام علمای شیعه بعد از صفویه منکر وجوب این احکام در زمان غیبت باشند بلکه اکثر آنها نماز جمعه را واجب و عملاً اقامه می کرده اند ، مثلاً بدترین دوره زمان صفویه دوران سلطنت شاه سلطان حسین است . و شاخص ترین عالم آن دوره مرحوم مجلسی است که رسماً نماز جمعه را واجب معین میدانسته و شخصاً اقامه می کرده است آیه الله سید محمد کمونه نجفی فتوای جهاد صادر کرده شخصاً در رکاب شاه اسماعیل شهید میشود ، و هکذا سایر علمای بعد از صفویه مخصوصاً بعضی از علمای متأخر مانند مرحوم نراقی و آیه الله نائینی و دیگران تمام مناصب اجتماعی و سیاسی امام علیه السلام را برای فقیه قائلند .

و بر فرض کسانی قائل نباشند حکمی است تعبدی که از روی روایات و اخبار استفاده کرده اند ، و معنی ندارد بکنفر که خود هم ادعای تخصصی در علم فقه را ندارد ، مسائل عمیق فقه را در مجالس عوام که زنها و جوانان ساده و بی اطلاع حاضرند مطرح کرده بخاطر چند مطلب

استحسانى كه بذهنش خطور كرده هم احترام مطلب علمى را برده مبتداهش كند ، وهم بعلماء و فقها جسارت كند ، مثل اينكه كسيكه اصلاً از علم اتم شناسى اطلاعى ندارد بعضى از مسائل مشكله آنرا بطور شكسته بسته از كتابى اخذ كرده در بالاي منبر براى عوام مطرح و بدانشمندان اتم شناسى اعتراض و اهانت نمايد .

۲- و اما راجع بتشكيل حكومت اسلامى در كلام هيچيك از علمائى اسلام نميتوان يافت كه مخالفت اظهار كرده باشد و بگويد تشكيل حكومت اسلامى حرام است ، بلكه نهايت مطلب اينست كه امكان و عدم امكان آن مورد بحث است .

و اگر درميان مذهب شيعه زيدى و شيعه اثناعشرى بر سر عنوان « قيام بالسيف » يعنى شمشير كشيدن و با جهاد رياست را خواستن ، نزاع است ، بد اين معنى نيست كه شيعه اثناعشرى با تشكيل حكومت اسلامى مخالف است ، بلكه معنيش اينست كه : زيد مى گويد بايد با كوچكترين امكاناتى كه دست داد و عده اى لشكر تهيه شد قيام كرد چه احتمال غلبه بيشتر باشد چه احتمال شكست چنانچه تاريخ مذهب زيدى نشان ميدهد .

و اما اثناعشرى مى گويد قيام نا فرجام ضررش بيش از منفعتش ميباشد و زمينه قيام مجهز راهم از بين ميرد ؛ لذا تازمينه قيام صد درصد با لاقل نود درصد مهيا نباشد يعنى لشكر مجهز از نظر عده و اسلحه و ساير لوازمات موجود نباشد ، ترك قيام بهتر و ضرر قيام از نفعش بيشتر است و در زمان غيبت نوعاً اين شرائط جمع نشده است مگر در دوران آل

بویه ، و شاه اسمعیل صفوی و بعضی مورد های خصوصی ، نه اینکه بسا اجتماع شرائط و وجود لشکر آماده و سایر تجهیزات لازمه برای حکومت اسلامی باز هم تشکیل حکومت حرام است .

### « صفویه و عثمانی ها »

۳ - راجع باینکه صفویه تحریک شده غرب بودند یا عثمانیها بعداً بطور مفصل صحبت خواهد شد و در اینجا اشاره می کنیم که : اگر آقای دکتر اسلام واقعی را طرفدار است که خود اعتراف دارد که : عثمانیها از اسلام ظاهری هم چندان بهره ای نداشتند تا چه رسد به اسلام واقعی و هرزگیها و اعمال ننگیکه مورخین در باره عثمانیها می نویسند از قبیل، لواط و زنا و شرب خمر و سایر منکرات مقدار ارزش دینی اینها را معین می کند .

و اگر بخاطر ظاهر اسلام و اسم حاکم اسلام در مقابل حاکم کفر از عثمانیها طرفداری می کند ، چرا ظاهر اسلام عثمانی را قبول می کند و ظاهر اسلام صفوی را قبول ندارد . و اگر آنها را بخاطر اینکه در مقابل مسیحیت غرب و امثال آنست ممثل اسلام میداند ، چرا صفویه را بخاطر اینکه در مقابل کشور ارمنستان و گرجستان و روسیه و از طرف مشرق در معرض حمله مغول و هندو و از طرف جنوب در خلیج فارس با پرتغالیها در ستیزه بودند نماینده اسلام در مقابل کفر معرفی نکرد ؟.

و اگر عثمانی را از این جهت معذور میدارد که : جنگهای او با ایران جنبه دفاعی داشته یعنی اول ایران حمله کرده سپس عثمانی دفاع کرده عرض می کنیم تاریخ این ادعا را تکذیب می کند ، زیرا در تمام

جنگهای ایران با عثمانی عثمانی مهاجم و ایران جنبه دفاعی داشته است و اگر ارتباط اقتصادی ایران با بعضی از دول غرب را دلیل خیانت او میدانند چرا ارتباط عثمانی را با بعضی دیگر و سپردن کارها بدست ینکه چری های مسیحی و گرفتن اسلحه های گرم از اروپا و دادن اختیار کشتیهای جنگی بدست مسیحیان یونان را دلیل خیانت او بر اسلام و بخصوص ایران نگیریم چنانچه بطور مفصل تشریح میشود .

### « آب خوردن پشت تریبون »

۵- مطلب دیگری که آقای دکتر در تمام کتابها و سخنرانیهایش بایک آب و تاب عجیب آنرا تکرار می کند ، مسئله سخنرانی کردن پشت تریبون و آب خوردن در حال سخنرانی است .

ما عرض می کنیم چون منبر جای محترمی است هم باید مواظب بود که در آن سخنان نابجا و بی مدرک از انسان سر نزنند ، وهم آداب و احترامات ظاهری را حفظ کرد ، خوردن ، آشامیدن ، بازی کردن بسا فوئبال و غیر آن و خوابیدن و ملق زدن و سایر ادا و اطواریکه منافی احترام منبر است از انسان سر نزنند .

لذا چه بسا بعضی از اهل علم در بالای منبر گرسنه میشوند ولی صبر می کنند ؛ و فوراً غذا مطالبه نمی کنند ، و اگر تشنه شدند آب نمی خواهند ، و اگر خوابشان بیاید فوراً بالای منبر دراز نمی کشند و اگر سایر اموری که انسان به آنها تمایل پیدا می کند در بالای منبر بیادشان بیفتد فوراً دنبال آن نمیروند ، بلکه هر چه ناراحت باشند این مدت کوتاه را صبر می کنند .



ولی اگر آقای دکتر خیال می کند با آب خوردن مطالب دروغ و خلاف واقع صحت پیدا می کند بجای يك لیوان در هر خطابه صد لیوان آب بخورد و برای محکم کاری، خوراکیهای الوان حسینیۀ ارشاد را هم در پشت تریبون بخورد و اگر خیلی اینهارا مؤثر میدانند خواب و ورزش هم پشت تریبون بکنند، به بینیم با اینها مطلب درست میشود یا اینکه . . .

همچنین تریبون و سایر وسائلیکه حسینیۀ ارشاد معلوم نیست با چه پولهایی آنها را خریده ، برای مردمان صاحب نظر يك شاهی ارزش ندارد ، بلکه فقط مطلب درست با مدرک منطقی علمی دینی بدرد می خورد که آنهم اگر بود احتیاج به این وسائل عریض و طویل و گنج کننده نداشت زیرا: حاجت مشاطه نیست روی دل آرام را .

## معاد

مراجعة آیات و روایات مارا بیک نکته مهم راهنمایی می کند که قرآن و اخبار معاد را بعنوان برگشتن بسوی خدا « والیه ترجعون » بسوی او برمی گردید: ملاقات خدا « فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً » پس هر کس امید وار باشد ملاقات پروردگار را پس عمل پسندیده بجای آورد « الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم » آنها که معتقدند بدرستی که آنان پروردگار خود را ملاقات خواهند کرد .

وامثال این تعبیرات که دلالت دارد بر يك حیاة و زندگی وسیع و محیط آزادتر با قطع نظر از قیود خود شخص محیطی که پرده ها همگی کنار رفته تمام آنچه در این عالم پوشیده است در آن جهان پرده از روی خود گرفته در معرض رؤیت بلکه وصول متناسب خود قرار خواهد گرفت و برای کسانی که خود پرده و قید شخصی نداشته باشند همه چیز در همه حال بهر مقدار که مایل باشند در معرض استفاده است « فیها ما تشتهیه الانفس وتلذذا لعین »

لذا سراینکه خداوند این تعبیرات را انتخاب فرموده اینست که

ای بندگان من، من معاد را برای ملاقات خود. البته آنطوریکه مستلزم جسمیت نباشد. و دیدن و رسیدن و مشاهده کردن تمام آنچه پرده های عالم مادیت از چشمان شما پوشیده بود قرار داده ام، و اگر گروهی از شما در آن عالم هم محجوب باشید کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون بخاطر پرده هائیکه خود آنها آویزان کرده اند و قیودی است که خود مانند کرم ابریشم دور خود تنیده اند نه اینکه عالم عالم حجاب و قید باشد.

باز سر اینکه در عالم آخرت تکلیف برداشته میشود همین است که تکلیف قید است و آخرت عالم آزادی و بی قیدی است.

ولی بیان دیگر که قدری ساده تر و درعین حال استدلالی تر باشد باید اصل پنجم دین را که معاد است بر اصل دوم یعنی عدل استوار ساخت به این بیان که چون دنیا دار اختلاف و تناقضات است یعنی همه از جهات کمالات جسمی و روحی و قوای متصله و منفصله مساوی نیستند بلکه در میان آنها کسانی هستند که يك عمر مقهور و مظلوم می مانند، و دیگری ظالم و قاهر یکی سیر است بنان دیگری و آن دگر گرسنه است باستم اولی آن یکی قوی پنجه است مقابلش ضعیف و زبون همانطوریکه مشهور است که :

بروقوی شواگر راحت جهان طلبی

که در نظام طبیعت ضعیف پامال است

خلاصه بهترین تعبیری که دورنمای ظاهری این عالم را نشان میدهد قهرا انسان را وادار می کند که بر آن اسم « جهان ظلم و ستم »

یا «عالم اختلاف و ناسازگاری» البته باقطع نظر از مصالح و حکم واقعی و الا باید مصداق اکمل «نظم دربی نظمی» نامید.

لذا در نتیجه این بی نظمی و اختلاف و کثرت ظلم بر خدای شایسته است که عالم دیگری باشد که در آن اختلافات این عالم جبران شود و بی نظمی ها بنظم درآید و تساوی کامل و عدالت مطلقه حکمفرما باشد (۱) و به تعبیر ساده تر نیک و بد جزای اعمال خود را به بینند و برای ستمکش از ستمگر دادخواهی شود و اخلا لگران و یاغیان و گردن فرازان و سرپیچی کنندگان از فرمان پادشاه پادشاهان و جبار زمین و آسمان خداوند قهار بلند مرتبه بزرگوار در زندانهای همیشگی محبوس و به شکنجه های سخت محکوم گردند.

و در مقابل نیکوکاران و مظلومان و فرمانبرداران به نعمت فراوان و احترام شایان و ملاقات و رضوان ملک منان نائل آیند.

اینست خلاصه عقیده شیعه درباره معاد و روز رستاخیز.

ولی از جمله جرایانات معاد چون مسئله «شفاعت» اخیراً بیشتر

مورد بحث است چند کلمه درباره آن بحث می کنیم:

## شفاعت

درباره شفاعت سه بحث است: اصل ثبوت آن و معنی آن و شرائط آن .

۱ - اصل ثبوت آن : این موضوع علاوه بر اینکه مورد اتفاق تمام فرق اسلامی است . نهایت امر اینست که : بعضی از اقوال در تفسیر معنی شفاعت برگشتش به انکار است ولی در عین حال منکر صریح وجود ندارد چون صریح آیات قرآن شفاعت را اثبات می کند و مورد اتفاق همه فرقه های اسلامی میباشد (۱)

۲ - معنی شفاعت : مسلمانان درباره شفاعت دو قول داشتند: یکی اینکه حضرت رسول اکرم و ائمه اطهار (ع) با سایر اولیای خدا از درگاه الهی مأذون هستند که در صورت وجود شرائط مخصوصی دعا کنند و درباره بعضی از بندگان گنهگار طلب آمرزش کنند؛ و خداوند عالمیان دعای آنها را مورد آمرزش خود قرار داده گناهان آن بنده را بپامزد . معنی دیگر شفاعت اینست که شفاعت کننده درباره بنده ای که اعمال صالحه دارد و مستحق مقداری از ثواب هست ، دعا کند ، تا بیش

---

۱ - شرح تجرید ص ۲۶۲ و تفسیر فخر رازی ج ۳ ص ۶۳

از مقدار استحقاقش اورا ثواب دهد ، اما راجع بگناه گناهکاران شفاعت اثری ندارد .

قول اول عقیده تمام مسلمانان بود از بدو ظهور اسلام تا زمان ظهور معتزله و بعد از ظهور معتزله هم غیر فرق معتزله تمام فرق اسلامی از سنی و شیعه شفاعت را بهمان معنی معتقد بودند ، و فقط معتزله شفاعت را بمعنی دوم یعنی مربوط بزباد کردن ثواب می گرفتند ، و در هر حال تمام مسلمانان بر این دو قول اتفاق داشتند ؛ و بر بطلان قول دیگر متفق تا اینکه در حدود ۶۶۱ بعد از هجرت مردی بنام « ابن تیمیه حرانی » پیدا شد ، و شفاعت را بمعنائیکه همه مسلمانان قائل بودند منکر ، و مورد تکفیر و تفسیق قرارداد چنانکه در کتاب خود می گوید : « شفاعت بمعنائیکه در میان مسلمانان معروف شده شرك و معتقد آن کافر است . و بر مسلمانان واجب است اورا دستور دهند توبه کند و اگر توبه نکرد ، کشتن او واجب است » (۱) بعد از آن از موقعیکه حزب « فراماسونری » تأسیس شد و افراد آن محمد عبده و رشید رضا عقیده ابن تیمیه و محمد ابن عبدالوهاب را در قالب صلح جوئی و وحدت اسلامی و امثال آن ریخته بترویج و هابیت پرداختند ؛ ناچار برای اینکه مورد تکفیر و تنفر فرق اسلامی قرار نگیرند ، برای شفاعت يك معنای تازه مولود اختراع کردند ؛ و گفتند همه آیات و روایات به این معنی است و در نتیجه معنی سومی برای شفاعت پیدا شد که مخترع آن شیخ محمد عبده است و مروجین آن شاگردش سید رشید رضا و محمد فرید وجدی و طنطاوی و بعضی از ایرانیان .

۳- معنی سوم شفاعت : ما برای اینکه هم امانت درنقل را رعایت کرده باشیم و هم مأخذ عقیده آقای شریعتی را فاش کنیم ، عین عبارت آقای طنطاوی مصری را درباره شفاعت نقل می کنیم تا حقیقت امر ظاهر گردد اینک عبارت طنطاوی :

« و معنی شفاعت اینست که : چون رسول اکرم ﷺ واسطه بود در راهنمایی مردم بسوی زندگی برتر در دنیا که نتیجه در آخرت هم بواسطه کارهای نیکی که در این دنیا به آنها قیام کرده بودند بدرجات بلند برسند یعنی بواسطه عمل هائیکه سبب آنها رسول خدا و راهنماییهای او بوده است. پس آنحضرت شفیع امت بوده یعنی (شفع) جفت و همراه آنها بوده در راه بافتن به عملهاییکه نتیجه آنها رستگاری و خوشبختی در آخرت است. پس شفاعت پیامبران از قبیل بخششهای مالی نیست ، بلکه نسیمهای علمی و اخلاق حکیمانه و آداب بزرگوارانه است پس هر کس گفته های آنان را پی برد ، و رسوم آنها را پیروی کند ، و از میوه های درخت شفاعتی که آنها کاشته اند به چینه ؛ شفاعت درباره او تمام است » (۱)

چنانچه می بینید و می بینیم مطلبیکه اینجا بعنوان تفسیر و توجیه شفاعت ذکر می کنند مطلبی بسیار عالی و صحیح و بی اشکال و مورد قبول همه است زیرا کسی منکر این معنی نیست که پیغمبر اکرم (ص) سبب هدایت مردم بسوی اعمال صالحه است چون این از توضیحات است و در واقع این توضیحات آقای طنطاوی توضیح و اوضحات بود .

فقط نکته ای که باید تذکر داد اینست که این معنی که آقای طنطاوی

ذکر کرده ربطی بشفاعت ندارد ، و اصلاً نه لغت و نه عرف و نه اصطلاح علما با آن موافق نیست .

امادر لغت : مجمع البیان در بحث لغت می گوید : « شفاعت از « شفیع » جفت گرفته شده است ، گویا اینکه شفاعت يك خواهشی است از طرف شفاعت کننده که به سؤال و خواهش شفاعت شده ضمیمه می شود یعنی با هم يك مطلب را از خدا یا غیر خدا می خواهند » ( ۱ )

در کتاب المنجد گوید « شفاعت کرد برای فلانی یا در باره فلانی بسوی زید یعنی از زید خواست که او را یاری کند » ( ۲ )

چنانکه می بینیم هر دو شفاعت را بمعنی « خواهش کردن شفیع از کسیکه در پیشگاه او شفاعت می کند » تفسیر کرده اند . در صورتیکه بقول آقایان و هابیه و همچنین آقای طنطاوی و آقای شریعتی شفاعت اصلاً از سنخ سؤال و دعا نیست و يك عمل خارجی است یعنی بیان احکام دین و عمل پیغمبر خدا به آن احکام ، علاوه بر آن در لغت شفاعت را خواستن و التماس کردن در پیشگاه خدا گرفته اند ، در صورتیکه بنا به تفسیر آقای شریعتی و طنطاوی و علمای وهابی شفاعت عملی است میان پیغمبر و امت و ربطی بخدا ندارد .

قرآن - آیات شفاعت در قرآن وقتی دقت شود ، همه با این تأویل یخ کرده منافات دارد ولی ما برای اختصار به دو جهت اشاره می کنیم .

۱ - مجمع البیان ج ۱ ص ۱۰۳

۲ - المنجد ص ۲۰۵



۱ - اینکه آیات قرآن تقسیم میکند شفاعت را بدو قسم: شفاعت با اذن و شفاعت بی اذن ، شفاعت با اذن خدا را مقبول و شفاعت بدون اذن الهی را مردود دانسته است و آیات در این باره زیاد است از جمله در سوره مریم ۸۷ می فرماید: «لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» مالک و صاحب اختیار نیست نسبت بشفاعت مگر کسیکه در پیشگاه خدا پیمانی گرفته باشد ، باز در سوره بقره می فرماید «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» کیست که در پیشگاه خدا شفاعت کند جز کسیکه باذن خدا شفاعت کند . باز در سوره سبا - می فرماید: «در پیشگاه خدا شفاعت سودی نمیدهد مگر کسیکه خدا به او اذن داده باشد».

معلوم است که اگر مراد از شفاعت پیغمبر همان هدایت باشد اولاً باید بجای کلمه «عنده» «الیه» گفته شود زیرا پیغمبر در پیشگاه خدا که هدایت نخواهد کرد بلکه در دنیا بسوی خدا هدایت می کند علاوه بر آن هدایت از هر کسی خوب است و اختصاص به اشخاص معین ندارد که بفرماید خداوند فقط بعد از معینی اجازه هدایت خلق را داده مخصوصاً در آیات شریفه نمی فرماید که هدایت عده ای مؤثر میشود و هدایت کسانی که اذن از طرف خدا ندارند اثر نمی کند .

بلکه آیات شریفه می فرماید شفاعت کسانی که اذن دارند پذیرفته است و شفاعت کسانی که اذن ندارند پذیرفته نیست ، و معنی ندارد هدایت را از بعضی ها قبول نکند حتی اگر شمر ابن ذی الجوشن کسی را بدین اسلام واقعی راهنمایی کند ، ممکن نیست خداوند به او بفرماید چون شمر اجازه نداشت از طرف من راهنمایی کند من اسلام ترا

نمی پذیرم .

۲- در باره اوصاف ملئکه می فرماید «لایشفعون الا لمن ارتضى» (۱) یعنی جز کسانی که خدا از آنها خوشنود باشد برای کسی شفاعت نمی کنند معلوم است که ملئکه شفاعت بمعنی هدایت و راهنمایی را متصدی نمیشوند نظیر همین مضمون را بار در سوره النجم آیه ۲۶ شامل است .

۳- در سوره یونس حکایت می کند که بت پرستها در باره بتها می گفتند: «هؤلاء شفعاؤنا عند الله» (۲) این بتها شفاعت کنندگان ما هستند در پیشگاه خدا ، در صورتی که بت هدایت نمی کند پس همین معنی که آنها برای بتها ادعا می کردند و قرآن آنها را رد می کند به اینکه بتها اذن در شفاعت ندارند ! در باره کسانی که اذن دارند همین شفاعت را ثابت می کند .

۴- اکثر آیات شفاعت اثبات یانفی شفاعت می کند نسبت به روز قیامت مثلاً در باره جریانات روز قیامت می فرماید «ونسوق المجرمین الى جهنم وردا لا یملکون الشفاعة الا من اتخذ عند الرحمن عهداً» (۳) و در آنروز مجرمین گنهکاران را میرانیم بسوی جهنم پشت سر هم ناداخل شوند ، در آنروز مردم دارای شفاعت نیستند جز کسانی که در پیشگاه خدا پیمانی گرفته باشند. این آیه در روز قیامت برای عده ای اثبات شفاعت می کند و از دیگران نفی. و معلوم است که شفاعت بمعنی

۱- انبیاء ۲۸

۲- یونس ۱۸

۳- مریم ۸۷

هدایت در روز قیامت معنی ندارد .

باز در سوره طه می‌فرماید « یومئذ لا تنفع الشفاعة الا من اذن له الرحمن ورضی له قولا » (۱)

در چنین روزی شفاعت سودی نمیدهد مگر کسیکه خدای رحمن برای او اذن داده باشد و از سخن او خوشنود باشد .

چنانچه گفتیم در روز قیامت هدایت بطور کلی بی مورد است و استثنا هم جان ندارد پس آیه بمعنی هدایت نیست .

شفاعت از نظر عقل :

عقلا هم معلوم است اگر بنا باشد خداوند با بشر آن اندازه که خوارج و معتزله قدیم و وهابیه‌های جدید اتباع ابن تیمیه حرانی و همچنین بعضی از نویسندگان ایرانی مانند آقای شریعتی سخت می‌گیرند رفتار کند مخصوصاً در گناهانی که حقوق الله است و از کبائر خیلی مهمه نیست و بقول شاعر:

گر جمله کائنات کافر گردند      بردامن کبریا بش ننشیند گرد

اصلاً جز انبیا و ائمه اطهار کسی مستحق بهشت نمیشود .

اگر آقای شریعتی با بقیه همفکران و همکاسه‌ها و هم کیسه‌هایش انصاف بدهند و در باره خودشان قضاوتی نکنند که اگر خداوند با آن دقت که اینها خیال می‌کنند رفتار کند جای آنها در کجا خواهد بود؟ توضیح بیشتر و دقیق‌تر این‌که شرایع و احکام دینی با قوانین و برنامه‌های اجتماعی مردم بك فرق واضح دارد ، و آن اینست قوانین عرفی بخاطر احتیاج جعل شده است ، یعنی بزرگان هر اجتماعی دیده‌اند برای تأمین

آسایش خود و دیگران مجبور و محتاجند به اینکه قوانین و برنامه‌هایی وضع کنند لذا هر کدام از این قوانین برای رفع یکی از احتیاجات جامعه جعل شده است ولی قوانین دینی در درجه اول برای امتحان بندگی و تواضع بندگان و در درجه دوم برای احتیاجات جامعه است به این معنی که خداوند جامعه بشری را خلق کرده است تا بندگی آنها را امتحان کند سپس وسیله امتحان آنها هم همین قوانین است که در مصلحت عمومی هم دخیل است.

بنابراین غرض اصلی تسلیم و تواضع است نه ذات اعمال و اوراد و سایر تکالیف، لذا به اتفاق مسلمانان کسیکه معصیت را از روی هوای نفس می‌کند خیلی کارش آسانتر است از کسیکه بقصد انکار و بی احترامی بحکم خدا معصیت کند، بلکه آنکه بعضی اوقات گرفتار هوای نفس شده بعضی از گناهان را با ترس و لرز انجام میدهد و فوراً پشیمان میشود بمراتب از کسیکه بنظر خود نه ام احکام الهی را انجام میدهد ولی به این عقیده که خیلی بخدا منفعت رسانده و کار مهمی برای خدا انجام داده، بهتر است، زیرا او به بندگی خود معترف است ولی در بعضی از وظایف خود کوتاهی می‌کند، ولی این اصلاً خود را بنده نمی‌بیند، اگر چه عملاً بعضی از کارهای بنده‌ها را انجام میدهد.

بنابراین خدای بزرگ برای اینکه به بعضی از بندگان هم صفت راحمیت و بخشاینده‌گی خود را نشان دهد و هم مقام بلند بندگان فرمانبردار را معلوم نماید لازم است از روی حکمت به بعضی از بندگان مقام شفاعت

بیخشد تا بندگان دیگر که معصیت کرده‌اند هم از طرفی عظمت مقام بندگی را دریافته در اطاعت خدا جدی تر شوند ، و هم بخاطر چند گناه که مرتکب شده‌اند نسبت به آینده خود مأیوس نشده دامن همت بکمر زده در عمل جدیت کنند و بسبب امید شفاعت ائمه اطهار نسبت به آن چند گناه، کار خود را از سر گیرند ، والا اگر امید شفاعت نباشد کسیکه از روی هوای نفس و نادانی اگر مرتکب گناه کبیره‌ای شده باید بطور کلی مأیوس شود ، مخصوصاً اگر قادر بجبران عمل آن گناهان نباشد. بنا بر این شفاعت بهمان معنی مشهور و در نزد شیعه خود يك سازندگی و تأثیر مثبت فعالی در اجتماع دینی و دنیوی دارد که نه فقط مفسده‌ای ندارد ، بلکه نظر بحکمت و مصلحت بینی الهی چاره‌ای نداریم جز اینکه بمسئله شفاعت عقیده راسخ داشته باشیم .

#### « شبهه امتحان » :

از اینجا معلوم شد تشبیه شفاعت بمسئله تقلب در امتحان و پارتی بازی در آن غلط‌اندر غلط است که آقای شریعتی از کتاب اسرار هزار ساله آنرا گرفته است .

زیرا دستور هائیکه در امتحان بشاگرد میدهند مثل اینکه فلان مسئله حسابی یا هندسی را حل بکن یا فلان شکل هندسی را بکش یا فلان مسئله جبر را حل بکن خود این دستور ها منظور نیست غرض کشف معلومات شاگرد است ، و معلومات او هم محتاج الیه جامعه است، یعنی اگر بدون معلومات بکسی کار نامه بدهند بعد از امتحان در جامعه مفسده

ایجاد می کند ؛ اما نه در عالم تحصیل ، بلکه بعد از فراغت از تحصیل هنگامیکه مشغول نشر علم خود گردید از راه مهندسی یا دکتری یا سایر شناها در آن عالمیکه تحصیل و امتحان همه مقدمه آن بوده اند .

اما احکام دینی اگر چه آن هم يك عالم امتحان دارد که همین عالم است و این مقدمه است برای عالم دیگر و يك عالم ذی المقدمه که آخرت است . ولی چنان نیست که اعمال دنیا برای تعلم و یاد گرفتن باشد ، و عالم آخرت عالم عمل همانطوریکه درباره تحصیل علم و عالم بعد از تحصیل گفته شد . بلکه عالم دنیا عالم عمل است ، و عالم آخرت عالم جزا و پاداش است ، لذا دست خالی بودن در آخرت مفسده ای تولید نمی کند نه برای خدا نه برای خود گنهکار ، نه برای بندگان خدا ، آنطوریکه بی سوادی دکترمهندس برای اجتماع ضرر داشت ، بنا بر این قیاس شفاعت بقصهٔ ثقلب شباهت ندارد .

فرق دیگر اینست که در مسئلهٔ امتحان خیانت و امانت مربوط به خود امتحان کننده نیست بلکه مربوط بمصیر اجتماعی است که این شاگرد دکترمهندس یا مدرس او خواهد شد لذا ضرر ثقلب به اجتماع بر می گردد نه بخود ممتحن .

امادر مسئلهٔ شفاعت غیر از خدا و بنده کسی در مسئله ذی حق و طرف حساب نیست و سود و زیانی بهیچکس ندارد .

بلی در حقوق الناس این تشبیه درست است لذا کسی در آنجا قائل بشفاعت نیست مگر اینکه صاحب حق راضی شود .

### شفاعت از نظر روایات :

روایات درباره شفاعت حتی درباره تفسیر و معنی شفاعت بهمین معنی که مورد اتفاق شیعه است، چند برابر حد توانراست ما بعنوان نمونه به دو روایت اکتفا می کنیم از کتاب مجمع البیان زیرا روایت اولی مورد اتفاق است و دومی هم روی مبنای مرحوم طبرسی که خبر واحد را عمل نمی کرد، مگر اینکه صدورش از امام (ع) قطعی باشد اعتبارش ثابت است .

۱- مرحوم طبرسی می فرماید « مؤید قول شیعه که شفاعت بمعنی بخشیدن گناهان است خبری است که همه امت آنرا تلقی بقبول کرده اند و آن خبر عبارت است از قول پیغمبر اکرم (ص): « ادخرت شفاعتی لاهل الکبائر من امتی » ( ۱ ) - شفاعت خود را ذخیره کرده ام برای روز قیامت که صاحبان گناهان کبیره را از امت خودم شفاعت کنم .

۲ - باز می فرماید: « در روایات اصحاب ما رضی الله عنهم از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمود: روز قیامت شفاعت می کنم و شفاعتم قبول میشود سپس علی (ع) شفاعت می کند و شفاعتش قبول میشود و اهل بیت من شفاعت می کنند و شفاعتشان قبول میشود ، این مطلب محقق است که پست ترین مؤمنین از جهت شفاعت درباره چهل نفر از برادرانش که مستحق جهنم باشند شفاعت می کند . »

بنابر این معلوم شد که شفاعت بمعنی اینکه امام یا پیغمبر یا غیر آنها

(۱) علامه در شرح تخرید ص ۲۶۳ می فرماید: این حدیثی است مشهور.

---

ازبندگان مقرب خدا در باره گناه گنهکاران مؤمن شفاعت می کند ولی  
با دو شرط: شرط اول ایمان و شرط دوم اینکه حقوق الناس نباشد .  
و دیگر بحث مستقل در باره شرائط شفاعت نمی کنیم .



## محبت علی

آیا معنی اعتقاد به خدا انکار ولایت است؟

«درست است که این حاکم مثل خلفا زندگی می کند، مثل خلفا حکومت می کند اما حب علی در دل دارد و انتقام حسین را دارد می گیرد البته از فلان بقال و عطار سنی و این همه چیز را توجیه می کند برای چه برای اینکه روایت است روایت از خود خدا است حدیث قدسی والان هم منتشر میشود که : « محب علی در بهشت است ولو عاصی بر من باشد و مبغض علی در جهنم است ولو مطیع من باشد » .

خوب این حاکم شیعی که عاصی بر خدا است چون دوست علی است مبری است و در بهشت میرود پس دو تادستگاه درست میشود یکی دستگاه خدا یکی دستگاه علی، نه تنها دو تا است بلکه با هم رقابت هم دارند نه تنها رقابت دارند بلکه علی برده و خدا باخته تمام آن تر از و قیامت همه هیچ حب علی مانند مایع اسیدی است که همه گناهان و پلیدی ها را می خورد و می برد و حتی از این بالاتر مگر نمی بینیم که گناه می کند و آلوده است خیانت می کند اما اصلی هست که « یدل الله سهئاتهم حسنات » یعنی کسانی که ولایت علی را داشته باشند سیئات و بدیهایشان تبدیل میشود به حسنات و خوبی ها

بنابر این محب علی اگر آدم زرننگی باشد باید شب و روز از گناه و پلیدی و خیانت غفلت نکند هر چه میتواند سیئات اندوخته کند برای آخرتش تا مایه های بیشتر جمع کند برای تبدیل به حسنات شدن! (۱)

البته با اسقاط قلم پردازیهای آقای دکتر مطلبی که در مذهب شیعه بلکه در اسلام از مسلمات است و آقای دکتر آنرا به باد مسخره گرفت در این عبارت دو مطلب بود یکی اینکه خداوند گناهان دوستان علی را می آمرزد بخاطر محبت علی علیه السلام ، دوم اینکه خداوند گناهان دوستان علی را مبدل می کند بحسنات و کارهای نیک اکنون به بینیم این دو مطلب از خصایص شیعه است یا اسلام و ثانیاً عقلاً قبیح است یا نه .

### آیا محبت علی سبب آموزش است ؟

مطلب اول : عبارت از اینست که خداوند بخاطر دوستی علی گناهان دوستان آنحضرت را می آمرزد ، این مطلب از نظر عقلی هیچ قبحی ندارد . زیرا خداوند متعال احتیاجی بعبادت و اطاعت بندگان ندارد ، و اگر بنده ای گناهان زیادی کرده باشد هیچ ضرری بخدا نرسانیده است فقط عیب گناه اینست که خدا را ناراضی می کند . و اگر خود خداوند در بعضی از موارد فرمود: من نسبت بفلان گناهگار گناهانش را می آمرزم ، این آموزش بمعنی مغلوبیت و شکست خوردن خدا نیست چه سبب آموزش گناه محبت علی باشد، یعنی بفرماید هر کس دوست علی باشد من گناهانش را می آمرزم، چه سبب آموزش عمل دیگری باشد مثل اینکه بفرماید هر کس بفقر احسان کند گناهان او آمرزیده میشود . همانطوریکه در مثال دوم چنان نیست که میان خدا و فقیر رقابت

واقع شد و دستگاه فقیر بردستگاه خدا غلبه کرد ، بلکه معنیش اینست که : در دستگاه خدامیان دو عمل یعنی احسان بفقیر و گناهانی که انجام داده معارضه و تزاخم واقع شده و چون احسان در نظر خدا مهم بوده اثر گناهانرا از بین برده و بر آنها غلبه کرده است ، بنابراین غلبه عملی است بر عمل ، یعنی وقتی مقایسه کنیم ، آن نارضایتی را که خداوند نسبت بسایر گناهان دارد باخشنودی و رضایتی که نسبت به احسان دارد این خوشنودی آن ناخوشنودیرا از بین می برد .

عین همین بیان در باره محبت علی علیه السلام هم گفته میشود ، زیرا معنی اینکه محبت علی سبب آمرزش گناهان است اینست : که وقتی خداوند از بنده ای بسبب پاره ای از گناهان نا راضی شد ، محبت علی چون خیلی در نظر خدا مهم است ، سبب خوشنودی خداوند از آن بنده میشود ، و اینست معنی حدیث قدسی که خداوند فرموده است : «محب علی در بهشت است اگر چه عاصی باشد و دشمن علی در جهنم است اگر چه مطیع من باشد» .

البته معنی ذیل حدیث هم ضمناً معلوم شد ، زیرا چه مانعی دارد که خداوند محبت علی را شرط قبولی اعمال یا صحت آن قرار دهد . مثلاً همانطوریکه فرموده است نماز باید روبخانه کعبه باشد تا قبول شود ، فرموده باشد که نماز باید توأم با محبت علی علیه السلام باشد و همانطوریکه بدن نماز گذار بسوی خانه کعبه متوجه است ، عواطف دلش بسوی علی که مظهر صفات خدا است متوجه باشد و بدون آن نمازش یا سایر عباداتش قبول نیست ، پرواضح است که نه در صورت

قبول نکردن نماز پشت بقبله میان خدا و خانه کعبه رقابت است ، و نه در صورت قبول نکردن نماز کسیکه دوست علی نباشد میان خدا و علی رقابت وجود دارد ، و این مطلب خود بقدری واضح و روشن است که من بجای آقای دکتر خجالت می کشم از نوشتن اینها تمام اینها، از نظر عقل بود .

و اما از نظر شرع عفو و بخشش پروردگار عالم نسبت بگناهکاران فی الجمله مورد اتفاق تمام مسلمانان است ، البته وقتی که ابتداء بدون عمل و صفتی در گناهکار خداوند گناهان او را بیامرزد ، چه مانعی دارد که بخاطر محبت علی یا عمل دیگری بیامرزد چنانچه گذشت .

مثلا در قرآن مجید اجتناب از گناهان کبیره را سبب آمرزش گناهان صغیره قرار داده است آنجا که می فرماید « ان تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه نكفر عنكم سيئاتكم و ندخلکم مدخلا کریما » (۱) یعنی اگر از گناهان بزرگی که از آنها نهی شده اید خود داری کنید ، گناهان دیگر را می پوشانیم و شمارا بجایگاه محترمانه ای داخل می کنیم .

پس همانطوریکه در این آیه اجتناب از گناهان کبیره سبب آمرزش قرار داده شده است ، در حدیث قدسی هم محبت علی را باین صفت معرفی کرده است .

## مبدل کردن سیئات بحسنات

مطلب دوم که آقای شریعتی زیاد سروصدا راه انداخته اینست که « **يبدل الله سيئاتهم حسنات** » از طرز نقل ایشان ظاهر شد که متوجه نبود که این جمله آیه قرآن است و در هر صورت ایشان نتیجه گرفت « که محب علی اگر آدم زرننگی باشد باید شب و روز از گناه و پلیدی غفلت نکند » .

البته **يك غفلت** آقای شریعتی اینست که خیال کرده است که این اصل بشیعه مخصوص است، در صورتیکه مورد اتفاق مسلمین است. اولاً برای اینکه مضمون آیه قرآن است و در آیه قرآن اختلافی نیست دوم برای اینکه اهل تسنن هم روایت کرده اند که خداوند نسبت بشخص گنهگار گناهانش را تبدیل بحسنات می کند (۱) نهایت مطلب اینست که بعقیده ما خداوند درباره دوستان علی این لطف را می کند و بعقیده اهل تسنن با هر مسلمانی ولی مطلب مهم فهمیدن این مطلب است، زیرا اخلاصه تبدیل سیئات بحسنات این میشود که خداوند عالمیان گناهان او را عفو می کند و علاوه بر آن مقداری حسنات در نامه عملش می نویسد .

---

۱ - مجمع البیان ج ۷ ص ۱۸۰ نقل از صحیح مسلم.

مثل اینکه سلطانی نسبت بمقصر از تفصیرش در گذرد ، و يك عطائی هم ببخشد ولی این تبدیل مربوط بکسی است که در وقت گناه کردن از روی نادانی گناه کرده ، و بعداً هم از گناه توبه کرده و دیگر مرتکب نمیشود چنانچه صریح آیه شریفه می فرماید «الامن قاب وآمن وعمل صالح» فاولئك یبدل الله سیئاتهم بحسنات . . . ، یعنی مگر کسیکه توبه کند ( یعنی از گناه و معصیت ) و ایمان بیاورد و عمل صالح بجا بیاورد پس اینها هستند که خداوند گناهان آنها را بحسنات کارهای نیک برمی گرداند .

بنابر این آیه شریفه فقط در باره کسانی که توبه کنند از ارتکاب کاربرد و فقط عمل صالح بجا بیاورند وعده می دهد که کارهای بدیکه قبل از توبه انجام داده اند بکار نیک تبدیل کند ، نه کارهای بدیکه بعداً بخواهند مرتکب شوند زیرا در این صورت نمیشود گفت آنها توبه کرده اند و قرآن توبه را شرط تبدیل سیئات بحسنات قرار میدهد .

آقای شریعتی نمیدانم متوجه نبوده است که این جمله آیه قرآن است یا اینکه اول آیه را نمیدانسته یا اینکه میدانسته ولی عمداً ذکر نکرده تا بتواند سر و صدائی بر پا کند ، خدا عالم است . پس خلاصه تبدیل سیئات بحسنات یعنی بخشیدن گناهان و نوشتن اعمال صالحه در نامه عمل ، و عقلاً و شرعاً هیچ محذوری در این دو مطلب نیست .

از بیانات قبلی معلوم شد که اینکه سیئات بحسنات تبدیل میشود بصریح آیه قرآن مخصوص کسیست که توبه کند و دیگر سیئات را بجا نیاورد ولی آقای دکتر بدون توجه باین نکته می گوید « و ولایتش هم



## توبت کربلا

«توبت کربلا یعنی چه؟»

اما راجع بخاك كربلا آن جهتی كه گفت اتفاقاً در زبان روضه خوانهای خیلی سطحی شیعیان صفوی هم من شخصاً زیاد شنیدم تاچه رسد به بزرگان ، كه جهت احترام بخاك كربلا اینست كه : دیدن و بوسیدن و بوئیدن این خاك انسانرا بیاد ماجراهای شورانگیز و انسانی واقعه كربلا می اندازد ، و در انسان روح شهادت و گذشت و جوانمردی و فدا کردن جان در راه جانان و دفاع از حریم مقدس دین را ایجاد می كند . البته غرض از اینكه گفتم روضه خوانهای سطحی این مطلب را بلدهستند ؛ این نیست كه : اهانتی بمقام روضه خوانها كرده باشم ، یا این مطلب را بخوام مطلب سطحی و نادرست تلقی كنم ، بلكه برعكس این مطلب در عین حالیکه در زبان منبریها زیاد تکرار میشود در عین حال مطلبی است صد در صد درست و از روایات هم استفاده میشود .

ولی غرض من اینست كه این آقا با اصطلاح معروف همیشه يك شاهی خود را بجای يك ریال مصرف می كند و برعكس يك ریال دیگران را بجای يك شاهی هم نمی پذیرد . و احیاناً مطالب مشهوره را بنام تحقیق



جدیدی که هیچکس به آن پی نبرده بخورد مردم میدهد .  
 و برعکس مسئله مانا و اکسیر و اسید و خواص فیزیکی و شیمیائی و يك  
 خاصیت معجزه آسای ماورای طبیعی يك فضیلت ذاتی ماورای طبیعی  
 و يك کرامت ذاتی جوهری و فضیلت ذاتی نفهمیدنی . . الخ که عبارات  
 مختلفی از این قبیل ردیف کرده است .

این جهاتی که در این عبارت طویل و عریض اشاره کرده و بهم  
 مخلوط نموده دو جهت متبائن را بهم اشتباه نموده و از خلط کلمات و  
 اصطلاحات معلوم میشود .

توضیح اینکه : آثاریکه شیعه برای خاک کربلا قائل است مثل  
 اینکه مریض را شفامیدهد ، ممکن است دو نوع توجیه شود :

۱ - توجیه مادی : باین معنی که بقول آقای دکتر در خاک کربلا  
 يك اثر شیمیائی خواص فیزیکی يك اکسیر کیمیائی مثل يك دوا که  
 بمریض می رسد روی آن عمل می کند و شفای دهد مثل يك اسید که وقتی  
 روی يك جنس ریخته میشود و یا به فلزی میرسد آنرا آب می کند ،  
 و با فعل و انفعال های شیمیائی بر آن اثر می گذارد و با آن میل ترکیبی  
 خاصی پیدا می کند .

البته در این توجیه شهادت امام حسین در آن خاک با عقیده به دین  
 و امام و تقدس و غیر آن مطرح نیست ، زیرا فقط از دریچه مادیات و  
 بعینك مادی نگاه می کنیم ، و با اصطلاح بنظر علمی محض قطع نظر  
 از دین .

۲ - توجیه دینی و اعتقادی : باین معنی که بقول آقای دکتر

در خاك كربلا يك روح، يك نیروی غیبی ، يك خاصیت معجزه آسای  
ماورای طبیعی يك كرامت ذاتی و فضیلت نفهمیدنی نهفته است که به  
آن تقدس دینی داده است در آن يك « مانا » نهفته است مثل يك شیء  
جادوئی . . . الخ .

خلاصه بخاطر اینکه امام حسین در آنجا شهید و خون پاک و اجزاء  
بدنش با سایر شهداء با این خاك مخلوط شده ، در نظر خدا يك نوع  
تقدس پیدا کرده است ، که هر کس با عقیده و نیت استشفای این خاك را  
تناول کند مرضش شفا پیدا می کند ، البته این جهت هم بسیار معلوم  
و روشنتر از جهت اول است و ربطی بجادو ندارد و نفهمیدنی نیست ،  
فهمیدنش بسیار آسان است ، عقیده پیدا کردنش برای کسانی که بامبانی  
دینی انس ندارند مشکل است .

ولی کسی که مسلمان باشد ، میداند که در قرآن صریحاً خاك پای  
جبرئیل را حیات بخش گوساله طلائی سامری معرفی کرده است ، نفس  
حضرت مسیح رازنده کننده مرده و شفادهنده مریض و بینا کننده کور و  
گویا کننده لال دانسته است .

و فهمیدن این مطالب بسیار صاف و بی ابهام است ، فقط اعتقاد  
به اینکه چطور میشود نفس يك فرد بشری مرده را زنده کند ، یا خاك  
پای ملك جمادرا بصدا در بیاورد احتیاج به این دارد که بقدرت خدا و  
ارتباط جبرئیل بخدا و تقرب حضرت مسیح در پیشگاه خدا معتقد  
باشیم .

همچنین درباره حضرت سیدالشهداء کسی که بقدرت خدا معتقد

است و امام حسین علیه السلام را هم در پیشگاه خدادارای مقام بلندی میداند ،  
برای او مسئله شفا بودن خاک کربلا بسیار سر راست و بدیهی  
است .

بقول شاعر :

در بر عشاق نکته سنج و ادافهم بی چه و چون آمده است و بی نعم ولا

قصه پسر حضرت نوح

آقای دکتر بعنوان دلیل برای قضیه شفاعت که بمعنی نجات گنهکاران  
در آخرت نیست بقصه حضرت نوح با فرزندش در حال طوفان استشهاد  
می کند ، و باز بایک آب و تاب عجیب و غریبی که گویا تحقیق تازه ای  
کرده همان مطالبی را که در تفسیر مجمع البیان و منهج الصادقین بلکه اکثر  
کتابهای فارسی مکرراً نوشته شده ، و همه عوامها میدانند متعرض شده  
سپس بایک لحن افتخار آمیزی که گویا تحقیق تازه اش را کسی نگفته  
می گوید « اینجا است که خدا برای او توضیح میدهد ، و معنی راستین  
خویشاوند و خانواده و اهل و قوم و وارث و نیز شفاعت را برای نوح  
تفسیر می کند تا ما بفهمیم مگر می فهمیم ؟ مگر می گذارند بفهمیم ؟ مگر  
قرآن هم برای فهمیدن است ؟ چه حرفها چه بدعتها و انحرافهای تازه  
قرآن مجید را که مقدس و مطهر و متبرک است می خوانند کتاب مطالعه  
کنند ! » (۱)

اکنون برای اینکه سابقه این مطلبیکه آقای دکتر قرآن فهم  
آنها بخود و بفهم و مطالعه خود نسبت میدهد بفهمید در میان صد ها

کتابیکه این مطلب را معترض شده اند ، ما کتاب تنزیه الانبیای مرحوم سید مرتضی را انتخاب می کنیم .  
 مرحوم سید در تأویل این آیات سه توجیه بیان فرموده است که دومی از این قرار است . « وجه دوم اینست که مراد بجملة « لیس من اهلك » این باشد که این پسر بر دین تو نیست و مقصود اینست که فرزند نوح کافر و با پدر خود مخالف بود لذا کفر او را بیرون کرده بود از اینکه احکام اهل حضرت نوح را داشته باشد و شاهد برای این تأویل اینست که : خداوند در مقام بیان علت بیرون کردن فرزند از جمله اهل می فرماید « انه عمل غیر صالح » تحقیقاً او دارای کردار ناشایست است ، پس معلوم شد که او فقط بخاطر کفر و عمل غیر صالح از احکام اهل حضرت نوح خارج شد و این وجه از جماعتی از اهل تأویل حکایت شده است » (۱)

## قصه پیغمبر و کور

در باره شان نزول سورة عبس و تولى دو وجه نقل شده است :  
یکی اینکه رسول خدا ﷺ باعده ای از بزرگان قریش مشغول صحبت بود که عبدالله بن ام مکتوم نابینا وارد شد.

بنابه این نقل رسول خدا به او بی اعتنائی کرد و باقیافه عبوس و ترش روئی از او اعراض کرد و هر چه او از احکام دینی سؤال کرد جواب نداد؛ و به صحبت خود با اشراف مکه ادامه داد .

علمای شیعه نوه این وجه را درست ندانسته اند ، چنانچه سید مرتضی ره می فرماید « اما ظاهر آیه دلالت ندارد بر اینکه به خود پیغمبر متوجه شده باشد ، و همچنین دلالت ندارد که خطاب آیه بسوی او باشد ، بلکه خبری است که به مخبر عنه آن تصریح نشده است و در آن آیه دلیل است بر اینکه اگر تأمل شود معلوم میشود که مراد پیغمبر (ص) نیست .

برای اینکه این آیات صاحب این قصه را عبوس و ترش روئی توصیف کرده و این از صفات پیغمبر نبوده نه در قرآن و نه در خبری با دشمنانش تا چه رسد بدوستانش مؤمنینی که دنبال هدایت بودند ،

سپس او را توصیف کرده است به اینکه : او بسوی ثروتمندان روی می آورد ، و از فقیران اعراض می کند ، این هم چیزی نیست که پیغمبر با آن موصوف باشد .. »

**وجه دوم اینکه :** مراد از مورد مذمت در آیه غیر پیغمبر بوده باشد چنانکه بازسید مرتضی می فرماید : « وجه دیگری که گفته شده اینست که این سوره درباره مردی از اصحاب پیغمبر (ص) نازل شده که این عمل از او سرزده ، و ما اگرچه در تعیین آن شخص شك بکنیم ولی سزاوار نیست در این شك بکنیم که مراد به این آیات رسول خدا (ص) نیست زیرا کدام صفت نفرت آورتر از اینست که پیغمبر خدا به مؤمنین ترشروئی کند و از آنها اعراض کند و بسوی ثروتمندان کافر روی آورد و با آنها گرم بگردد ، و حال آنکه خداوند پیغمبر خود را از چیزهایی که کمتر از این هست تنزیه فرموده تا چه رسد به اینها » (۱)

## اجتهاد

« اجتهاد » : یعنی بررسی کردن دلیلهای معتبر که عبارت است از کتاب، سنت، عقل، اجماع، برای استنباط حکم شرعی واقعی یا ظاهری چه برای عمل خود مجتهد و چه برای عمل مقلدینش و چه مسئله ای که اصلاً عملی در کار نباشد، مثل مسائلی که عادتاً اتفاق نمی افتد.

و برای اینکه مقصود درست روشن شود بچند نکته تذکر می دهیم.

۱ : مجتهد باید نظرش به این باشد که : از قرآن و سنت چه استفاده میشود و حکم واقعی را بگوید، چه مورد قبول اهل زمانه باشد چه نباشد، باید حکم خدا پسند را اظهار کند؛ نه حکم مردم پسند را بنابر این اگر مسئله با نیکداری و نزول خوری تمام عالم را هم احاطه کند، مجتهد نمیتواند حکم بحلیت ربابکند، اگر حجاب مورد تمسخر و تنفر تمام مردم هم باشد مجتهد نمیتواند بخاطر جلب رضایت چشم چرانهای اجنماع حجاب را مخصوص کند بزمان رسول اکرم (ص) چنانچه آقای شریعتی در کتاب اسلام شناسی ص ۵۰۸ این چنین کرده

است ، اگر تعدد زوجات اسلام در نظر غریبها و غرب زده ها خلاف و غیر انسانی تلقی شود؛ مجتهد نمیتواند این عمل انسانی را بخاطر جلب قلوب آنها از احکام اسلام اسقاط کند چنانچه باز آقای شریعتی در اسلام شناسی ص ۵۰۹ این نظریه را داده است .

۲- یکی از مزایای اجتهاد آزادی فکر و استقلال در اظهار نظر است ، ولی مراد از آزادی فکر و استقلال رأی این نیست که حتماً باید نظریه و رأیش بر خلاف نظریات دیگران از معاصرین یا گذشته باشد ، پاره ای از کسانی که ادعای روشن فکری دارند مانند آقای شریعتی و کسروی و صالحی و امثال اینها خیال می کنند استقلال فکر حتماً لازم گرفته است که : بر خلاف مشهور و برضد گذشتگان اظهار نظر کند ، در صورتیکه بر خلاف سلیقه اینها افراد صاحب نظر همانطوریکه بموافقت دیگران اهمیت نمیدهند بمخالفت آنها هم وقتی قائل نیستند ، بلکه اصلاً بطور کلی بانظریات دیگران نفیاً و اثباتاً کاری ندارند ، با حکم الهی که در کتاب و سنت موجود است کاردارند ، چه دیگران هم همان را بگویند چه نگویند ، و چنین شخص اگر موافق اکثریت هم حرف بزند با استقلال فکر و آزادی نظر او منافات ندارد .

۳- در باره تکامل فقه شیعه و جمود فقه عامه فقط باید دو جهت را در نظر گرفت . یکی اینکه آنها فقط برای اثبات نظریات « ائمه اربعه » چهار امامشان ابوحنیفه و شافعی و مالک و احمد ابن حنبل در کتاب و سنت و عقل و اجماع بحث می کنند ، یعنی جدیت می کنند



که : کتاب و سنت را بنظریات ائمه خود تطبیق کنند ولو با تأویل و توجیه‌های بی‌ربط .

اما شیعه غیر از معصوم سخن هیچکس را اصل قرار نمی‌دهد که متابعت او را لازم و از نظریه او دفاع کند اگرچه بزرگترین عالم مذهب باشد . دیگر اینکه در باره مسائل جدید و حوادث نو ظهور بادقت در مضمون آیات و اخبار حکم الهی را استفاده می‌کند اگر چه این مسئله در کتب علمای گذشته اصلاً مطرح نبوده و کسی درباره آن، نظریه نداده باشد. ولی اهل تسنن درباره این مسائل لنگ و دست خالی هستند زیرا از حریم فتاوی امامان خود پافرا تر نمیتوانند گذاشت ؛ و فرض اینست که امامهای آنها هم در مسائل مزبوره نظر نداده‌اند .

البته برای اطلاع از حقیقت مطلب درباره بدعت و آزادی نظرو اجتهاد، به کتاب « اسلام شناسی در ترازوی علم و عقل » مراجعه شود .

۴ - آقای دکتر به مجتهدین دوره صفوی نسبت داد که آنها غیر از مسائل حیض و نفاس و امثال اینها دیگر احکام اجتماعی و سیاسی و حکومتی اسلام را بحث نمی‌کنند ، ولی حیف که از ملامت‌هایی که در حسینیه ارشاد فعلا رفت و آمد دارند کسی نیست که مختصر سوادى داشته باشد ، تا اقلاً عناوین بابهای کتب فقهیه زمان صفویه را برای دکتر بفارسی ترجمه کند تا بفهمد که فقه شیعه در زمان صفویه جامعتر از زمانهای سابق بوده است ، فقط بعنوان نمونه کتاب « جامع المقاصد » محقق کرکی معاصر شاه اسمعیل صفوی و کتاب « مجمع البرهان » و زبدة البیان مرحوم مقدس اردبیلی معاصر شاه طهماسب و شاه عباس و

کتاب مشرق الشمسین شیخ بهائی و «کفایه» و «ذخیره» تألیف محقق  
سبزواری و «بحار الانوار» مرحوم مجلسی معاصر شاه سلطان حسین  
صفوی را معرفی می‌کنم تا مراجعه‌کننده ببیند آیا احکام سیاسی و اجتماعی  
در آنها چه حدی بطور وسیع و مفصل بررسی شده است .

## آیا در اسلام روحانی هست؟

تحت عنوان « يك تبديل بزرگ ديگر » می نویسد « همانطور که تشیع از حرکت تبديل به انستیتوسیون نظام تبديل میشود . . همانطور در همان دوره عالم بیشتر بروحانی تبديل میشود » (۱)

سپس توضیح میدهد که کلمه روحانی از اصطلاح مسیحیان است کلمه عالم اصطلاح اسلام و تشیع است ، و بعدا روحانی و عالم را دو جور معنی می کند ، که بطور خلاصه در عالم علم و دانش بیشتر مورد توجه است و در روحانی تقوی و عمل ، سپس قضایائی نقل می کند از افراد خاصی که بنا بنقل ایشان مثلا اصول عقائد بلد نیستند تاریخ اسلام نمی شناسند ؛ تالیف کتاب نکرده اند ، تفسیر نمی دانند ، و همینطور . اما نزاع درباره کلمه ، عالم و روحانی و تخصیص دادن یکی به اسلام و دیگری بمسیحیت از شأن یکنفر دانشمند دور است . و مناسب نیست سرالفاظ نزاع کند ، و تازه آنرا بدین اسلام و مسیحیت نسبت

بدهد ، زیرا نه دین اسلام تصرفی در الفاظ لغت کرده نه مسیحیت ، و اگر در زمان پیغمبر اسلام کلمه روحانی بمعنی عالم بود همان کلمه را اطلاق می کرد ، و اگر در نظر مسیحیان و در میان اهل عرف عالم بهمان معنی که از روحانی می فهمند اطلاق میشد آنها هم بروحانی ، عالم می گفتند .

و اما اگر مقصود اختلاف معنوی بین این دو کلمه باشد ، عرض می کنیم ، روحانی بمعنی عالمی است که بعلم خود عمل کند ، نه فقط از نظر فنی در علم دین تخصص داشته باشد ، و عالم اعم است از این جهت و اصطلاح شیعه اینست ، نه اینکه روحانی به آن معنی که ایشان گفت اطلاق میشود یعنی مقدس مثاب بی علم و دانش .

البته در محیط شیعه اینطور است که عرض شد ، و نوع روحانیت این معنی را می فهمد اگر چه ممکن است افرادی بیسواد روحانی نما ، خشگه مقدس و عمل بدون علم را وسیله شیادی و خدعه عوام قرار داده باشند . ولی اینها يك قضایای فردی است که مناسب نیست عمل يك یا چند نفر شیاد را معرف يك مذهب چند ملیون نفری قرارداد .

### « آیارو حانیت شیعه بی سواد است ؟ »

اما راجع به اینکه فقهای ما از تفسیر قرآن و تاریخ اسلام ، و معرفی شخصیتهای اسلامی و سیره و اصول عقائد و معرفی مذهب شیعه اطلاعی ندارند ، و آنرا برای خود کسر شأن میدانند ، البته ممکن است افرادی پیدا شوند که در حوزه ها زندگی می کنند ، و شاید ادعاهائی دارند ؛ و ممکن است در باره این افراد ، نسبت های ایشان را تصدیق

کنیم ، ولی در باره حوزه‌های علمیه بطور نوعی ؛ و در باره مذهب شیعه عموماً چنین نسبتی نه فقط از مبانی دور است ، بلکه برای يك فرد بشری انصافی و بی وجدانی تا این درجه خیلی عجیب است که همه هتاک‌ی و فحاشی نسبت به چند صد میلیون شیعه روا به بیند ، بخاطر يك یا چند نفر روحانی نمائی که عواطف او را جریحه دار کرده‌اند ، یا اختلاف و نزاع شخصی بین آنها بوده است .

و عجیب اینست که این مرد اصرار داشت بحوزه‌های علمیه نیافتاده و با علمای حوزه‌ها نشست و برخواستی نداشته و جز بواسطه چند نفر مجهول‌الهویه از وضع حوزه‌ها اطلاع نداشته است و بهترین نمونه‌اش همین نسبت‌ها است که بدون مدرک بحوزه‌های شیعه میدهد .

و از آن بدتر اینست که ادعا کرده که علمای شیعه در تفسیر و اصول عقائد و معرفی شخصیت‌های اسلامی کتابی ننوشته‌اند ، ولی اگر بیچاره مطالعاتی داشت می‌فهمید که کتابهای علمای شیعه در تمام این قسمتها کتابخانه‌های دنیا را پر کرده است .

و اما اینکه گفت «علی شریعتی پول . . . را می‌گیرد» و برای دین‌کاری کند» (۱) . کسانی که علی شریعتی را فاقد صلاحیت معرفی می‌کنند معتقدند از همان کسی که پول می‌گیرد برای او و برای خنثی کردن مخالفین آن کاری کند ، و هیچگاه پول مفت بکسی نمی‌دهند . از همه مهمتر نسبت این تهمت بصنفویه عجیب تراست ، زیرا علمائیکه مورد اعتماد و تشویق صنفویه بودند يك عده علمای محقق و

دانشمند بتمام معنی بودند؛ مثلاً همان شیخ بهائی که در ص ۵۴ از او بنام روحانی درباری تعبیر می‌آورد گذشته از تألیفاتی که در علم اصول و فقه و عقائد و سایر علوم دینی دارد، تبحر و اطلاعاتش در علوم ریاضی مانند حساب، هندسه، جبر، مقابله و مثلثات و سایر علوم غیردینی تمام دانشمندان متأخر را تحت الشعاع قرار داده و هر کس به آثار صنعتی ایشان در باغ فین کاشان و ساختمان عالی قاپوی اصفهان و سایر آثار تاریخی اطلاع پیدا می‌کند در حیرت می‌ماند.

و همچنین فیلسوفی مانند میرداماد و ملاصدرا و مهندسی مانند میرفندرسگی و فقیه و عقائدشناسی مانند شیخ احمد اردبیلی و دانشمند اسلام شناس جامعی مانند مجلسی دوم و محدثی مانند شیخ حر عاملی در تاریخ اسلام سراغ نداریم و تمام اینها مورد تشویق سلاطین صفویه بوده‌اند، و ما سراغ نداریم يك ملای بیسواد را بخاطر اینكه خشكه مقدس بوده سلاطین صفویه تجلیل کرده باشند تا موضوع اصطلاح روحانی و عالم را به آنها نسبت دهند.

### «روحانی نماها»

در ص ۵۷ می‌نویسد: «کم کم در کنار عالم شیعی شخصیتی بوجود می‌آید که عالم شیعی نیست و وقتی درباره اصول تشیع از او می‌پرسیم بلد نیست و وقتی درباره شخصیت و افکار روزندگی‌اش سؤالی می‌کنیم نمی‌داند، می‌گوئیم از فلسفه اسلامی بگو می‌گوید فلسفه با شرع نمی‌خواند، می‌گوئیم از عرفان بگو، می‌گوید برخلاف مکتب اهل بیت است، می‌گوئیم مکتب اهل بیت چیست؟ می‌گوید از حقایق و اسرار قرآن است از او خواهش

می کنیم يك درس تفسیر قرآنی بر اساس مکتب اهل بیت شروع بفرمائید ،  
بالحن تحقیر آمیزی می فرماید : این کار آقایان فضلا است ، يك مقام  
بزرگ روحانی تفسیر برایش سرشکستگی است ، سبك میشود .

... درباره اسلام شناسی ، مبانی اعتقادی مکتب تشیع و سیره پیغمبر ،  
شما اثری منتشر بفرمائید ، يك شرح حال دقیق از حضرت علی ، يك  
ترجمه از نهج البلاغه يك شرح حال و تحلیل درستی از امام حسین و  
نهضت کربلاء ، اقلا چهار صفحه نوشته ای که مردم بدانند فاطمه زهرا کی  
بود ، زینب بزرگ چه کرد و چه زندگی و سرنوشتی داشت ، يك متن  
که مردم بخوانند و بفهمند که این همه که ما می گوئیم اهل بیت و مکتب  
اهل بیت یعنی چه ... اقلا يك کتاب لغت كوچك بنویسید و اصطلاحات  
رایج مذهب ما را که هر کدام بار عقیده ایراد بردارند معنی و تفسیر کنید  
تا بدانیم امامت ، وصایت ، عصمت ، قضا ، قدر ، تفویض ، توکل ، ولایت  
شفاعت ، تقیه ، اجتهاد ، تقلید ، انتظار غیبت . . . .

يك تاريخی از اسلام . . . يك آثاری در معرفی دست پروردگان  
بزرگ اسلام ؛ تصویری از چهره های مجهول ابو ذرها و سلمان ها و  
عمارها . . . . (۱) .

دوباره عین همین مطالب را با مختصر تغییر بصورت يك سؤالاتی  
که دانشجوی روشنفکری از يك تاجر مقدس مثابی درباره عالمی طرح کرده  
نکرار می کند .

البته اگر غرضش بحث فردی باشد ، ما هیچ مضایقه نداریم از اینکه

فرد بلکه افرادی که در لباس و هیئت روحانیتند، دارای بعضی از این اوصاف باشند، ولی در این صورت بحث شخصی و فردی شده از مقام يك فردانشمند دور خواهد بود که اوقات مردم را با بحث‌های فردی و فرضهای شخصی تضييع کند.

و اگر غرض این باشد که نوع روحانیت این چنین است کمال بی‌انصافی است؛ زیرا کتابهایی که علمای معاصر در هر يك از موضوعات مذکوره تألیف کرده‌اند از حد و حصر خارج است، چه رسد بکتابهایی که از اول صفویه تا بحال تألیف شده، و برای اطلاع کافی مختصر مراجعه‌ای بفرست کتابخانه‌ها و کتابهایی که تألیفات علمای شیعه را ذکر کرده‌اند صدق ادعای ما را ثابت می‌کند.

اما اگر غرضش این باشد که با فحش دادن بروحانیت و تعریف خود و طرفدارانش صفحاتی را سیاه کند و مطالب «کسروی» و «علی‌الوردی» بغدادی و امثال آنها را بخورد مردم بدهد و بنامهای مختلفی مانند «فاطمه فاطمه است» تشیع علوی و تشیع صفوی، اسلام‌شناسی و امثال آن اسم‌گذاری کند، چنین تألیفاتی را علمای شیعه نخواسته‌اند بنویسند و شاید خود آقای دکتر خیال می‌کند کتابهای خوبی نوشته و از جمع شدن عده‌ای از... ها دور خودش احساس غرور کرده، از مضامین حرفهای خودش غفلت فرموده است.



## تقلید

« تقلید » عبارت از این است که : انسان حکم شرعی را بایک مطلب عقلی یا سیاسی یا مطلب دیگری را بدون اینکه بدلیل آن پی ببرد ، فقط بخاطر احترام بقائل و گوینده آن مطلب بپذیرد ؛ بطوریکه اگر حسن ظن به آن شخص نبود خود به آن مطلب مزبور یقین نمی کرد . این معنی تقلید است ، و اما دلیل بر لزوم تقلید اگرچه در یک کتاب فارسی که برای خاص و عام نوشته میشود معنی ندارد که این مباحث را عنوان کنیم ، ولی برای رفع شبهه نویسنده از تذکر دادن يك نکته ناگزیریم ؛ و آن اینست که : معنی تقلید بهر تقدیر همان است که گفتیم ، نهایت مطلب اینست که دلیل بر لزوم تقلید در زبان علمای قدیم دلیل تبعدی از آیات و روایات و اجماع بود ، ولی در زبان متأخرین خصوصاً طبقه بعد از شیخ انصاری مرحوم ، بنای عقلا بر اینکه هر جاهلی به عالم رجوع می کند ، و در هر عملی به متخصص و اهل خبره و اهل فن مراجعه می کنند می باشد .

بنابراین دواشتماء بزرگ در این بیان آقای شریعتی هست :

یکی اینکه خیال کرد اگر دلیل تقلید را مسئله رجوع بمتخصص بگیریم معنی تقلید عوض می شود لذا گفت : تقلید در تشیع صفوی طبق اصل رجوع بمتخصص است ، و در تشیع صفوی اینست که در مقابل مجتهد کروال باشیم ؛ در صورتیکه این هر دو يك معنی میدهد زیرا : غیر متخصص در مقابل متخصص باید کروال باشد ، و اصولاً معنی تقلید همان چشم بسته و بدون دلیل قبول کردن است ، نهایت اینکه علمای قبل از صفویه نوعاً دلیل تقلید را تبعذ و روایات می گرفتند ، و بعد از صفویه از راه بناء عقلا بر رجوع کردن به اهل فن و متخصص برای تقلید استدلال کردند ؛ بدون اینکه در معنی تقلید تفاوتی پیدا شود .

اشتباه دوم : اینکه رجوع بمتخصص را نسبت داد به تشیع علوی در مقابل تشیع صفوی ، در صورتیکه تفسیر و توجیه تقلید از راه رجوع بمتخصص و اهل فن خود اصولاً از ابتکارات علمای بعد از صفویه است و کتابهای آنها در مسئله تقلید در محور همین اصل دور میزند ، و هر کس مراجعه کند بکتاب اصولی متأخرین در مسئله تقلید صحت عرض ما و میزان بهتان و افتراهای آقای دکتر را بدست می آورد ، و ضمناً همین خود بهترین دلیل است ، بر اینکه این تقسیم آقای دکتر تشیع را بصفوی و علوی ، بخاطر اغراضی است که : نقشه اصلی آن در ریاض و قاهره طرح شده ، و وسیله اجرای آن افرادی از قبیل شریعتی و صاحب الزمانی و صالحی و امثال آنها می باشند . *شیخ میرزا شیخ نعم الله صالحی نجف آبادی* زیرا ابتدا افرادی مانند احمد امین مصری و جبهان و محب الدین خطیب از اهل تسنن و کسروی و حکمی زاده و فریدون آدمیت و

زین العابدین رهنا و امثال اینها از ایرانیها به این صدد برآمدند، که اصل تشیع را زائیده فکر صفویها و معلول اختلاف ایران با عثمانی بدانند، ولی علمای بزرگ ما مانند مرحوم علامه امینی و سید شرف الدین و صاحب عبقات و دیگران این شبهه را بطوری رد کردند؛ که واقعاً افراد مزبور مفتضح شدند، و آبروی مذهب خود را هم بردند.

اخیراً نقشه تازه با بندوبیل تازه نری شروع کرده اند؛ و آن اینست که: اولاً تبلیغات های خود را به اصل تشیع متوجه نکنند، چنانچه کسروی می کرد، بلکه مزدوران خود را مأمور کردند که با يك لحن دلسوزانه ای بگویند که: ما اصل تشیع را قبول داریم ولی؛ این تشیع موجود را منکریم؛ ما تشیع علوی را که فعلاً متروک یا معدوم است، قبول داریم، ولی تشیع صفوی را منکریم ما با کم و زیادهای تشیع مخالفیم نه با اصل آن و همینطور.

ولی همه میدانیم ویران کردن آسان است، و آباد کردن مشکل، فعلاً این آبادی استعمار این عقائد و اعمال مذهبی موجود را راست و غلط اصلی و زاید همه را بنام اینکه تشیع صفوی است باطل و ازدست مردم می گیرند، سپس هنگامیکه دلها از این عقیده خالی شد، و مردم از نظر عقیده هر هری و لا مذهب شدند، و طبق وعده اینها نوبت آن رسید که: اعتقادات تشیع علوی را در آن جا بدهند، آن موقع خودشان بهتر میدانند بلکه ما هم خوب میدانیم که آیا واقعاً تشیع علوی را بخورد مردم می دهند؛ یا عقائد همان افرادی که این نقشه های شوم را برای عالم تشیع کشیده اند.

## هشدارى بزرگ

اصولاً طوری که تجربه نشان داده و میدهد استعمارگران با اسلام منهای تشیع نه فقط دشمنی ندارند ، بلکه درمقابل تشیع همیشه آنرا ترویج می کرده اند و الان هم بصورت های مختلف ترویج می کنند؛ بنا بر این کمونیستی و صهیونیسم و مسیحیت و سایر مبادی فاسده و نیز ممالک سنی مذهب همه و همه دست بدست هم داده اند ، برای از بین بردن تشیع نه فقط آن تشیع که در زمان امام زمان عمل خواهد شد، بلکه همین تشیع دست و پا شکسته ای که در دست ما هست؛ و هیچگاه نشده است که آبادی استعمار بصدد ترویج تشیع برآیند نه در زمان صفویه نه در زمان آل بویه و نه در زمان سلطان محمد خدا بنده و نه در زمان های دیگر.

و علتش اینست که طبع مذهب شیعه و اصول و فروع آن طوری است که : قابلیت توجیه آن بنفع استعمارگران را ندارد ، و هر جا هم یک نفر استعمارگر ظاهر به طرفداری از تشیع کرده ؛ غرضش از بین بردن تشیع بوده نه تقویت آن .

و از اینجا يك نقشه دیگر استعمارگران را صریحاً فاش می کنم

که آنها ابتدا اصل مذهب شیعه را می خواستند متهم کنند به اینکه ساخته سیاست استعماری غرب است ، و مدتی هم نویسندگان مصری و بعضی از نویسندگان ایرانی تا توانستند در این قسمت قلمفرسایی کردند، سپس چون از آن راه هو شدند، و جواب شنیدند؛ اخیراً نقشه را از این راه پیاده کردند؛ که اصل تشیع در عالم خیال و عدمستان تشیع علوی تشیعیکه فعلاً موجود نیست صحیح است، ولی این تشیع موجود تشیع صفوی است و آن ساخته سیاست است ؛ مولود استعمار است؛ کم و زیاد شده است بنفع غرب، برای شکست دادن دولت عثمانی است در مقابل غرب و و که در کتابهای آقای شریعتی و عده ای از نویسندگان جدید بیچشم می خورد ولی ما قبلاً شواهد تاریخی ذکر می کنیم که اروپا هم در زمان صفویه صد درصد به صد از بین بردن حکومت صفوی و تقویت عثمانی بوده است و توضیح دادیم که دولت عثمانی را چگونه نقشه های استعمار برای از بین بردن خلافت اسلامی دولت مهر ترویج و تقویت می کرد ؛ و توضیح می دهیم که چگونه دولت عثمانی در مقابل دشمن مشترك اسلام که مسیحیت و غرب باشد ایران را می کوبید و بر عکس دولت صفوی آنها را رعایت می کرد، و در مواقع اشغال عثمانی بجنك غرب از حمله به آنها خودداری می کرد ، بلکه بطور کلی جز در مواقع هجوم عدوانی عثمانی و بعنوان دفاع با عثمانی جنك نکرده اند، و خلاصه تشیع که اولین مروج آن خدا و رسول خدا و ائمه اطهار و سپس علمای اعلام و بعضی از سلاطین که نسبت بدیگران خوب بوده اند نه خوب از هر جهت ، بوده است ، هیچگاه در هیچ زمانی آلت دست استعمارگران نبوده است .

## تقیه

روح تقیه عبارت است از مراعات «قانون اهم و مهم» که علمای اصول بیان فرموده اند، یعنی حکم مهم اسلام را فدای حکم مهمتر قرار دادن، البته در موردیکه رعایت و عمل کردن هردو با هم از عهده توانائی مکلف بیرون باشد مثل اینکه حضرت صادق در روز ماه رمضان در حضور خلیفه افطار فرموده، در صورتیکه بعقیده خود آنحضرت هنوز ماه رمضان بود، و عید نشده بود.

زیرا: حفظ جان واجب مهمتر است نسبت بوجوب روزه ماه رمضان؛ و همچنین سایر موارد تقیه و معنی دومی که آقای دکتر برای تقیه کرد بسیار عالی و متین و موافق آخرین تحقیقات علمی علمای بزرگ ما است.

اما تقیه ای که به تشیع صفوی نسبت داد که از کثرت تقیه عقیده خود را فراموش کرده با وقتی می پرسیم آدرس منزلت کجا است رنگش می پرد بـا اینکه بقول مثنوی «حق نشاید گفت جز زیر لحاف» انصافاً خلاف ضروریات تاریخ است که خود آقای دکتر قبلا در ص ۳۳ و ۳۴

به آن اشاره کرد، زیرا دوره صفویه را دوره تفریط و ازبین رفتن حکم تقیه نامیدن بازممکن است وجهی داشته باشد، اما آنها و دوره آنها را سبب افراط در تقیه و اختراع عقیده اصل پوشش یا قاعده «حق نشاید گفت جز زیر لحاف» خواندن جداً از مطالبی است که زن پسر مرده را بخنده می آورد مگر اینکه اصلاً کوچکترین اطلاعی از وضع شیعه در زمان صفویه نداشته باشیم.

اما معنی اولیه برای تقیه گفت اصلاً ربطی به تقیه ندارد بلکه تحت عنوان «مداراة با مخالفین» یا عنوان «حفظ اتحاد اسلامی» و امثال آن داخل است.

### يك اشكال مشهور

درباره تقیه اشکالی است مشهور که در زبان عامه بمعنی اهل تسنن و عامه بمعنی عوام بسیار گفته میشود و فشرده آن اینست که: تشریع حکم تقیه با تشریع حکم جهاد سازگار نیست، و البته دین اسلام که بنایش در تمام امور بر صراحت لهجه و استقامت و فداکاری است چگونه با تشریع حکم تقیه سازش دارد، که عبارت است از نرمش و سازشکاری و دورویی و ترس.

### جواب

در جواب این شبهه دانشمندان شیعه بیاناتی دارند، که فعلاً در مقام بیان آنها نیستم و غالباً جوابهای صحیحی هستند.

ولی من نه فقط میان حکم جهاد و حکم تقیه منافاتی نمی بینم، بلکه اصولاً حکم را روی يك ملاك و هر دو بنا را روی يك اساس می بینم زیرا علت تشریع فداکاری و جهاد و از جان گذشتگی در اسلام عبارت

است از قاعده‌اهم و مهم ، زیرا از طرفی حفظ جان برای هر فرد مسلمانی عقلاً و شرعاً واجب است ، و از طرف دیگر حفظ دین هم برای هر مسلمانی واجب تر است ، ولی عقل هر عاقلی بطور واضح درک می کند که : دین مهمتر از هر جانی است ، لذا باید در موقع تراحم ، حفظ دین را بر حفظ جان مقدم داشته جان را فدای دین کرد ، چنانچه موارد و وجوب جهاد از این قرار است .

اما این در مواردی است که اصل دین اسلام و یا چیزی از احکام کلیه آن در خطر نباشد ، بلکه فقط میان انجام دادن یکی از طاعات ، یا اجتناب از یکی از محرّمات با حکم و وجوب حفظ نفس در مقام منافاتی پیدا شود ، مثل اینکه در روزیکه قاضی سنی حکم به افطار و عید فطر کرده و امام جعفر صادق علیه السلام هم میدانند که امروز از ماه رمضان است ؛ بخاطر حفظ جان خود از خطر خلیفه افطار کنند ، و حکم « وجوب حفظ جان یا حرمت انداختن نفس در هلاکت » را بر حکم « وجوب روزه يك روز » مقدم بدارد ، چنانچه خود آنحضرت فرمود لان افطریوما من شهر رمضان احب الی من ان یضرب عنقی » اینکه من يك روز از ماه رمضان را افطار کنم در نظر من بهتر از این است که گردنم را بزنند .

بنا بر این همان قاعده‌اهم و مهم که در مورد جهاد از جان گذشتن را واجب می کرد ، در مورد تقیه هم همان قاعده اقتضای حفظ جان را می کند .

نهایت امر موارد فرق می کند ، اگر جان با يك موضوع مهمتر از جان تعارض کند ، البته حفظش واجب نیست مانند در خطر افتادن اصل



دین مثل زمان حضرت سیدالشهداء علیه السلام

واگر جان انسان بایک موضوع کوچکتر از جان نزارحم کند بدون شك حفظ جان و تقیه واجب و القاء در تهلکه حرام میشود ، پس حکم جهاد با حکم تقیه نه فقط منافاتی ندارد بلکه هر دو از یک باب هستند و یک علت دارند .

## دعا

برخلاف مفوضه و معتزله که بطور کلی خدا را از دخالت داشتن در جریانات زندگی بشر معزول و هیچکاره میدانند. و برخلاف اشاعره که تمام اختیارات را از بشر سلب و بخدا نسبت میدهند، ما شیعه ها معتقدیم که: اختیار قسمتی از مقدمات عمل دست ما است، و قسمت بیشتر دست خدا است، و خلاصه نه جبر است و نه تفویض بلکه امری است میان این دو .

بنابر این آن مقدار از مقدماتیکه خداوند در اختیار ما گذاشته باید آنها را فراهم کنیم، و آن مقدماتیکه از اختیار ما بیرون است نسبت به آنها باید دعا کنیم و از خدا بخواهیم بنابر این وقتی دعا را به بقیه اسباب موجوده ضمیمه کنیم خود را به مهمترین اهمالیکه برای بشر تصور میشود قادر می بینیم زیرا آن قسمت موجود از مقدمات را خودمان فراهم می کنیم، و قسمتی که موجود نیست، مقدمه بدست آوردنش که دعا است در اختیار ما است، پس با ضمیمه کردن دعا بسایر مقدمات اختیار همه کارهای مهم در دست ما است .

اما بعقیده معتزله که همه اختیارات را در دست بشر میدانند و خدا را از امور او معزول، جائی برای دعا باقی نیست؛ همانطوریکه بعقیده اشاعره که همه اختیارات معزول و تمام جریانات بدون کم و کسر مطابق قضا و قدر باید اجرا شود باز دعا هیچ معنی ندارد.

و این نکته ای که برای دعا گفتیم مخصوص امور اجتماعی نیست، امور فردی را هم شامل است، نهایت سطح افکار مردم مساوی نیست بعضی برای شخص خود دعا می کنند؛ و برخی برای اجتماع و هیچ دلیلی و شاهی نداریم بر اینکه صفویه مثلاً برای شخص خود دعا می کرده اند، بلکه برعکس دو مطلب را در اینجا بصفویه نسبت داد که نهایت درجه بی انصافی و تهمت است.

یکی همین مشخص بودن هدف: یگانه صفتیکه صفوی ها مظهر آن هستند همان بفکر اجتماع بودن و مسئله مذهب و ولایت و عقیده را جای گزین اهداف شخصی قراردادن است، صفویه بر فرض هم غرضشان ابالت بوده ولی شکی نیست که در سایه دفاع از عقائد ملی و اجتماعی مقصد خود را دنبال می کرده اند، چنانچه آقای شریعتی هم بخاطر مقاصد شخصیه ای که دارد و وعده هایی که به او داده اند مراعات تنن را ترویج می کند ولی در زیر ماسک طرفداری از شیعه و در سایه طرفداری از مسائل عمومی اسلامی و اتحاد و وو.

دوم اینکه دعای صفوی را بمعنی لش بودن و بیکار نشستن و دعا کردن گرفت ولی همه میدانند، و خود آقای دکتر هم در ص ۳۳ اشاره کرد که امتیاز مهم صفویه همانا شهادت و حرارت و اقدام عملی

برای پیشبرد هدف و فداکاری بجای دعا گوئی خالی از عمل و حواله بتقدیر کردن بوده است ؛ یگانه دولتی که شیعه را از مرحله دعا و آرزو و دلخوش بودن بعالم خیال بمرحله طلب واقعیت و بدست آوردن و واقعیت بخشیدن به آرزوها راهنمایی کرد صفویه بودند ، بلی در باره خصوص شاه سلطان حسین این نسبت درست است ، اما بقیه صفویه درست عکس نقیض این صفت را داشته اند .

نکته جالب : آقای دکتر در میان تمام مضامین دعاها که تقریباً ۵۰ درصد آنها لعن و نفرین از برای خلفای غاصب و تابعین آنها و تمام اهل نسنن و کسانیکه آل محمد را از مقام خود پائین ترمی شناسند و همچنین دعا برای شیعه و صلوات بر آل محمد و امثال این بیانات است فقط دو جمله را انتخاب کرد که خیال کرد حضرت سجاد طبق مرام او دعا کرده است .

جمله اول : « خدایا مرا ابزار دست ستم قرار داده » ماعرض می کنیم فعلاً ستم دیده ترین طبقات اجتماع روحانیت است ؛ که از طرف دشمنان دین آنها را در نحت فشار جسمی و روحی قرار داده اند ، تا از ادای رسالت دینی خود دست بازدارند ، ولی متأسفانه آقای شریعتی هم ابزار دست ستمکاران شده و با يك رل جدید و شاهکار عالی نقش تازه ابراهیم در راه مبارزه با روحانیت ایفا و دشمنان روحانیت را خوشحال می کند . علاوه بر این ظلم بمذهب خصوصاً مذهب حق شیعه بزرگترین ستم و بیداد است که اگر نگوییم غرض حضرت سجاد همین بوده یقیناً فرد مهم در نظر آنحضرت بوده است ، بنابراین آقای دکتر که از راه

تقسیم مذهب بعلوی و صفوی و امثال آن قصور و تقصیرها و نفهمی های بعضی از عوام را بنام مذهب صفوی اسم گذاری کرده، بمعقبات بزرگان شیعه اهانت می کند بزرگترین ستم را کرده و با ابزار دست ستمگران نجد و غیر نجد گردیده است .

**جمله دوم :** « امام سجاده برای مرزداران اسلام دعا می کند »  
مرزداران اسلام در درجه اول علمای اسلامند ، که از حدود و مرزهای عقائد اسلامی دفاع می کنند ، و دشمنان اسلام را از تغییر دادن حدود اسلام و کم و زیاد کردن اصول و فروع آن اگر چه بدست افرادی طرفدار اسلام و تشیع و در مکانی بنام حسینیه و مسجد و امثال آن و در شهرهایی که بصورت ظاهر داخل مرزهای اسلامی است انجام بگیرد جلوگیری و محکوم می کنند ، یعنی با زبان و قلم جلو تعدیات امثال کسروی و سنگلجی و شریعتی و کم و زیادهای آنها را میگیرند .

در درجه دوم مرزداران ظاهری که از دخالت دشمنان جلوگیری می کنند مراد حضرت سجاده است ؛ ولی صفویه با همه عیبهات و نقصانهای فردی که داشتند اتفاقاً در این قسمت به گردن اسلام و مسلمین حق بزرگی دارند .

زیرا مگر صفویه نبودند که : پرتغالیها را از خلیج فارس بیرون کردند ؟

مگر صفویه نبودند که جلوه هجوم روسها را از طرف شمال ایران گرفته بودند ؟

مگر صفویه چندین سال با مسیحیان ارمنستان جنگ نکردند ؟

---

مگر صفویه نبودند که جلوی هجوم مغولها را از طرف مشرق  
گرفته بودند ؟  
اگر اطلاع ندارید بتواریخ مراجعه کنید تا مرزداران اسلام را  
بشناسید .

يك بحث جامع

در باره عزاداری

سید الشهداء

## عزاداری

راجع بحکم شرعی اطوار و اشکال عزاداری مانند روضه خوانی و زنجیر زنی و سینه زنی و نظائر آن اولایک دلیل عمومی ذکر می کنیم که تمام انواع عزاداری را شامل باشد .

توضیح مطلب اینکه ما درباره رسوم و آداب مذهبی باید مقید باشیم که از نظر مذهبی تحت یکی از عمومات کتاب و سنت داخل باشد و برای مشروعیت آن دلیلی از قرآن و سنت داشته باشیم ، و اگر این امر ثابت شده دیگر موافقت و مخالفت مسیحیان و غیر مسیحیان برای ما اهمیتی ندارد ، زیرا فرضاً موافق مسیحیت شد چه مانعی دارد که بعضی از احکام دین اسلام موافق دین مسیح باشد ، مگر خداوند در جاهای متعددی از قرآن ، اسلام و پیغمبر و قرآن را بتصدیق کردن انبیای گذشته معرفی نمی کند ؛ مگر ادیان سابقه و بخصوص دین مسیح از طرف خدا نبوده ، بنابراین اگر حکم شرعی دلیلی از کتاب و سنت داشت ما را از موافقت مسیحیان با کی نیست ، زیرا نزدیکترین دینها بدین اسلام دین مسیح است نه دین یهود که آقای دکتر طرفدار آنست ، اکنون ببینیم از



کتاب و سنت دلیل و مدرکی برای تأیید ادعای ما هست یا نه .

### عزاداری از نظر قرآن

۱- در قرآن مجید می‌فرماید : **وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْصُرُونَ** ( ۱ ) یعنی مؤمنین کسانی هستند که هر گاه آنها را ستمی از ناحیه دشمنان شان بر سید بصدد پیروزی برمی آیند .

کلمه انتصار آنطوریکه از جستجوی موارد استعمال آن در قرآن و حدیث برمی آید بمعنی فعالیت کردن در راه پیروزی میباشد یعنی کسی که دشمن بر او ستم کرده در راه اعلاء کلمه آن مظلوم و کوبیدن ستمکار فعالیت بکند و خلاصه بر له مظلوم و علیه ظالم کوشش و جدیت کند ؛ و در این آیه انتصار بعد از ظلم را از صفات مؤمنین قرار داده ، ولی کلمه انتصار را مطلق گذاشته و مقید نکرده است بیک نوع معینی ؛ بنا بر این شامل تمام انواع انتصار خواهد بود یعنی مؤمنین هر گونه فعالیت و کوششی بر له مظلوم و علیه ظالم بکنند بمقتضای این آیه شریفه عمل کرده اند .

مقامی بنیم این راه هائیکه شیعه بعنوان عزاداری سیدالشهداء اتخاذ کرده بعنوان یاری و طرفداری و اظهار محبت بساحت مقدس سیدالشهداء عمل می کند و تمام اینها در نظر عرف مصداق واضح طرفداری از امام حسین ( ع ) میباشد لذا مجبوریم تمام این رسوم و آداب را در عموم آیه شریفه داخل کرده مصداق کلمه ( انتصار ) بدانیم . زیرا باجماع علمای اصول تشخیص مصداق آیات قرآن بعرف موکول

شده و نظر عرف متبع است .

و از همین جا کیفیت استدلال با آیات دیگری هم معلوم شد از جمله،  
آیه شریفه (وَلَمَّا أَتَوْا بَعْضَ الظُّلُمَةِ فَأَوَّلَتْكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ) ( ۱ )  
و البته هر کسی که در راه پیروزی تلاش کند بعد از آنیکه به او ستم شد پس  
آنها هستند که اعتراض و انکار بر آنها راه ندارد .

در این آیه شریفه هم بطور عموم تمام کسانی که بعد از ستم دیدگی  
برای پیروزی تلاش می کنند از هر راهی که باشد غیر از راههای نامشروع -  
از اعتراض و انکار و غیر آن مصون و مأیون داشته و هر گونه اعتراض  
و انکار را نسبت به اینها حرام کرده است .

و آقای دکتر اگر تابع قرآن باشد قرآن مجید صریحاً می فرماید  
(فَأَوَّلَتْكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ) راه اعتراض و انکار و اذیت بر اینها  
شرعاً بسته است و هر کس مقید بشرع باشد به اعتراض اینها راه ندارد  
و هر گاه دیدیم کسی مانند آقای دکتر برای اعتراض به اینها راه پیدا کرده  
یقیناً از راه دین منحرف شده و الا دین تمام راههای اعتراض را نسبت  
به اینها بسته است .

۳- در سوره شعر ادر باره شاعر هانی فرماید «وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ..»  
یعنی شاعران کسانی هستند که گمراهان از آنها پیروی می کنند ، آیا  
نمی بینی که آنها در هر وادی سرگردان راه می افتند و آنها می گویند چیز را  
که عمل نمی کنند سپس می فرماید (إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ  
وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا) و امن و عملوا الصالحات و ذکر و الله كثير و انتصر و امن بعد ما ظلموا و اوسعلم الدين ظلموا ای

منقلب ینقلبون) (۱) مگر کسانی که - از شعراء - ایمان آوردند و کارهای نیک انجام دادند و خدا را زیاد یاد کردند، و در راه پیروزی تلاش کردند بعد از اینکه ستم کشیدند و بزودی خواهند دانست آنها که ستم کردند برگشت کار آنها بکجا می کشد .

چنانچه می بینیم در این آیات شریفه که بطور عموم شاعران را تسبیح می کند خصوص عده ای از شاعران را استثنای کند که اوصاف ویژه ای را دارا هستند که خداوند آنها را بخاطر این اوصاف ستایش میکند از جمله آن اوصاف این جمله است که میفرماید «و انتصر و امن بعد ما ظلموا» و پیروزی جستند از پس آنکه ستم دیدند .

معلوم است که عرف همین روش های معمول در نزد شیعه را پیروزی جستن می نامد ، زیرا یکی از مهمترین راههای پیروزی جستن اینست که بنام مظلوم و بر علیه ظالم در مجامع عمومی شعار بدهند و هر چه این شعارها توأم با سرو صدا و با شکوه و ابهت باشد مثل اینکه باطل و نقاره و امثال آن همراه باشد ، از نظر فعالیت کردن بر علیه مظلوم و بر علیه ظالم مؤثر تر است ، همانطوریکه هر چه این شعارها با شور و هیجان و علاقه و محبت توأم باشد در دل مستمعین و ناظرین اثر بیشتری گذارد ، و از جمله علائم محبت و علاقه قلبی و نشانه خارجی آن سینه زدن و زنجیر زدن و لطمه زدن بصورت و قمه زدن بخاطر اظهار همدردی با آن مظلوم مصیبت زده میباشد ، زیرا بدون اینها اگر چه ممکن است عظمت و ابهت عزاداری خیلی زیاد باشد ، ولی ممکن نیست اظهار محبت و علاقه

و جان فشانی که بواسطه قمه زدن و سینه زدن و زنجیر زدن انجام میشود؛ بدون اینها عمل گردد.

بنا بر این رسوم متعارفی که درباره عزاداری سیدالشهداء شایع است هم جنبه تعقل دارد هم جنبه عاطفی هم دل کاری می کند هم دماغ اصل شعار دادن و اظهار طرفداری از مرام حضرت سیدالشهداء و ابراز انزجار و مخالفت با دستگاه یزید و مرام او جنبه تعقل عزاداری و مربوط به دماغ است.

اما سوز دلها و اشک های چشمها و لطمه هائیکه بر سرها و سینه ها زده میشود، و اظهار جنون عشق بواسطه قمه زنی و غیر آن جنبه عاطفی و احساساتی دارد و بقول عوام کاردل است. و اینکه این اعمال مصداق اظهار علاقه است بقدری در نظر عرف واضح است که شاید کسی از اهل عرف قبل از شنیدن شبهات کسروی و امثال او درباره این امور شک و شبهه بدل خود راه نمیدهند بلکه فقط بعد از شنیدن شبهات این افراد است که بعضی از عوامهای ساده لوح و عده ای از جوانان دانشگاهی که از مبانی دین اطلاع کافی ندارند و سوسه ای در دل پیدا می کنند، آنهم از جهت شبهه و الا اگر بذهن عرفی خود مراجعه کنند تمام این اعمال را مصداق تعظیم شعائر و شعارهای مذهبی برای ترویج مرام حسین و حسینی ها و علیه یزید و یزیدیه و مرام آنها در هر زمانی می بیند، و اینها را مصداق (انتصار) و پیروزی جوئی برای مقصد امام حسین می شمارد. و اگر آیات مذکوره را بیک حرب یا هر بی دان خالی الذهن قرائت کنند، سپس این مراسم عزاداری را هم با و نشان دهند، بدون تأمل و شبهه این

مراسم را عمل کردن به آن آیات می بیند .

و اما راجع ببعضی از خصوصیات عزاداری که مخصوص زمان و مکان خاص میباشد مانند تعزیه خوانی ( شبیه سازی ) . سینه زنی قمه زنی . زنجیر زنی . و غیر اینهایی مناسبت نیست درباره هر کدام بطور خلاصه بحث کرده باشیم .

### شبیه خوانی :

شکی نیست که تصویر حالات هر کس نسبت به شنونده و بیننده اثر مناسب همان واقعه را ایجاد می کند .

مثلا مطالعه زیاد در حالات پهلوانان در انسان روح شجاعت و پهلوانی و مطالعه حالات تنبها انسانرا به تنبلی وادار می کند همچنین مطالعه حالات فداکارها وازجان گذشته ها و دیندارهای واقعی و عابدها و زاهد ها . هر کدام انسان را بداشتن همان صفتیکه آنها دارا بوده اند و ا می دارد .

ولی همانطوریکه در زبان مردم مشهور است که : شنیدن کی بود مانند دیدن - عقلا هم اینطور است ، دیدن يك منظره ای چند برابر اثرش بیش از شنیدن آن میباشد چه دیدن اصل قضیه چه شبیه و مثال آن .

لذا بسیار واضح است که اگر يك قصه عشقی یا جنگی را اول بواسطه رادیو و امثال آن برای مردم نقل کنند سپس همان قصه را بواسطه تلویزیون یا سینما یا تئاتر در مقابل چشم مردم مجسم سازند اثر دومی چند برابر اولی میباشد .

تعزیه سازی (شبیه خانی) نیز شبیه تآتر است و اثرش همان ایجاد روح فداکاری و استقامت در راه دین در بینندگان و شنندگان میباشد ،

یعنی هر منظره‌ای که از امام حسین (ع) یا اصحاب با وفایش نشان داده شد، نظیر همان روحیه را در مردم ایجاد می‌کند.

واز غرائب امور اینست که این مرد بدون توجه به اینکه تغییر اسم حقیقت را عوض نمی‌کند اعتراض کرده است به تعزیه خوانی با آنکه نظیر آنها در خود حسینیه ارشاد بر نامه منظم دارد و بنام نمایش-نامه و فیلم و امثال آن ارائه شده است.

شاید آقای دکتر از این جهت ناراحت است که چرا دین اسلام بادی یهود که دین خشونت و قساوت است موافقت نکرده، و با دین مسیح که دین رأفت و محبت و رقت و عواطف است در پاره‌ای از امور موافقت نموده است.

ولی اگر آقای دکتر از متابعت اهل کتاب ناراحت است چرا ماسینیون مسیحی مستشار وزارت مستعمرات فرانسه و رئیس هیئت تبشری مسیحیت را و همچنین کوریچ یهودی راجزء معبودهای خود قرار داده؟ چرا اوها بیان که اربابهای آقای دکتر هستند مانند یهودیها خدا را دارای چشم و دست و صورت و پامیدانند و آنرا بشکل آدمی پنداشته‌اند و روایتی از رسول خدا نقل کرده‌اند که فرمود (ان الله خلق آدم علی صورته) یعنی خداوند آدم را بشکل خودش خلق کرده (و این جمله عین عبارت تورا است در سفر تکوین).

اما از نظر روایات باید گفت روایات از حد تواتر بیرون است که در میان آنها اطلاقات زیادی هست که تمام این مراسم عزاداری را شامل میشود حتی قمه‌زنی را.

سینه زنی :

می گوید « نوحه های دسته جمعی درست یادآور کورهای کلیسا است » (۱)

البته شعارهای مذهبی در مسیحیت بلکه در هر دین و مذهبی هست همانطوریکه احزاب و گروه های سیاسی نیز تظاهرات دسته جمعی و شعار های عمومی دارند ، و اصولا از ارتکازات اولیه بشر چه قبل از بعثت حضرت رسول اکرم چه بعد از بعثت آن بزرگوار چه در اسلام چه در غیر اسلام اینست که هر حزب و دسته ای که بخواهند مرام و هدف خود در اجتماع ترویج کنند بهمین روش یعنی تظاهرات و شعار دادن دست میزنند .

لذا مذهب شیعه هم که اسلام واقعی و دین فطرت است این امر فطری را مهمل نگذاشته بلکه از همین مسئله در راه پیشرفت مقاصد خود استمداد کرده است .

در جنك ( بدر ) كفار قریش بریاست ابوسفیان شعار میدادند و صدا میزدند ، «أعل هبل . أعل هبل » یعنی بلند باد مقام هبل .

رسول خدا هم دستور داد اصحاب در مقابل كفار ، بشور و هیجان مشغول تظاهرات و شعار دادن بشوند ، و همه با هم با صدای بلند فریاد بکشند : « الله اعلى واجل » یعنی خدا بالاتر و باشکوه تر است ، دوباره كفار قریش صدا بلند کرده گفتند : « ان لنا العزى ولا عزى لكم » یعنی مابت عزى داریم و شما عزى ندارید رسول خدا به اصحاب دستور داد

با جوش و خروش بیشتری جواب دهند « الله مولانا و لامولی لکم »  
یعنی خدا مولای ما است و شما مولی ندارید .

در این قضیه می بینیم رسول خدا صریحاً اصحاب خود را بنظارات  
و شعار دسته جمعی دادن مأمور می سازد ؛ و جواب نظاهرات کفار  
قریش را میدهد ، ولی می ترسم آقای دکتر بر رسول خدا هم اعتراض  
کند که چرا از بت پرستان تقلید می کنی ؟ همانطور اصحاب امیر المؤمنین  
در زمان خلافتش در مقابل اصحاب هایشه و اصحاب معاویه و خوارج  
نظاهرات و شعار داشتند .

خلاصه از عادات و رسوم بشر است که در روز تولد و وفات  
بزرگان و شخصیت های دینی و سیاسی و اجتماعی خود مجالس یاد بود  
نوام با نظاهرات و شعارهای دسته جمعی که همه مربوط به آن شخصیت  
باشد می گیرند ، و احیاناً تصویر و عکس او را در پیش دسته ها بر می دارند  
و یا به تابلوی اسم او را بخط درشت نوشته جلوی دسته می برند ، و  
اشعاری یا قطعاتی درباره معرفی خود او یا معرفی هدف و مرام او در  
تابلو و پارچه نوشته در مناظر عمومی می چسبانند ؛ و همچنین اگر روز  
وفات آن مرد بزرگ باشد پارچه سیاه یا چیز دیگری که علامت عز باشد  
و اگر روز تولد و امثال آن باشد از پارچه های رنگی و مانند آن استفاده  
می کنند چه مسیحی باشند چه یهودی چه مسلمان چه کمونیست .

لذا می بینیم در تمام عالم از مسلمان گرفته تا کمونیست این شعارها  
و این نظاهرات وجود دارد ، حتی کمونیست ها در روز تولد لنین همین  
نظاهرات را با مختصر کم و زیاد عمل می کنند ، و اگر احیاناً بعضی از



خطوط پرچم‌ها نظیرش در پرچم‌های مسیحیان هم پیدا شود! همتی ندارد ولایق شأن یکنفر دانشمند نیست که این همه جار و جنجال بپا کرده وقت عزیز مردم را تلف کند، که چرا آن کاسب بیچاره‌ایکه در زمان شاه عباس مشغول ساختن و فروختن پرچم بود و از این راه قوت لایمونی برای زن و بچه خود پیدا می‌کرد این پرچم‌ها را به این شکل ساخت و اینطور رنگ آمیزی کرد.

چرا نرفت تمام اروپا را بگردد و تمام نقشه‌های پرچم‌های مسیحیان را ببیند، تا اینکه نقشه‌ایکه می‌کشد روی پرچم‌های دوران صفویه در تمام دنیای آنروز و امروز بی نظیر باشد. و حتی نقشه‌ای را انتخاب کند که مسیحیان بعداً هم نظیر آنرا درست نکنند، که بعد از گذشتن چهار صد سال سابق و لاحق بهم مشته شده آقای شریعتی بگوید که نقشه پرچم شیعه از مسیحیت گرفته شده است، بدون توجه به اینکه قضیه بر عکس است.

بیچاره پرچم فروشهای مشهد مقدس که هر نقشه‌ای بکشند یقیناً در یکجای اروپا یا امریکا یا جای دیگر شبیه او پیدا میشود و آنوقت است که همین مطلب پیش پا افتاده بچه گانه یکی از حربه‌های برنده و دلیلهای قاطع آقای شریعتی و حسینیه ارشادها شده با تمام قوا این نقشه‌ها و خطوط بی ارزش پرچمها را که يك کاسب بیچاره اصفهان در زمان صفویه یا يك کاسب بدبخت مشهد در زمان ماکشیده ساعت‌ها در پشت تریبون‌ها و سیله تبلیغات علیه مذهب شیعه قرار داده از این راه فعالیت می‌کنند، و با صفحاتی از کتابهارا بتوضیح و شرح و بسط دادن خصوصیات

این پرچمها سیاه می کنند .

آیا آن کاسب بیچاره که برای يك زندگی بسیط و ساده نقشه های بی اثری می کشد و آنها را بملت مسلمان بقیمت کمی می فروشد عمل ناروایی انجام می دهد ؟ ولی کسانی که برای تأمین ماشین سواری چند صد هزار تومانی و آپارتمان های چنین و چنان و ویلاهای کذائی و و نیشه بریشه شیعه میزنند و شب و روز فعالیت می کنند ، و بتمام صفویه و بمذهب شیعه هجوم می آورند و از آن جاها ئیکه خودشان میدانند اجر و مزد خود را دریافت میدارند ، مردمانی خیر اندیش روشن فکر و دلسوز هستند ؟ ان هذالشیء عجیب .

خلاصه اگر بنابر اینست که آقای دکتر اینطور مطالب مبتذل و بچه گانه را بعنوان تحقیقات و موشکافی و ابتکار در کتابش شرح و بسط دهد ، برای این مثنویها هفتاد من کاغذ لازم بود ، زیرا اکثر عرفیات و عادیات و فطریات ما يك یا چند شريك و یا شبیهی از غیر مسلمانان دارد ، و اصولاً اکثر امور لازمه بشریت است که بین ما و تمام بنی نوع آدم مشترك است اگر بنا باشد آنها را بما ابراد بگیرد ، زندگی بر همه تنك میشود ، زیرا اقلای شیعه نفس که باید بکشد ، در صورتیکه آقایان مسیحیان هم نفس می کشند ، و اگر نفس نکشیم ، می میریم .

در اینجا يك سؤالی هست ، و آن اینست : که چرا پیش از صفویه این شعارها نبود ؟ جواب بسیار واضح است ، زیرا هر حزب و گروهی تا موقعیکه غلبه و نفوذ در اجتماع ندارند نمیتوانند آزادانه تظاهرات کنند ، مخصوصاً اگر حکومت وقت با آن مذهب و حزب مخالف باشد

چنانچه وضع شیعه پیش از صفویه چنین بود .  
زیرا شیعه در اکثر اوقات اعمال فردی خود را طبق مذهب شیعه  
نمیتوانست انجام دهد ، تاچه رسد به اعمال دسته جمعی و شعارهای  
عمومی که بمنزله کودتائی بود علیه حکومت های سنی آن زمان ،  
بنابر این جهت اینکه شیعه پیش از صفویه قادر بر انجام این شعارهای  
مذهبی نبود ، وبعد از صفویه قادر بود همین داشتن و نداشتن آزادی  
است و بس ، و دیگر تمام فلسفه بافیهای آقای دکتر تضییع وقت و نهمت  
ناروا بمذهب شیعه میباشد .

## آیا عزاداری از شعارهای مسیحیت است ؟

« وزیر امور روضه‌خانی و تعزیه داری رفت به اروپای شرقی که در آن هنگام صفویه روابط بسیار نزدیک و مرموز ویژه‌ای با آنها داشتند و درباره مراسم دینی و تشریفات مذهبی آنها تحقیق و مطالعه کرد و بسیاری از آن سنت‌ها و مراسم جمعی مذهبی و نظامرات اجتماعی مسیحیت و برگزاری و نقل مصیبت‌های مسیح و حواریون و شهدای تاریخ مسیحیت و نیز علائم و شعائر و ابزارها و وسائل خاص این مراسم و دکورهای ویژه محافل دینی و کلیسا را اقتباس کرد و به ایران آورد . . . » (۱) سپس در صفحه بعد می‌نویسد « قفل زنی و سینه زنی، زنجیر زنی حتی هم اکنون به همین شکل در لورد سالیانه در روز شهادت مسیح برگزار میشود . . . »

در این چند سطر نویسنده دو مطلب را ادعا می‌کند که بهیچ کدام شاهد و مدرکی ذکر نمی‌کند یکی اینکه این مراسم عزاداری که در میان شیعیان متداول است در میان مسیحیان هم مرسوم و معمول است . دوم اینکه این رسم که در میان شیعه و مسیحیت مشترك است از

---

(۱) تشیع علوی ص ۲۱

مسیحیت به شیعه سرایت کرده نه اینکه مسیحیان از شیعه یاد گرفته باشند یا اینکه هر کدام مستقلاً این شعارهای مذهبی را معمول داشته باشند بدون اینکه یکی از دیگری یاد بگیرد .

راجع بمطلب اول، نویسنده مدعی شد که درلورد سالیازده مراسم زنجیر زنی و قفل زنی و غیر آن معمول است ، ولی نه مدعی شد که خودش دیده و نه اسم آن کسی که مشاهده کرده ذکر کرده ، نه از کتابی یا روزنامه ای نقل کرده ، در صورتیکه اگر ادعای این مرد درست بود، باید در کتابهای زیادی که دربارهٔ عقائد و آداب و رسوم مسیحیت نوشته شده این مطلب را هم متذکر شده باشند ، و اگر متذکر شده اند بهتر بود، نویسنده اسم کتاب و شمارهٔ صفحه را ذکر کند تا مثل بقیه ادعاهایش بی مأخذ و دلیل و مدرک نباشد .

برای تحقیق این مطلب به انجمن مسیحیان مراجعه کرده از آنها این مطلب را تحقیق کردم .

کشیش مأمور کتابفروشی ابتدا وجود چنین رسوم و آدابی را در میان مسیحیان بطور کلی در هر جای دنیا که باشد شدیداً نفی کرد ، سپس دلیل دلپسندی هم برای تأیید این ادعا ذکر کرد ، و آن اینکه :

يك نفر مسیحی معقول نیست برای حضرت مسیح عزاداری کند زیرا مسیحی معتقد است که حضرت مسیح شهید نشده و زنده است سه روز بعد از دفنش از قبر بیرون آمده بسوی آسمان رفت و نقشهٔ یهود در راه کشتن مسیح و از بین بردن او نقش بر آب شد بنابراین مسیحی شاد و خوشحال است ، نه ماتم زده و عزادار .

اصولاً برای یکنفر مسیحی معقول نیست غم و عزاداری مگر اینکه در ظاهر دروغی اظهار مسیحیت بکند .

اما راجع بمطلب دوم دیگر مطالب آقای دکتر عجیب تر است زیرا راجع به مطلب اول ممکن بود بگوئیم خودش در لرد دیده با احبانه خودش در لورد در آن مراسم شرکت کرده یا بعضی از افراد حسینه ارشاد در آن مراسم شرکت کرده اند یا دیده اند لذا مدرکی ذکر نکرده است .

اما راجع به اینکه در زمان صفویه وزارت خانه ای بنام وزارت امور روضه خوانی وجود داشته و وزیر امور روضه خوانی بسوی اروپای شرقی رفته و مراسم آنها را بدقت مطالعه کرده و به ایران آورده و و دیگر ممکن نیست مدرکی غیر کتب تاریخ داشته باشد و در این صورت چه مانعی داشت که اسم آن کتابی که متعرض مسافرت این وزیر و این وزارتخانه و این قصه است ذکر کند .

آیا احتمال می رود که واقعاً در يك كتاب تاريخی این قضیه بوده و آقای دکتر اسم آنرا فراموش کرده بلی در کتاب خزانه خیال آقای دکتر این مطالب برای اولین بار تالیف شده سپس از آن کتاب بر کتاب تشیع علوی استنساخ میشود .

مورخ بزرگ هلال بن محسن کاتب در حدود سنه ۴۰۰ یعنی هزار سال پیش از عصر ما و هفتصد سال پیش از صفویه مینویسد « همانا هادث شیعان کرخ و باب الطاق (۱) بر این جاری شده است که در روز عید غدیر

(۱) کرخ و باب الطاق دو محله شیعه نشین بغداد است .

طاق نصرتها میزنند و پارچه‌های رنگین آویزان می‌کنند و در شب غدیر آتش‌ها روشن می‌کنند، در روز غدیر آتش روشن می‌کنند، طایفه دیگر از مسلمانان که اهل سنت هستند خواستند از برای خود و در محله‌های خود و بازارهای خود در مقابل شعارهای شیعه مثل این اعمال را بجا بیاورند، لذا ادعا کردند که روز هشتم بعد از غدیر روزی است که رسول خدا و ابوبکر با هم در غار بودند، و برای این جهت اهل سنت هم نظیر عملهای شیعه را انجام دادند. و همچنین در مقابل روز عاشورا هشت روز بعد از عاشورا روزی را بعنوان روز وفات مصعب ابن زبیر عاشورا گرفته بشعیان تشبه کردند، و قبر او را در «مسکرة» زیارت کردند در مقابل زیارت قبر حسین در کربلا، و ابتدای شروع اهل سنت به این کارها و تقلیدها از روز غدیر سال ۴۲۲ شروع شد» (۱)

ما از این قصه بچند نکته پی می‌بریم :

۱- اینکه مسئله عزاداری و اقامه بساط عزا و همچنین جشنهای مذهبی با همین تشریفات در زمان آل بویه بوده و از اختراعات صفویه نیست، زیرا کتاب مذکور، نویسنده‌اش يك فرد غیرمسلمان است، و در سده چهارواندی آنرا نوشته از جریانی که خود او مشاهده کرده، و حتی نسخه خطی کتاب هم در کتابخانه‌های شیعه نبوده بلکه در خزانه کتابهای باقی مانده و در کشور سنی نشین مصر بدست سنیان متعصب که مورد اعتماد حسینی‌ها ارشادیه‌ها هستند چاپ شده، چنانچه عین همین مطلب را در ضمن و قایع سده ۴۲۲ در کتاب تاریخ الاسلام و غیر آن نوشته‌اند.

۲- اینکه اهل سنت در هر موردی که ممکن باشد ولو با افتراء و دروغ به عدد لجاجت با ما هستند .

۳- اینکه عزاداری و سایر شعائر شیعه را يك امر معنوی نگه داشته و الا مانند همان شعارهای اهل تسنن بمرور زمان از بین رفته بود .

باز در چند سال بعد نقل می کند که « وزیر جنك، شیعیان كرخ و باب الطاق را از عزاداری و آویزان کردن ... در بازارها در ایام شهادت جلوگیری کرد ، ولی آنها قبول نکردند؛ و همچنین اهل دروازه بصره و دروازه شعیر را از عزاداری ایام قتل مصعب بن زبیر جلوگیری کرد» (۱) اکنون ما به بینیم از نظر عقلی و نقلی چه محذور و اشکالی در این عزاداریها هست ؟ که ما مجبور باشیم اینرا از سوغاتیهای مسیحیت بدانیم . اگر از صمیم اسلام بدانیم چه مانعی دارد ؟ لذا برای روشن شدن مطلب اشکال معروفی که اخیراً پاره ای از افراد در میان عوام شایع کرده اند از قول یکی از نویسندگان نقل و بسجواب آن می پردازیم چون ایرادهای آن نویسنده با مراد و نوشته های آقای دکتر هم موافق است اگر چه از آن شخص انحراف دیگری غیر از همین سخن سراغ نداریم و اینرا هم ظاهراً بدون غرض نوشته است اینك عین اشکال :



## آیا عزاداری مردم را بگناه وادار می کند؟

سؤالی است که غالباً بذهن مردمان عوام می آید ، و اخیراً در گفته ها و نوشته های بعضی هاشنیده و دیده میشود ، توضیح سؤال اینست: که اگر این وعده ها و ثوابها درست باشد مردم همین يك عمل یعنی عزاداری سیدالشهداء علیه السلام را اخذ کرده شانه از زیر تمام تکالیف خالی می کنند ، و در نتیجه تعطیل دین و ترویج بطالت و فسق و فجور لازم می آید. زیرا بگناه مانع مردم از آلوده شدن بگناه ترس از عذاب جهنم است ، اگر بنا باشد گریه و عزاداری و تباکی برای امام حسین ( ع ) سبب آمرزش گناهان باشد ، مردم هر فسق و فجوری را انجام داده با عزاداری؛ گناهان آنها را از بین می برند .

یکی از نویسندگان درپاورقی بحار چاپ جدید درذیل اخباریکه مرحوم مجلسی درباره ثواب گریه بر سیدالشهداء ایراد فرموده مطالبی نوشته که ترجمه قسمتی از آن اینست :

«گروهی نادان گمان بیجا کرده اند، که اطلاق این حدیث ها هر زمان و هر زمینه ای را شامل است ، در نتیجه این ادعا برخی دیگر از این

روایات را از اصل منکر شده‌اند ، این گروه گفته‌اند ، اگر این روایات درست باشد ؛ مذهب از بیخ و بن کنده می‌شود ، و باعث میشود احکام و واجبات و امانده ، نماز و روزه ترك شود ، چنانچه می‌بینیم ، عده‌ای فساق و فجارد در مقام ارتکاب گناهان و آلوده شدن به جرائم ، دوستی و ولایت امام حسین و گریه بر آن بزرگوار را پشتوانه خود قرار میدهند ، بدون اینکه از ستمکاری و گمراهی و کجروی خود دست بردارند .

بنابراین ، این گونه حدیث‌ها جز یکمشت جعلیات و دروغ پردازی های غالی‌ها نیست ، که متأسفانه برای ترویج مرام فاسد خود آنها را در میان احادیث اهل بیت داخل کرده‌اند ؛ چون در مسلك غالی‌ها ولایت اهل بیت عبارت از آنست که انسان فقط آنها را دوست بدارد ، بدون اینکه در زیر سایه سلطنت آنها داخل شود ، و امرونی آنها را فرمانبرداری کند ، چنانچه معنی صحیح ولایت اقتضا می‌کند ...» (۱)

سپس در نظر خود خواسته است از این اشکال جواب دهد ، که در واقع عذر بدتر از گناه است و مابعداً جوابهای او را متعرض میشویم ، اکنون جواب صحیح این اشکال را متعرض شویم .

### جواب نقضی :

اولاً این اشکال اختصاص بمحل بحث ما ندارد ، در چند مورد دیگر هم از مسائلی که ایراد کننده آنها را منکر نیست عین همین ایراد وارد است .

۱ - قرآن مجید در آیات متعددی اصل توبه را مورد تصدیق و

امضای خود قرار میدهد ؛ و متکلمین شیعه هم بدون خلاف آنرا تصدیق کرده‌اند، و روایات هم از پیغمبر اکرم و ائمه اطهار بطور متواتر رسیده است. ولی بعضی از زنادقه درباره توبه ایراد کرده‌اند ، که توبه مسبب وادار کردن بمعصیت است ، زیرا اگر بنا باشد هر کسی بداند که بواسطه توبه گناهانش آمرزیده خواهد شد ، گناهان و معصیت در نظر او آسان میشود ، زیرا به امید توبه با کمال خاطر جمعی مشغول معصیت میشود. ۲- بعضی دیگر از معتزله درباره شفاعت همین اشکال را کرده‌اند، که اگر مردم بدانند انبیا و اولیا شفاعت خواهند کرد ، در گناه و معصیت جری می‌شوند ، و با خاطر جمعی معصیت می‌کنند، و این اغراء بمعصیت و قبیح است ، در نتیجه این مغالطه، شفاعت را منکر شده‌اند .

۳- بازیکی از عقائد مسلمة شیعه بلکه اکثر مسلمانان غیر از معتزله بغداد اعتقاد بعفو و بخشايندگی خدا است . حتی نسبت بگناهکارانی که مورد توبه و شفاعت نباشند ؛ چنانچه مرحوم علامه در شرح تجرید فرموده است . ( ۱ ) البته این شبهه ( اغراء بمعصیت ) درباره توبه و شفاعت و عفو خدا قویتر است از محل بحث ما .

زیرا در اینها بدون اینکه از بنده عملی سر بزنند خداوند می‌آمرزد ولی در باب ثواب گریه و عزاداری زیارت سید الشهداء مکلف بالاخره عملی انجام میدهد ، زیرا گریه و زیارت و نشستن در مجلس عزاء و امثال اینها کارهای کوچکی نیست، مخصوصاً نسبت ببعضی افراد ، بنابراین مانند اینست که متاعی را که در نظر مردم كوچك است خدای عالم بقیمت

گرانی بخرد، ولی در باب توبه و شفاعت و عفو خدا جز يك عطای مجانی و بلاهوض چیزی نیست، و اگر کسی زیارت و عزاداری را بخاطر اغراض بگناه بودن منکر باشد توبه و شفاعت و عفو خدا را بطریق اولی منکر خواهد بود.

۴- در باره پاره‌ای از اعمال دینی ثوابهایی وارد شده است که روی مبنای صاحب اشکال باید تمام آن روایات را رد کرد، و مابعد عنوان نمونه سه روایت درباره نماز نقل می کنیم.

الف - هر کسی که خداوند از او يك نماز قبول کند دیگر هرگز او را عذاب نمی کند؛ و هر کسی که خدا يك حسنه از او بپذیرد عذابش نمی کند. (۱)

ب - نمازستون دین است اگر قبول شده‌ه اعمال قبول میشود. (۲)

ج - يك نماز واجب از هزار حج افضل است. (۳)

د - خداوند برای دور کعبت نماز مستحب بنده را داخل بهشت می کند (۴)

البته روایات این قبیل صد برابر ثواب است مراجعه شود بکتاب وسائل و ثواب الاعمال و کافی.

جواب حلی: اینست که وعده‌ها و ثوابهایی که برای عزاداری سیدالشهداء علیه السلام ذکر شده است؛ آیا واقعاً در نظر عقل سبب گمراهی و وادار کننده مردم بمعصیت و گناه است، یا اینکه مردم خود برای فسق و فجور و سایر معاصی خود دنبال بهانه و عذری می گردند، و عزاداری را

بهانه می گیرند .

بعبارت ساده تردرپیش عقل و وجدان و خدا هم عزاداری را سبب وادار کردن بمعصیت می بینند ، یا مغالطه ایست که در مقابل مردم و طبق هوای نفس برای خود تراشیده اند ؟

شکی نیست هر ثوابی که برای عزاداری و زیارت سیدالشهداء ذکر شده ، نظیر آن هم برای نماز و روزه و زکوة و صدقات مستحب و اذکار و فضائل اخلاقی و خلاصه تمام افعال واجبه و مستحبه با مختصر کم و زیادی در اخبار وارد شده مخصوصاً مسئله « آمرزش گناهان » که کمتر عملی از اعمال خیریه واجب یا مستحب هست که درباره آن وعده آمرزش گناه داده نشده باشد ، و در نتیجه اشکالیکه آقایان خیال کرده اند درباره روایات عزاداری و زیارت سیدالشهداء لازم می آید ؛ اشکالی عمومی خواهد بود ، که اگر صحیح باشد ، نمود بالله انسان باید در اصل دین شبهه کند .

اکنون بیاری خدا عرض می کنیم : عزاداری در چه حالی سبب وادار کردن بگناه میشود ؟ در حال گناه و معصیت ، یا در حال عزاداری و زیارت ؟

اگر در حال اشتغال بگناه ، عزاداری سیدالشهداء را تکیه گاه خود قرار دهد ، یا عزاداری هائیکه قبلاً انجام داده او را مغرور می کند ، و او به انکال آن عزاداری ها از خطر و عذاب گناه خاطر جمع شده اقدام بمعصیت کند ، این خاطر جمعی از نظر عقل محکوم است .

زیرا اولاً هر عملی که انسان آن را بزرگ به بیند ، و خود را در مقابل آن عمل مستحق پاداش بدون شبهه بداند ، و خلاصه به آن عمل مغرور شود؛ آن عمل مورد قبول نیست، البته این سخن منافاة ندارد با اینکه انسان باید عزاداری سیدالشهداء را بطور کلی بزرگ و منشأ آثار بداند، زیرا بر فرض کلی عمل بسیار مهم است ، اما از کجا معلوم که این فرد عمل که از من سرزده است هم صحیح باشد ، زیرا خداوند عالمیان می فرماید : «انما یتقبل الله من المتقین» (۱) همانا خداوند فقط از پرهیز کاران می پذیرد؛ و پرهیز کار کسی است که در حال ترس و هراس باشد ؛ یعنی نسبت به اعمال نیک خود مغرور نباشد .

اما کسی که عمل خود را سبب ایمنی و غرور خود قرار داده ، و بدون ترس مشغول گناه شده باشد ، چنین کسی از پرهیز کاران «متقین» نیست ، و بمقتضای حکم آیه و عقل اصلاً عملش قبول نیست تا اینکه سبب آموزش باشد .

از جهت دیگر غرور این شخص و بخاطر جمعی گناه کردنش منافاة دارد با آیه شریفه «افأمنوا مکر الله فلا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون» یعنی آیا اینها از فریب دادن خدا در امان هستند ؟ در صورتیکه از مکر خدا آسوده خاطر نمیشود مگر گروه زیانکاران .

می بینیم در این آیه شریفه امن از مکر خدا بزیانکاران منحصر شده است، لازمه اش اینست که هر کس دارای این صفت باشد زیانکار خواهد بود ؛ یعنی عزاداری و سایر اعمالش بجای سود زیان می آورد .

اینها همه راجع به اینکه عزاداریهایی که قبلاً انجام داده او را مغرور کند.

و اما اگر به امید عزاداریهای بعدی که قصد دارد انجام دهد از خطرو عذاب گناه خود را خاطر جمع نگه دارد یعنی معصیت کند به امید اینکه در آینده عزاداری می کنم؛ این ازدو جهت خلاف حکم عقل است.

یکی اینکه مصداق آیه امن از مکر خدا است، که شرحش گذشت. دوم اینکه خسارت نقدی یقین کرده؛ به امید اینکه در آینده احتمالاً ربح خواهد کرد؛ مانند کسیکه به اختیار خود را مریض کند، یا جراحت وارد کند؛ به امید اینکه دکتر و جراح او را شفا می بخشند همچنین در محل کلام هم اصل توفیق یافتن این شخص به عزاداری معلوم نیست، و هم قبول شدن عزاداریش اینها همه راجع باینکه در حال معصیت و گناه خاطر جمعی و تکیه کردن بعزاداریهای گذشته و آینده درست نیست.

و اما در حال عزاداری اگر مغرور شود؛ و بگوید: به به چه عمل مهمی انجام میدهم، و در نتیجه آن هر عمل زشت و فسق و فجوری که انجام داده ام یا بعداً انجام خواهم داد بخشیده شده و من درباره اعمال خود از طرف شارع مقدس آزاد هستم.

چنین بنده ای نقد عزاداری خود را باطل می کند، زیرا عجب و غرور مبطل عمل است، علاوه بر آن هر عمل خیری که آنرا بخاطر رسیدن بیک معصیتی انجام دهند و باصطلاح علماء (مقدمه حرام) قرار دهند و

قصده مقدمات هم بکنند باطل و حرام است ؛ بنابراین عزاداری این شخص نه فقط باعث آمرزش گناهان گذشته و آینده نیست، بلکه خود يك گناه بزرگی محسوب است.

بنابراین روایات و اخبار عزاداری نسبت بکسیکه عزاداری را وسیله خاطر جمعی خود قرارداد شامل نمیشود ، و منحصر است بکسیکه از عذاب خدا می ترسد و اگر معصیتی از او سر میزند از عواقب شوم آن هراسان است چنانچه آیه شریفه می فرماید «والذین اذا فعلوا فاحشة اوظلموا انفسهم ذكروا لله فاستغفروا الذنوبهم و من يغفر الذنوب الا الله و لم يصروا على ما فعلوا وهم يعلمون » (۱).

آنکسانیکه هر گاه عمل زشتی بجا آورند یا بنفس خود ستم نمودند؛ خدا را یاد می کنند ، پس نسبت بگناهان خود طلب آمرزش می نمایند و غیر از خدا کیست که گناهان را ببامرزد ، و آنها بر کارهای بد اصرار نمی ورزند .

البته نسبت به این قبیل گنهکاران عزاداری سیدالشهداء مایه امیدواری و سبب تشویق در عمل است .

۲ - طریقه دیگری که برای جواب از این شبهه ممکن است پیش بگیریم اینست که می بینیم در نظر روانشناسان و دانشمندان تعلیم و تربیت روش تشویق و ایجاد امید ، بیش از تهدید و ناامیدی در جدیت و عمل فرد و اجتماع مدخلیت دارد ، یعنی اگر ما صد نفر را گرد مدرسه رامثلا از راه جایزه دادن وامثال آن از راه تشویق وادار بعمل کنیم ،



و صد نفر دیگر را از راه ترسانیدن و تهدید بدرس واداریم ، خواهیم دید  
از آن صد نفر یک که باتشویق درس می خوانند هشتاد نفرشان باجدیت درس  
می خوانند ، و از صد نفر تهدید شده شصت نفرشان .

باز در میان افراد تشویق شدگان ممکن است از صد نفر بیست  
نفرشان کسانی باشند که بود و نبود تشویق در حال آنها تأثیری نداشته  
باشد، یعنی آنها بدون تشویق هم اهل جدیت باشند و بیست نفرشان برعکس  
در هر صورت اهل جدیت نباشند چه تشویق باشد چه نباشد ، باقی می ماند  
شصت نفر که بواسطه تشویق بجدیت و فعالیت مشغول شده اند .

و اما از آن صد نفر یک که از راه تهدید بتعلیم و تربیت آنها پرداخته ایم  
چهل نفر همانطوریکه گفتیم تهدید و ترك تهدید در آنها اثری نداشته است  
ولی از آن شصت نفر باقی مانده اگر عده ای سبب تهدید اهل عمل  
بشوند عده زیادیتری بسبب روح یأس و عقدۀ حقارت ناشی از تهدید از  
پای درمی آیند چنانچه دانشمندان بزرگ دنیای امروز بر این مطلب  
اتفاق دارند .

بنابر این خدای حکیم و یا پیامبران گرام و اولیای عظامش بی  
جهت نیست که بقدر امکان از راه تشویق و امیدواری و مبارزه با یأس و  
ناامیدی مردم را بسوی شریعت الهی دعوت کرده اند نه با تهدید و نومیدی  
خلاصه بیشتر از راه وعده های دلخوش کننده مردم را دعوت فرموده اند  
نه از طریق وعیدهای یأس آور .

آیا عزاداری گنهکاران ثواب دارد ؟

در اینجا دو احتمال هم وجود دارد که هر دو را نویسنده مذکور

متعرض شده است (۱) و ما باید جواب دهیم .

**احتمال اول:** اینکه این روایات شامل فساق و فجار و خلاصه افراد گنهکار و معصیت کار نباشد ، بلکه تمام این وعده ها و ثوابها مخصوص افرادی باشد که صد در صد با بقدر امکان بفرمایشات ائمه اطهار و احکام دین مبین اسلام عمل می کنند ؛ و در نتیجه یا اصلاً گناه ندارند ، یا بقدری کم گناهند که در حکم بی گناه محسوبند ، و تمام عموماً تئیکه در باره عزاداری و زیارت سیدالشهداء وارد شده تخصیص میزنیم باین دو گروه ، و افراد معصیت کار مخصوصاً کسانی که گناه کبیره بجا آورده اند از عموم این روایات بیرون می کنیم .

دلیلی که از عبارت آقای مصحح برای استنشاء به این مدعی استخراج می شود دو جهت است :

۱ - همان مسئله اغراء بگناه و از بین رفتن احکام شریعت بسبب اعتماد مردم بعزاداری و زیارت و شفاعت سیدالشهداء (ع) است ، که جوابش گذشت و در اینجا برای توضیح بیشتر عرض می کنیم .

### عموم روایات عزاداری

دلیل برای تخصیص زدن این روایات و بیرون کردن گنهکاران از عموم آنها وجود ندارد همانطوریکه عموماً سایر عبادات و اعمال دینی شامل گنهکاران هست مثلاً روزه و نماز و حج و خمس و زکوة و جهاد و سایر وظائف دینی از شخص معصیت کار صحیح و قبول است مگر معصیت های معینی که در شرع مقدس دلیل وارد شده است به اینکه آنها مانع صحت یا قبول عمل است یا سبب احباط .

توضیح آنکه مدخلیت داشتن چیزی در عمل یا عبادتی چند قسم است  
 ۱- این که شرط صحت آن باشد مثل وضو نسبت بنماز که بدون  
 آن نماز باطل است و مانند معرفت و محبت بحق آل محمد ( ص ) که  
 شرط صحت عزاداری است و لذا اشگی که از چشم عمر ابن سعد بیرون  
 آمد سبب آمرزش گناهان او نمیشود و از عموم این روایات بیرون است  
 همانطوریکه نمازی وضو از عموم روایات نماز خارج است .

۲- اینکه عملی مانع صحت باشد یعنی نبودن آن در نماز معتبر  
 باشد مانند قهقهه که ترک آن لازم و وجود آن مانع صحت نماز است و  
 در محل کلام ؛ مانند ساز و آواز که در بعضی شهرها با عزاداری توأم  
 میشود ؛ یا مخلوط شدن زن و مرد بهم بطور نامشروع یا غنا و صدای  
 خلاف شرع بر آوردن که اینها مانع صحت است .

۳- اینکه عملی شرط قبول باشد یعنی بدون آن عمل صحیح  
 باشد ولی مورد قبول واقع نشود ؛ چنانچه شرط قبولی نماز توجه قلبی  
 بخدا و اقبال دل و خضوع و خشوع است ، و در باره عزاداری شرط  
 عزاداری رعایت احترام امام و همچنین علاقمندی بجانشین آن بزرگوار  
 میباشد و بدون آن عزاداری قبول نیست .

۴- مانع قبول چنانچه در روایات هست که نماز شرابخوار و عاق  
 والدین و و قبول نیست ، و در باره عزاداری مانند عزاداری هائیکه توأم با  
 يك ترویج باطلی باشد مثل اینکه در کاخ ظالمی یا بقصد ترویج مرام  
 فاسدی انجام گیرد ، این چهار جهت برای حدوث و وجود پیدا کردن

عمل صحیح و مقبول لازم است، اما بقاء عمل توقف بیک جهت دیگر دارد .

۵- جهاتیکه سبب از بین رفتن و سقوط اثر (احباط) عمل صحیح و مقبول میباشد مانند بدعت گذاشتن در دین یا ترویج بدعت کردن و مانند عجب و تفاخر، اذیت کردن امام زمان یا نایب حقیقی آن بزرگوار از مراجع البته « احباط کلی » یعنی اینکه صادر شدن هر معصیتی چه کوچک چه بزرگ سبب از بین رفتن تمام اعمال گذشته انسان باشد، بعقیده مایعیه ها باطل است ، بلکه غیر از معتزله هیچیک از فرق اسلامی معتقد نیستند ، اما نسبت به پاره ای از گناهان که دلیل خاصی دلالت کرده است ما آنها را سبب حبط و از بین رفتن تمام یا بعض اعمال میدانیم .

مثلا عجب و تفاخر مخصوص آن عملیکه انسان درباره آن عجب پیدا کرده آنرا احباط می کند ، ولی دشمنی آل محمد . بدعت و ترویج بدعت تمام اعمال را از بین میبرد چنانچه در تفسیر آیه شریفه «و قدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباءا منثورا» (۱) رو آوردیم بسوی آنچه بجا آورده بودند از عمل نیک ، پس همه را مانند خرده گاههای پراکنده شده در هوا قرار دادیم و همچنین آیات دیگر احباط . و رسول خدا فرمود ایاکم ان ترسلوا الیها نارا فتحرقوها یعنی بنیاد بسوی ثواب اعمال خود آتش بفرستید و آنها را بسوزانید البته گناهانیکه سبب احباط هستند در سایر اعمال نسبت به عزاداری هم سبب احباط هستند.

نتیجه بحث :

اکنون باید دانست که شرائط صحت و قبول و همچنین موانع

صحت و قبول و هکذا اموریکه سبب احباط هستند در سایر معاصی غالباً همان امور نسبت بعزاداری هم یا شرط یا مانع یا سبب احباط هستند، و آنها چند گناه بیش نیست که قبلاً به بعضی از آنها اشاره شد.

اما اینکه نویسنده محترم خیال کرده بود که بطور کلی یا غالبی معصیت کارها از عموم روایات بیرون است هیچ دلیلی بر تخصیص روایات وجود ندارد. بلکه خلاف صریح روایات است، زیرا مهمترین اثریکه در روایات برای عزاداری ذکر شده همانا آمرزش گناهان است، اگر بنا باشد روایات شامل گنهکار و معصیت کار نباشد تناقض لازم می آید زیرا معنی روایات این میشود: هر کس برای سیدالشهداء عزاداری کند خداوند عالمیان گناهان او را می آمرزد؛ ولی این وعده مخصوص کسانیست که گناه نکرده باشند. پرواضح است که صدور چنین سخنی از هیچ عاقلی ممکن نیست، زیرا کسیکه گناه ندارد، احتیاجی به آمرزش ندارد.

لذا اکثر روایات موردش افراد گنهکار بلکه پر گناه است چنانچه در بعضی از روایات هست که اگرچه گناهانش بعدد کف دریاها باشد، و همین روایات دلیل است بر اینکه: نه گناه نکردن شرط صحت یا قبول است، نه گناه کردن مانع است، نه گناه سبب حبط و از بین رفتن عزاداری میباشد.

### معنی ولایت چیست؟

۲- دلیل دوم برای تخصیص عموم روایات که شامل معصیت-

کارها نباشد اینست که معنی ولایت بعقیده ما شیعیان پیروی کردن از ائمه اطهار است در گفتار و رفتار و بعقیده غالی ها محبت خالی از عمل بنا بر این ما باید اوامر و نواهی ائمه اطهار و دستورات آنها را عمل کنیم نه اینکه عزاداری و نوحه گری و زیارت کنیم .

### جواب :

ولی این سخن مثل اینست که کسی بگوید بندگی خدا اینست که اوامر و دستورات او را عملی کنی نه اینکه نماز و روزه و حج و زکوة و جهاد بجا بیاوری .

منشأ مغالطه بسیار واضح است ، زیرا همین نماز و روزه را هم خداوند امر فرموده ، و دستورات خدا جز این اعمال چیز دیگری نیست همچنین درباره عزاداری باید گفت همین گریه و نوحه گری را هم ائمه اطهار امر فرموده اند ، و از اهم دستورات دین است ، نه اینکه شیعه از خود اختراع کرده باشند .

این خلاصه جواب از احتمال اول آقای مصحح و از دلایلی آن.

### آیا روایات عزاداری بزمان ائمه (ع) مخصوص است ؟

احتمال دوم : اینکه این روایات مخصوص زمان حضور ائمه اطهار (ع) باشد و در زمان فعلی که زمان غیبت است هیچکدام از آن ثوابها وجود نداشته باشد بلکه ممکن است معصیت هم باشد برای اینکه :  
اولا در زمان ائمه اطهار (ع) بردن نام حسین و عزاداری آنحضرت و همچنین سایر شعار های مذهبی شیعی شدیداً مورد تعقیب و مجازاة بود و بقول نویسنده دهر کسی را پیدا می کردند که مشغول عزاداری

بود ، اورا گرفته یادر بدرش میساختند یامی کشتند یاخانه‌اش را خراب می کردند » (۱) ومعلوم است در مقابل این رفتار عزاداری و زیارت امام حسین جهاد وجان نثاری است ، و معقول است که این همه ثواب داشته باشد ، اما درزمانیکه جنگ وستیزه‌ای درکار نیست بین اهل بیت و دشمنان آنها ، وعزاداری سیدالشهدا وزیارتش بجای زحمت وازجان گذشتگی احترام وانعام وپول وچای وقهوه وغیر اینها نتیجه میدهد وزیارت آن حضرت بجای زحمت رحمت بارمی آورد وعوض خسارت سود وکار آسان بلکه لذت بخشی است در این زمینه عقلا قبیح است خداوند ثواب جهاد یابالانرا از جهاد برای عزاداری بدهد .

وثانیا : « این روایات در زمانی صادر شده است که در آن هنگام یاد امام حسین (ع) و گریه بر آنحضرت ، و زیارت ، و عزاداری و شعر خواندن درباره آن بزرگوار انکار منکر بود وجهاد در راه خدا وستیزه کردن بادشمنان خدا یعنی بنی امیه ستمکار بی انصاف بود وخراب کردن پایه آنان وتقبیح ومتنفر کردن مردم از سیره آنها بود که سیره‌ای بود منکر ومخالف قرآن وپیغمبر .

واما در زمان ماعزاداری جنبه نهی از منکر و امر بمعروف ندارد لذا ثوابهای یادشده در روایات هم در زمان ماصحیح نیست .  
این خلاصه استدلال نویسنده باتوضیح خودما . ولی باید به بینیم بنای این اعتراضات روی اصول وقواعد دین اسلام ومذهب شیعه درست است یا نه .

### جواب نقضی :

ابتدا چند مورد از مواردیکه درباره اعمال سهل و بی زحمت یا کم زحمت بالنت بخش، وعده های مهم و پرتوایی داده شده است ذکر می کنیم سپس بجواب حلی می پردازیم .

۱ - هیچ مؤمنی ذکر « لا اله الا الله » نمی گوید مگر اینکه هر چند در نامه عملش گناه باشد پاک میشود (۱)

۲ - خداوند بهشت را واجب کرده است بر جوانی که زیاد در آئینه نگاه کند و خدا را حمد کند (۲)

۳ - هر کس روز پنجشنبه و شب جمعه مسجد را جارو کند و خاکروبش را بیرون برداگر چه بقدری باشد که در چشم پاشیده میشود خداوند گناهان او را می آمرزد (۳) .

۴ - هر گاه مؤمنی بابرادر مؤمنش مصافحه کند گناهان آنها می ریزد چنانکه بادتند بر گهای درختان را می ریزد . (۴)

۵ - هر کس به برادر مؤمنش سلام کند ، بدون غرض دنیوی بهشت بر او واجب میشود ، و از آتش جهنم و غضب خدا در امان باشد . (۵)

### جواب حلی :

در مقام حل این شبهه باید گفت : شکی نیست که اصل در احکام شرع دوام و استمرار است چه از سنخ واجبات و محرمات باشد ،

(۱) ثواب الاعمال ص ۲

(۲) و (۳) ثواب الاعمال ص ۲۴ ص ۲۸

(۴) و (۵) ثواب الاعمال چاپ کتابخانه صدوق ص ۲۲۳ و ص ۲۰۵



چه از سنخ مستحبات و مکروهات و شعائر مذهبی ؛ چه در کتاب خدا باشد ، چه در روایات رسول خدا و اولاد طیبین و طاهرینش ، حکم موقت و مخصوص يك زمان خلاف مبنای قانونگذاری است ؛ البته نمی‌گوییم از این قبیل احکام وجود ندارد غرض اینست که برخلاف اصل است ، یعنی اگر درباره حکمی از احکام غرض امام موقت و محدود بزمان خودش باشد ؛ باید آنرا تصریح فرماید ، والا سکوت از تعیین مدت حکم بمعنی دائمی بودن آن میباشد ؛ و مامی بینیم در روایات عزاداری و زیارت امام حسین با این همه زیادی ، اسمی از تعیین وقت نیست ، که مثلاً تا صد سال عزاداری این ثوابها را دارد ، یا تا زمان غیبت صغری یا تا نهایت از بین رفتن خلفای عباسی . و هکذا .

و همین ذکر نکردن ، علامت استمرار و همیشگی بودن حکم است . بلکه روایات با کمال صراحت ، همان سوختن دل ، و محزون شدن ، و گریه کردن ؛ و شعر خواندن و امثال اینها را بدون هیچ قید و شرطی - غیر از آن قید و شرطهایی که قبلاً توضیح دادیم - وسیله رسیدن به آن ثوابها قرار داده است .

قرینه استمرار : بلکه میتوان گفت قرینه عقلیه داریم براینکه این روایات نسبت بهر زمان و هر مکانی عمومیت دارد ، زیرا این روایات از اول زمان صدورش از ائمه اطهار (ع) مورد عمل شیعه بوده و بدون قید و شرط قلمی شده است ، و لذا عزاداری سیدالشهداء در تمام زمانها امری شایع و عمومی بوده ؛ مخصوصاً از زمان امام رضا (ع) بعد شایعتر و عمومی‌تر شده است .

و این سیره در برابر چشمان ائمه اطهار و مورد توجه و امضای آن بزرگواران بود؛ اگر این روایات قید و شرطی داشت باید بیان فرموده باشند، و اگر فرموده بودند حتماً به ما رسیده بود چون مسئله يك مسئله زنده و مورد نیاز و مبتلی به تمام شیعیان بوده و همین موارد است که گویند «لو كان لبان» اگر بود آشکار بود.

روی همین سبب روایات عزاداری و زیارت بطور تواتر رسیده و برای امام (ع) که کارش باید حکیمانه باشد زشت است که روایات مطلقه را بطور تواتر ابلاغ کند، و حتی در يك روایت هم تصریح نکند که مثلاً این عزاداری مشروط به این شرط است یا محدود بفلان زمان، روی همین اساس هیچ عاقلی باور نمی کند که این روایات بزمان حضور ائمه اطهار مخصوص باشد اینها همه راجع بقریه لفظیه.

### جواب از دلیل عقلی

و اما جواب از قریه عقلیه اش که: استبعاد کرد خداوند عالم این همه ثواب را برای کار سهل و بی مشقتی مانند عزاداری و زیارت قرار داده باشد.

ما عرض می کنیم: زیادی و کمی ثواب بمحبوبیت آن در نظر خداوند بستگی دارد نه به مشقت و زحمت و معنی قول عوام که گویند بهشت را به بها، نمی دهند به بهانه می دهند همین است، لذا ممکن است عملی اصلاً مشقت و زحمت نداشته باشد، بلکه لذت هم داشته باشد و در عین حال ثوابهای زیادی داشته باشد چنانچه قسمتی از آنها قبلاً گذشت. مثلاً روی مبنای مشقت باید نماز از اکثر عبادات ثوابش کمتر

باشد در صورتیکه چنین نیست. و این مطلب موافق حکم عقل و عقلا هم هست زیرا عقل و عقلا اجرت و مزد عمل را با مصالح و فوائد و نتیجه‌های آن مقایسه می‌کنند، نه با زحمت آن، لذا می‌بینیم عمال و کناس زحمتش بسیار زیاد است؛ و مزدش ناچیز، و برعکس مهندسی و دکتری و مناصب مهم دولتی زحمتشان کم و اجرشان زیاد است. اصولاً ممکن است بگوئیم اجریکه خداوند بگریه کنندگان سیدالشهداء می‌دهد در مقابل رنج و مشقتی است که خود آن بزرگوار متحمل شده است، نه در مقابل مشقت خود آنها است، و این نکته از روایات هم استفاده میشود.

و اینکه گفت در زمان ائمه اطهار عزاداری بمنزله جهاد بود الخ عرض می‌کنم بقدری که من تتبع کردم برای نمونه يك روايت هم ندیدم که در آن اشاره شده باشد بمسئله جهادیکه این نویسنده مدعی شده است؛ با اینکه در اکثر اعمالیکه از جهت زیادی مشقت ثوابش زیاد است ائمه اطهار علیهم السلام تشبیه بجهاد کرده‌اند.

مثلاً در باره طلب علم هست که طالب علم مثل کسی است که در راه خدا جهاد کند، چون تحصیل علوم دینی همیشه مشقت داشته‌است. درباره زنی که شوهرش بازن دیگری ازدواج میکند، در روایت هست که اگر صبر کند ثواب جهاد به او میدهند، و همچنین سایر مواردیکه زیادی ثواب برای زیادی مشقت بوده می‌بینیم در تمام آنها تشبیه بجهاد شده است.

اما در روایات مربوط بگریه سیدالشهداء تشبیه بجهاد یا ثواب

جهاد ذکر نشده است ، تا از آن استفاده کنیم که این ثوابها بخاطر مشقت و درمورد آنست .

### جواب مختصر و مفید

ولی اگر بخواهیم دقت بیشتر بکنیم می بینیم عزاداری سید الشهداء بافی نفسه عمل نیک است یا نه ؟ اگر عزاداری امام حسین علیه السلام با قطع نظر از اذیت های بنی امیه عمل نیک و محبوب درگاه خدا باشد ، نتیجه اش این میشود که اصل ثواب در تمام زمان ها ثابت ؛ و در زمان بنی امیه مقدار ثواب بیشتر باشد ، بخاطر اینکه « افضل الاعمال احمرها » برترین عمل های نیک سخت ترین آنها است . و اگر خود عزاداری فی حد نفسه هیچ ثوابی نداشته باشد و عمل نیک محسوب نشود ممکن نیست اذیت و مؤاخذة بنی امیه و قدغن کردن آنها سبب شود که در خصوص زمان آنها عزاداری عبادت گردد .

لذا هیچ کاربرد یا مباحی بخاطر جلوگیری ستمکار یا کافری عبادت نمی شود ؛ و الا باید دزدی و قمار و سایر محرمانیکه بنی امیه ظاهراً با آنها مخالفت می کردند و از آن جلوگیری می نمودند ، در زمان آنها جزء عبادات محسوب شود و حال آنکه چنین نیست ، پس درباره عزاداری هم نمیتوان گفت که : ثوابها و نتیجه هایش مخصوص زمان بنی امیه و امثال آن باشد .

جواب از دلیل سوم : اما اینکه گفت عزاداری در آن زمان مصداق نهی از منکر و اعتراض بر سيرة کافرة بنی امیه بود و فعلاً چنین نیست از عجایب است . زیرا کدام منکری در زمان ائمة اطهار بود که در زمان ما

چند برابر آن نباشد، وائمه اطهار که شیعیان خود را بعزاداری سیدالشهداء (ع) تشویق فرموده اند بخاطر این بود که شیعیان هدف امام حسین و اعمال او را تعقیب و از اعمال دشمنان او برکنار باشند .

شاید روی همین جهت است که دستگاههای سیاسی وهابیت اخیراً بفکر برچیدن این بساط از محیط شیعه افتاده ، و باتحریک عده ای از زبانها و قلم های مزدور، و سرازیر کردن ریالها و دلارها، بصدد تضعیف این حقیقت برآمده است .

### «کلام آیه الله امینی»

آیه الله امینی نقل می کند که روزی رسول خدا ﷺ به ابوهریره فرمود برو از طرف من هر کس را ملاقات کردی و دیدی از روی یقین شهادت میدهد به (لااله الا الله) او را به بهشت مرده بده ، اتفاقاً ابوهریره اول کسی که ملاقات کرد عمر ابن خطاب بود، این فرمایش پیغمبر اکرم (ص) را به او گفت ، عمر بر آشت چنان برسینه ابوهریره زد که به پشت افتاد ، و گفت بسوی رسول خدا برگرد ، وقتی که رسول خدا از عمر سبب این عمل را پرسید ، عمر سؤال کرد یا رسول الله آیا تو ابوهریره را با آن بشارت فرستاده بودی که هر کس شهادت دهد به لااله الا الله بهشت بر او واجب میشود ، رسول خدا فرمود بلی من گفتم .

عمر عرض کرد : این کار را نکن ، من می ترسم مردم به این وعده دلگرم شوند و عمل را رها کنند ؛ مردم را بگذار بحال خود تا عمل کنند ، رسول خدا چون این جسارت شنید ، بر آشت و فرمود (مه یا عمر)

یعنی خفه شوای عمر.

آیه الله آقای امینی بعد از نقل این شبهه در جواب عمر می فرماید :  
«مژده بهشت بمؤمنین دادن کار پیغمبر است کاریکه قرآن و سنت و اجماع و عقل بدون هیچ تردیدی برای اوقائل است ، و از اوصاف یا اسمهای پیغمبر بشیر و مبشر است و اگر مژده بهشت بمردم دادن مردم را از عمل باز میداشت رسول خدا و قرآن مردم را بچیزی بشارت نمیدادند ، در صورتی که قرآن می فرماید ( وبشر المؤمنین بان لهم من الله فضلا کبیراً ) (۱)  
مؤمنان را مژده بده به اینکه مرآتان را از جانب خدا تفضل بزرگی است » (۲)

باز عین همین شبهه را از خلیفه دوم نقل کرده اند درباره جلو گیری از «حی علی خیر العمل» یعنی بشتاب به بهترین عمل ها ، آنرا تبدیل کرده به (الصلوة خیر من النوم) یعنی نماز از خواب بهتر است . وقتی سبیش را پرسیدند ، گفت می ترسم مردم جهاد را ترک کرده بنماز اکتفا کنند . اصولاً این منطق و طرز فکر خیلی مبتذل و عامیانه است ، اگر چه نویسنده بخيال خود تحقیقی کرده ، مثلاً تارك الصلوة ها می گویند : با نماز خواندن که نیست حقوق مردم مهم است ؛ ریش گذاشتن چه فایده ای دارد ؛ مهم عمل است مکه رفتن چیزی نیست ، ربا نخوردن مهم است خلاصه لزوم يك ناحیه از شرع را دلیل نفی ناحیه دیگر ، و اثبات شیء را دلیل

(۱) احزاب ۲۷

(۲) الفدیج ۶ ص ۱۷۶

نفی ماعدای آن می گیرند .

نادرستی این منطق برای کسیکه مختصر فهمی داشته باشد روشن است ، زیرا بر فرض حقوق مردم ندادن بد است ، نماز بسبب آن بد نمیشود ، اگر عمل نکردن به احکام دیگر تقصیر باشد ولی ریش بی تقصیر است ، اگر حاجی آدم بدی باشد حجش تقصیری نکرده ، همینطور در محل کلام فرضاً عزاداری کننده آدم فاسق و فاجری باشد ، فسق و فجورش بد ، و عزاداریش خوبست .

## حقیقت یا مصلحت

«اساساً خط اصلی که علی(ع) را از ابوبکر جدا می کرد خط فاصل  
حقیقت و مصلحت بود» تشیع علوی ص ۱۴ چند سطر پیش از این  
و چند سطر بعد از این هم درباره اینکه شخص حقیقت جو مانند علی تنها  
می ماند و شخص مصلحت اندیش همه از او راضی میشوند مصلحت  
اندیش از حقیقت دور و حقیقت جو از مصلحت دنیوی خود مهجور می ماند  
بیاناتی اظهار کرده است .

ابتدا مختصری بحال گذشتگان از افراد سود جو و حقیقت طلب  
مراجعه کرده سپس در آیات و اخبار نظری بیفکنیم تا به بینیم آیامیمان  
حقیقت و مصلحت معارضه دائمی است یا غالبی ، شکی نیست که بنا  
بنظریه نویسنده باید هر حقیقت جوئی در دنیا بدبخت و هر مصلحت جوئی  
خوش بخت باشد در صورتیکه تاریخ هزارها شاهد قطعی برای تکذیب  
این ادعا بما نشان می دهد چنانکه خداوند بحضرت داود و سلیمان سلطنت  
دنیا و آخرت مرحمت فرمود .

امیرالمؤمنین از راه حقیقت چنان مردم را بسوی خود جلب کرد  
که در مقام انتخاب او بخلاف چند برابر سقفه از دحام و اتحاد نظر  
بود و بیش از صد هزار شمشیرزن مدت پنج سال تقریباً در رکاب آنحضرت



مشغول فداکاری بودند .

امام رضا چنان عظمتی ظاهری پیدا کرده بود که دشمن خون آشام آنحضرت (مأمون) مجبور میشد از آنحضرت تجلیل کند .  
شکی نیست بلال حبشی بقصد حقیقت جوئی ایمان آورد نه برای فرار از بردگی ولی یقیناً بعد از ایمان آوردن وضع دنیویش بهتر از زمان کفرش بود .

از طرف دیگر چنان نیست که هر مصلحت جوئی بسود خود برسد .  
ابو جهل و سایر کفار قریش اگر ایمان آورده بودند حتی در دنیا عاقبت بخیر بودند ولی مصلحت اندیشی آنها را در دنیا و آخرت بدبخت کرد ، بلعم باعور در اثر يك مصلحت اندیشی بصریح قرآن خود را زیانکار دنیا و آخرت قرارداد ؛ ابن سعد در اثر مصلحت اندیشی خود را در دنیا و آخرت بدبخت کرد .

از همه اینها بالاتر ما افراد و گروهائی داریم که بنظر خود حقیقت جو بوده اند ولی چون از راه صحیح دنبال حقیقت نرفته اند هم حقیقت را از دست داده اند هم مصلحت را مانند خوارج نهروان که بتصدیق امیر المؤمنین (ع) اینها در جستجوی حق بودند ولی نیافتند .

پیروان زید بن علی و سایر قیام کنندگان از اولاد علی (ع) که هم در دنیا مغلوب و شهید شدند و هم چون بدون اذن ائمه اطهار اقدام کردند در آخرت معلوم نیست اجری مهمی داشته باشند ، ولی نکته مهم اینست که خود مؤلف از کسانی است که صد درصد طبق مصلحت کار می کند نه طبق حقیقت زیرا اگر نبود فحش و ناسزاگوئیهای او بر روحانیت و نبود قبول

کردن جانشینی کسروی در زمان ما باید مانند هزاران دکتر و مهندس و استاد دانشگاه دیگر با خرج زیادی که داشت بهمان مبلغ معین که از وزارت علوم دریافت می کند قناعت کند ولی در اثر تقدیم مصلحت (اگر بتوان اینرا مصلحت نامید) بر حقیقت خواست بقول حافظ :

بر سر آنم که گرز دست بر آید      دست بکاری ز نم که خصه سر آید  
و با اجرای برنامه های طرح شده حسینه ارشاد و ترویج و هایت  
خود را برای همیشه بی نیاز سازد .

البته بقول فردوسی :

برد کشتی آنجا که خواهد خدای      اگر جامه بر تن درد ناخدای  
ولی نکته مهمی که باید تذکر داد اینست که نویسنده در اینجا  
ابوبکر را از کسانی قرار داد که اهل حقیقت نیستند و اهل مصلحتند  
مخصوصاً در سطرهای پائین کیفیت رفتارش را با بنی امیه و خالد ابن  
ولید و دیگران بطور فضیحت آمیزی نقل می کند ولی در کتاب اسلام  
شناسی می گوید (توحید ابوبکر بینش حق بین علمی است يك جهان-  
بینی درست اعتقادی است) (۱) .

باز در ص ۴۳۶ بعد از آنکه اسم ابوبکر و عمرو عثمان و سعد ابن  
عباده و سعد وقاص و عبدالرحمن ابن عوف و هده دیگر را ذکر می کند  
می گوید (پیغمبر اینها را خوب می شناسد جز سعد ابن عباده رئیس خزرج  
همه از نخستین گروندگان به اسلامند در آن روزهای دشواری که دوستی  
با محمد و ایمان به اسلام جز خطر و شکنجه و مرگ و تبعید پاداش نداشت)

---

یعنی ایمان اینها همه بخاطر حقیقت بوده نه برای مصلحت و  
سودجوئی .

اکنون باید میان این نظریه آقای دکتر و نظریه سابقش مقایسه  
کرد تا به بینیم کدام عقیده اوست .

## تبدیل نهضت بنظام و سازمان

آقای نویسنده تحت عنوان «نهضت و نظام» سخنان مفید و جالبی ایراد کرده که خلاصه اش اینست که هر حرکت و نهضتی که در جامعه پیدا شود ابتدا جنبه مثبت و انقلابی دارد تا وضع موجود و حکومت متنفذ را از بین ببرد، ولی همینکه بر اوضاع مسلط شد تغییر قیافه میدهد و مخالف حرکت و مبارزه میشود و طرفدار جمود.

بنابر این بقول نویسنده «این نهضت در مسیر خودش حرکت میکند يك حرکت مدعی زمان و تغییر دهنده نظام موجود ... همه چیز را تغییر میدهد، نهضت به هدف میرسد یا بی آنکه به هدف برسد به اوج قدرت میرسد، اما بدانجا که رسید درگیری و مبارزه اش از بین میرود و دمانعی در مقابلش نیست بقدرتش که رسید حالتش عوض میشود می ایستد متوقف میشود ... حالت ضد انقلابی پیدا می کند چون خودش روی کار آمده انقلابهای بعدی را شورش خیانت ضد انقلاب می خواند» (۱) سپس شواهد زیادی از ادیان و احزاب که ابتدا يك نهضت انقلابی

---

(۱) اسلام شناسی ص ۱۶

مثبت بود و بعد از روی کار آمدن حالت ضد انقلابی پیدا کرده اند ذکر می کند .

در اینجا باید در سه قسمت با آقای نویسنده صحبت کنیم یکی در باره قانونی که از جامعه شناسی نقل کرد بعنوان يك واقعیت خارجی ، دوم درباره حق و باطل بودن این مطلب در موارد مختلف یعنی این که هر حزبی پس از روی کار آمدن تغییر شکل میدهد و حالت ضد انقلابی بخود می گیرد آیا بطور کلی این تغییر رویه محکوم و زشت است یا بطور کلی صحیح و معقول است یا موارد فرق می کند . سوم درباره مثالهایی که ذکر کرد .

۱- راجع بقاعده تبدیل نهضت بنظام همانطوریکه نویسنده از جامعه شناسی نقل کرد باید بدون هیچ شبهه ای قبول کرد که این قاعده بقدری در اجتماعات مکرر میشود که احتیاجی بذکرش و اهد دورانیهای گذشته ندارد، و ما با کمال صراحت اعتراف می کنیم که هر نهضت کننده ای چه دینی چه حزبی چه ملی بمجرد مسلط شدن بر اوضاع تغییر شکل میدهد و با انقلابات بعدی مخالفت می ورزد و این قاعده را علم جامعه شناسی هم بعنوان يك واقعیتی اعتراف می کند ولی حقیقت واقعی تا چه حدی حق و شایسته است و تا چه حدی زشت و ناروا، دیگر از فن جامعه شناسی خارج است بلکه مربوط بعلمی است که درباره صحت و فساد مرامهای آن دو حزب حزبی که روی کار آمده و حزبی که علیه او می شود بحث کند و در صورت ترجیح حزب حاکم شورشیان را محکوم و در صورت عکس آن نهضت حزب جدید را صحیح و متین تشخیص داده حالت ضد انقلابی حزب

حاکم را محکوم بداند .

بنابر این جامعه شناسی بعنوان يك واقعیت خارجی این مطلب را تأیید می کند که هر حرکتی پس از روی کار آمدن نسبت به نهضت های بعدی قیافه مخالف می گیرد اما این قیافه مخالف گرفتن در کجا بنفع جامعه و کجا بضرر آنست از مفاد این قاعده خارج است .

مثلاً خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید «ان الانسان لیطغى ان راه استغنى» (النجم) همانا بشر طغیان می کند همینکه به بیند بی نیاز شده است . ولی غرض از این آیه خبر دادن از يك صفت غالبی نوع بشر است که اکثر افراد بشر هنگامیکه خود را بی نیاز ببیند از حد خود تجاوز می کنند؛ و این يك واقعیت خارجی است که قرآن از آن خبر میدهد اما آیا این طغیان خوب و لازم است یا اینکه بد و مضر است آیه شریفه بصدد بیان آن نیست .

باز نظیر این قاعده روایتی است که از امیر المؤمنین روایت شده که فرمود «تعجب می کنم از کسیکه در خانه خود قرص نانی نمی یابد و با شمشیر آخته اش بد بگراں نتازد» علی (ع) این کلام را بعنوان يك واقعیت خارجی خبر داده است یعنی نوعاً آدم گرسنه نمیتواند آرام بماند ، اما اینکه آیا این شورش آدم گرسنه بطور کلی کار صحیح و مشروع است یا نه از آن جهت ساکت است ولی بعضی از نویسندگان و از جمله نویسندگان در بعضی از نوشته هایش میان این دو جهت فرق نگذاشته اند.

۲- راجع به اینکه این قاعده تا چه حدی مطابق عقل و شرع و وجدان و تا چه میزانی برخلاف آنست باید گفت شکی نیست که حرکت

و نهضت و انقلاب مقصود بالذات نیست که خود شورش و کشتار و سر هم زدن اوضاع امر خیری باشد بلکه جنبهٔ مقدمیت دارد نسبت به هدفی که آن حزب یا آن دین جدید قصد پیاده کردن و اجراء آنرا در جامعه دارد، یعنی غرضش از حرکت و نهضت و برهم زدن وضع موجود مسلط شدن خودش بر اوضاع میباشد و غرض از تسلط شدن بر اوضاع پیاده کردن قوانین جدیدی است که طرح کرده و پیاده کردن آن قوانین بخاطر رسیدن به هدفی است که بر اجرای آن قوانین مرتب میشود بنا بر این هیچ معنی ندارد که کسی خیال کند که بطور کلی و همیشه باید در اجتماع علیه وضع موجود شورش و انقلاب وجود داشته باشد.

بلکه باید نظر کرد در هدف آن حزب و صاحبان نهضت اگر هدفی مقدس و مطابق عقل و شرع داشتند اولاً باید نهضت کنند تا وضع موجود را اگر ناصحیح باشد از بین ببرند و خود بر اوضاع مسلط گردند سپس مشغول پیاده کردن برنامه بخاطر رسیدن به هدف گردند و پرواضح است که مادامیکه به آن هدف معین نرسیده اند هر نهضتی علیه این حزب بشود بضرر جامعه و برخلاف عقل و شرع خواهد بود.

اما اگر آن حزب و گروه دارای هدف صحیح مطابق عقل و شرع نباشند در این صورت هم نهضت آنها بضرر جامعه خواهد بود و هم بعد از تسلط بر اوضاع دوام حکومتشان. هم آن حالت انقلابی ابتدای امرشان و هم قیافهٔ ضد انقلابی آخر کارشان.

و بتعبیر روشنتر چنانچه دانشمند محترم آقای دعوتی فرموده اند: هم سنت هابر دو قسم حق و باطل و خدائی و اهریمنی تقسیم میشوند و هم

سنت شکن‌ها، سنت‌های الهی و آسمانی، سنت شکن‌های شیطانی دارد و سنت‌های شیطانی سنت شکن‌های خدائی .

بنابراین آنچه آقای نویسنده نظر دارد که هر نهضت و حرکتی بنفع جامعه و هر وضع موجود و تشکیلات و سازمانی بضرر جامعه است درست نیست .

مثلاً نهضت حضرت ابراهیم در مقابل سنت باطله نمرود درست ولی شورش آن مرد دیگر علیه توحید ابراهیمی غلط و نادرست بود. قیام موسی باید بیضا نهضتی نجات بخش جامعه بود و انقلاب سامری علیه هرون نکبت بار و مضر .

مسیحیت توحید منتهی آسمانی و مقدس بود که بدست حضرت مسیح بنیانگذاری شد ولی مسیحیت تثلیث سنت شیطانی و انقلاب بولیس بضرر عالم مسیحیت .

نهضت خاتم پیامبران و رسالت قرآن در مقابل سنت بت پرستی نجات بخش و ظهور مسیلمه و اسود عنسی و سایر مدعیان نبوت بمنزله طاعون، هم نهضتشان مضر بود هم تسلط آنها بر اوضاع و هم هدف نامقدسشان .

کودتای سقیفه علیه خلیفه پیغمبر صد در صد شیطانی و انقلاب طرفداران علی بعد از مرگ عثمان خدائی و صحیح بود و بالاخره نهضت شیخ مفید و آل بسویه علیه تسنن صحیح بود و قیام القائم بامرالله علیه تشیع نادرست .

نقشه علامه حلی و شاه خدا بنده در مقابل تسنن مورد رضایت خدا و پیغمبر بود و برنامه ضد آن بعکس .



نهضت صفویه در مقابل ترکان عثمانی صحیح و خدا پسندانه بود و نهضتی که علیه صفویه اخیراً شروع شده از روح اسلام دور و بتحریر مسیحیان و اهل سنت مستند است. و هیچوقت نباید نهضت و حرکت را بطور کلی تأیید کرد همانطوریکه نمیشود آنرا محکوم دانست هم چنین حالت ضد انقلابی نه بطور کلی میشود آنرا صحیح دانست نه باطل بلکه تابع صحت و فساد هدف و برنامه است.

خلاصه نظر ما درباره قانون «تبدیل حرکت بنظام» اینست که این قانون درباره مذاهب باطله صحیح است ولی درباره مذهب حق ناصحیح بلکه بهترین علامت و محک تشخیص حق از باطل همین قانون است.

مذهبی که باطل باشد با فطرت و عالم تکوین موافق نیست لذا در مقام اجرا و پیاده کردن تشریعاتش با تکوین تراحم و تصادم پیدا کرده در بن بست گیر می کند و در نتیجه قهرأ نمیتواند وجدان و فطرت توده ها و اکثریت ها را اقناع کند و اکثریت افراد علیه اومی شورند و انقلاب و تحول پیش می آید.

اما مذهب صحیح چون تشریعاتش با فطرت بشری و عالم تکوین موافق است لذا هیچگاه در مقام اجرا و پیاده کردن با وجدان و عقل تصادم نمی کند و عواطف توده ها را اشباع مینماید لذا در مقام اجرا حقانیت آن بیشتر روشن میشود و طرفدارانش زیاد تر و در عقیده خود قریص تر می گردند.

و بتعبیر روشنتر مذهب باطل راه رچه انسان از دور نظر کند جالب تر

و هرچه از نزدیک مشاهده نماید مفتضح تر و مذهب حق عیناً برعکس آن می باشد .

ولی آقای نویسنده چون تابع استاد اروپائی خود بوده و آن استاد در مقام تشخیص حق از باطل میزانی در دست نداشته و نمیتوانسته است تصور کند مذهبی که مرور زمان کهنه اش نکند بلکه یگانه مذهب در نظر آنها همان مسیحیت است که خود اروپائیان مجبورند درباره بعضی از معتقدات آن بتحول و تغییر قائل شوند قهر اوقتیکه درباره مذهب حق خودشان اینرا مشاهده کردند درباره سایر مذاهب و از جمله اسلام نیز بتحول قائل خواهند شد و هیچگاه يك نفر مسیحی که دین مسیحیت را در معرض تحول و کهنگی می بیند نمی تواند تصور کند که اسلام دین تازه و ثابت و ما فوق زمانها و مکانها و کهنه نشونده ای است .

اما نویسنده و امثال او که این نظریه را درباره دین اسلام و مذهب تشیع تطبیق کرده اند یا کور کورانه از استاد اروپائی خود تقلید کرده اند یا اینکه عمداً خواسته اند وجود این امتیاز دین اسلام را نسبت بسایر ادیان و همچنین امتیاز تشیع را نسبت بسایر مذاهب اسلام منکر شوند .

۳- بحث سوم ما راجع بمثالها و شواهدی که از تاریخ برای اثبات مدعای خود آورد .

الف- درباره مذهب زرتشت می گوید مادامیکه قدرت و حکومت در اختیار مذهب نبود بطور طبیعی ترقی می کرد ولی هنگامیکه در دوره ساسانیان قضیه برعکس شد یعنی حکومت تابع مذهبها شد مذهب زرتشت در واقع شکست خورد .

ولی بنظر من قدرت و حاکمیت مذهب زرتشت سبب شکست آن نبود والا باید در زمان خود زرتشت هم هنگامیکه ویشناسب مذهب او را قبول کرد شکست بخورد در صورتیکه هیچ مورخی ننوشته بلکه همه بر عکس نوشته اند.

بنابر این سوء استفاده از قدرت و حاکمیت سبب شکست آن مذهب گردید چنانچه خود نویسنده به بعضی از آنها اعتراف کرده است، مثلاً فقط يك سوء استفاده این مؤبدان را در نظر بگیریم که بقول نویسنده «بیش از نیمی از تمامی املاک مزروعی کشور را تصاحب کرده اند» (۱) برای ما علت اصلی سقوط مذهب را روشن می کند.

بنابر این شکست زرتشتیها در سایه پیروزی نبود بلکه در سایه سوء استفاده از پیروزی بود.

ب: مکتب مارکسیسم نیز اگر می بینیم در قرن بیستم بعد از نیرومند شدن خود يك سدی در مقابل نهضت های ضد استعماری شده است بخاطر اینست که هم این مکتب از ریشه فاسد است و هم طرفداران آن بعد از رسیدن به عظمت و بزرگی از مقام خود سوء استفاده کرده اند لذا ملت های فقیر و بیچاره که به امید روز خوش و بعنوان برادری و برابری به این مذهب گرویده بودند دیدند همه آن و عده ها دروغ و تزویر بوده و جز رسیدن چند نفر معدود بر باست هیچ غرضی و هدفی در کار نبوده لذا ایمان ملت ها و توده ها نسبت به این مکتب روز بروز کمتر شد و الامجد بدست آوردن قدرت و نظام سبب شکست نمیشود.

ج: عین همین بیانات در باره تصوف نسبت بزمان محکومیت

و دوران حاکمیتش گفته میشود یعنی شکست این فرقه در نتیجه سوء استفاده قلندر ها و دکان باز کردن آنها و اعمال هرزه و ننگینی که در زیر خر قه ها انجام میدادند بود علاوه بر اینکه اصل مذهب مذهب باطلی بود و حق هیچگاه بیاطل قیاس نمی شود .

### نهضت های تشیع

اما راجع بتشیع که بقول ایشان تا زمان صفویه متحرك بود و بعد از آن مبدل شد بنظام علاوه بر اینکه در زمان امیر المؤمنین علیه السلام هم حکومت بدست شیعه بود و همچنین دوران آل بویه و شاه خدا بنده و غیر آنها ولی کسی مدعی نشده است که حکومت علی با آل بویه بضرر تشیع بوده باشد .

علاوه بر این بقول نویسندگان آنیکه با علی مبارزه می کردند و مانع می شدند که حکومت آن حضرت بلامعارض باشد در واقع بتشیع خدمت می کردند زیرا اگر علی علیه السلام مانند شاه عباس حکومت مطلقه پیدا می کرد تشیع بنظام و انسیتوسیون مبدل می گشت ولی خدا سایه عایشه و معاویه و خوارج نهر و ان را از سر شیعیان شان کم نکند که نگذاشتند علی حکومت بلامعارض پیدا کند و در نتیجه بحرکت و نهضت و حرارت مذهب شیعه کمک کردند .

ولی بر خلاف عقیده اینها علی علیه السلام با آن عقل و درایت شب و روز برای بسط حکومت الهی خود می کوشید و میخواست بقول نویسندگان تشیع را از حرکت و حرارت بیندازد آیا نهوذ بالله علی از این قانون جامعه شناسی « تبدیل حرکت بنظام » اطلاع نداشت ؟ یا اینکه خدا

نکرده حب‌ریاست او را از منظور داشتن مصالح مذهب غافل کرده بود؟  
یا اینکه نویسنده سوراخ دعا را گم کرده و این قانون جامعه شناسی را  
درست نفهمیده است؟ .

اکنون بی‌مناسبت نیست به بینیم آیا صفویه تاچه اندازه دارای  
نقاط ضعف بودند و خیانت آنها بر مذهب شیعه بیشتر بوده است یا  
خدماتشان .

## نہضت صفویہ

آنچه قابل انکار نیست اینست کہ از ۵۰ سال بہ اینطرف یکنوع همفکری اتفاقی یا بنا گذاری در میان نویسندگان دانشگاہی پیدا شدہ کہ بقدر امکان در تألیفات و سخنرانیہای خود عنان بحث را بسوی سلاطین صفویہ کشیدہ نامیتوانند از قلمفرسائی دربارہٴ کاستن قدر آنها کوتاہی نکنند ؛ البتہ پیش از نویسندگان ایرانی، نویسندگان عرب سنی باین قسمت اہمیت دادند ولی آیا این دوتیپ یکی از دیبگری الہام گرفتہ یا ہردو را عوامل دیبگری خارج از محدودہٴ اسلام تحریک کردہ یا غیر اینہا است چندان در نظر ما مہم نیست ، زیرا بر فرض این کہ نویسندگان ایرانی تحت تأثیر نویسندگان اہل تسنن قرار بگیرند یا بعضی از نویسندگان اسلامی، از خاور شناسان غیر مسلمان الہام گرفتہ باشند مجرد الہام گرفتن شیعہ از سنی و مسلمان از غیر مسلمان را نباید دلیل نادرستی سخن او قرار داد بلکہ باید منطق او را با منطق عقل و تاریخ سنجیدہ سپس بر طبق آنها در بارہٴ آن قضاوت کرد، اکنون بہ بینیم نقاط ضعفی کہ این تیپ برای سلاطین صفویہ ذکر کردہ اند چیست و تا چہ حدی درست است :

### نتیجه‌های نهضت صفویه

۱ - « شیعه پیشین اقلیتی بود محکوم و بی قدرت که نمیتوانست به آزادی بکربلا برود نمیتوانست نام حسین را بر زبان بیاورد و حتی نمیتوانست اعمال مذهبی خودش را در معرض چشمها انجام دهد همیشه تحت تعقیب بود و همیشه در شکنجه و زندان و پنهان در تقیه حالا همان شیعه تبدیل شده بیک قدرت بزرگ حاکم بر کشور که بزرگترین نیروهای رسمی از او حمایت می‌کند حتی همان قطبیکه تشیع را می‌کوبید و هر کس را بنام و بجرم محبت علی دستگیر می‌کرد و شکنجه می‌داد و می‌کشت حالا خودش را کلب آستان رضامی داند پیروزی بزرگ! » (تشیع علوی ص ۲۲)

مراد نویسنده از کلمه « همان قطبیکه تشیع را می‌کوبید » حکومت وقت است یعنی تازمان صفویه حکومت هاتشیع را می‌کوبیدند اما بعد از صفویه حکومت هاتشیع را تأیید می‌کردند سپس قسمتی دیگر از کارهای صفویه را بایک لحن تمسخر آمیز نقل کرده در آخر بعنوان طعنه و مسخره جمله « پیروزی بزرگ » را تکرار می‌کند اکنون ما عین همان نتایجی که بر حکومت صفویه مرتب شده و آقای نویسنده آنها را بصورت خیانت معرفی کرده فهرست وار نقل کرده قضاوت را بوجدان دانشمندان واگذار می‌کنیم .

۱ - شیعه پیش از صفویه اقلیت بوده و بعد از صفویه اکثریت شد .

۲ - شیعه پیش از صفویه محکوم بود بعد از صفویه حاکم گردید .

۳ - شیعه پیش از صفویه نمیتوانست آزاد بکربلا برود بعد از صفویه

میتوانست به آزادی بکربلا برود .

۲ - شیعه پیش از صفویه نمیتوانست نام حسین بر زبان بیاورد  
بعد از صفویه میتوانست برای آنحضرت عزاداری کند .

۵ - شیعه پیش از صفویه نمیتوانست اعمال مذهبی خود را آشکار  
انجام دهد بعد از صفویه میتوانست اعمال مذهبی خود را آشکار  
انجام دهد .

۶ - شیعه پیش از صفویه در زندان و شکنجه و تحت تعقیب بود بعد از  
صفویه آزاد و پیروز .

۷ - مذهب رسمی مملکت پیش از صفویه تسنن بود و بعد از  
صفویه تشیع .

۸ - سلطان مملکت پیش از صفویه سنی بود و بعد از صفویه شیعه .

۹ - پیش از صفویه دوستی علی جرم و خیانت بود و بعد از صفویه  
مایه افتخار .

۱۰ - پیش از صفویه حاکم های وقت در تعقیب زوار ائمه بودند  
و بعد از صفویه چکمه ها بگردن انداخته خود را کلب آستان رضای خواندند  
و پیاده از اصفهان بمشهد می رفتند .

۱۱ - پیش از صفویه حکومتها آب بر قبر ائمه می بستند و خراب  
می کردند ولی بعد اگنبد را طلامی کنند و ضریح را نقره .

۱۲ - پیش از صفویه زیارت مشهد و کربلا عمل غیر دینی و قدغن  
بود و بعد از صفویه زیارت شعار رسمی دینی اعلام شد و زائر القب کربلائی  
و مشهدی بخشیدند .



- ۱۳ - پیش از صفویه علمای شیعه پیوسته سبیرتیرهای حکومت بودند بعد از صفویه در عزیزترین، مجلل ترین، مرفه ترین شرایط زندگی می کنند .
- ۱۴ - پیش از صفویه علمای شیعه حق دخالت در امور حکومت نداشتند و اکنون مورد مشورت هستند .
- ۱۵ - پیش از صفویه حکومت ها با زور و زور حکومت را بدست می آوردند اما بعد از صفویه باذن حاکم شرع .
- ۱۶ - تشیع پیش از صفویه تشکیلات منظم و رسمیتی نداشت و بعد از صفویه دارای تشکیلات شد .

## یهود دشمن صفویه

تحریرك یهودیان علیه صفویه :

آنچه مسلم است نویسندگان ایرانی چه معاصرین صفویه چه کسانی که در زمانهای بعد نوشته اند صفویه را دینی تر و وطن پرست تر معرفی کرده اند؛ نسبت به نویسندگان خارجی چه نویسندگان سنی مذهب؛ چه نویسندگان مسیحی و یهودی و امثال آن، همانطوریکه نویسندگان مسیحی قدیم چه مسیحیانی که در زمان صفویه به ایران آمده و احیاناً مورد احترام صفویه بوده اند، و چه سایر مسیحیان آن زمان، صفویه را بهتر از مسیحیان دوره های متأخر معرفی می کنند.

البته در این میان فقط نویسندگان یهود است که بطور کلی از قدیم و جدید صفویه را ظالم و بی دین و امثال آن معرفی می کنند.

البته نویسندگان یهود می گویند ایرانیان بخاطر تعصبات مذهبی وجهات دیگر از اظهار نقاط ضعف صفویه چشم پوشی می کرده اند. ولی دقت در رفتار صفویه نشان میدهد که نویسندگان یهودی و مسیحی در اثر تعصب و عناد، صفویه را بدنام و خائن معرفی کرده اند، اما

مسیحی‌ها که در زمان بعضی از سلاطین صفویه مورد احترام هم بودند فقط بخاطر تعصب مذهبی صفویه را متهم کرده‌اند، چون صفویه تا حدودی مقید بدین و متعصب بوده‌اند؛ و در نظریک نفر مسیحی هر چه سلطان اسلام در دین خود بی تعصب تر باشد بهتر است، و هر چه متعصب باشد بدتر.

واما یهودیان هم بخاطر تعصب دینی و اختلاف اسلام و یهودیت با صفویه عناد و کینه داشته‌اند و هم بخاطر رفتار خشن و بیرحمانه ای که صفویه بایهودیان بخصوصی داشته‌اند.

اینک بعنوان نمونه چند فراز از اعترافات خود یهودیان که منشأ عداوت آنها را با صفویه نشان می‌دهد نقل می‌کنیم:

۱ - از اول دوره صفویه تا آخر آن جمعیت یهود ایران از چهار صد هزار نفر به صد و هشتاد هزار نفر تقلیل یافت یعنی دو بیست و بیست هزار نفر کم شد و از این دو بیست و بیست هزار نفر صد هزار نفر بواسطه قتل و کشتار و تغییر مذهب های دسته جمعی و انفرادی و مهاجرت از ابتدای صفویه الی آخر صفویه که اکثر اینها در عصر شاه عباس اول و دوم تا سال ۱۶۷۰ میلادی کسر شد (۱)

۲ - نویسنده دانشمند یهودی دکتر حبیب لوی می نویسد «شاه: عباس اول ۱۵۹۷ میلادی پایتخت خود را از قزوین به اصفهان منتقل نمود، در این عصر دهها نفر از مأمورین سیاسی اروپائی در ایران بودند و رقابت شدیدی بتدریج بین آنان ظاهر میگردد، در حالیکه مأمورین فرق

مسیحی به آرامی به مأموریت خود که عبارت از ترویج مسیحیت و بیدار نمودن نفرت علیه عثمانی و یهود بود، با کمال موفقیت ادامه میدادند. نتیجه آنکه نفرت و انزجار نسبت بیهود سراسر کشور و حتی بار بار افرات گرفت، و در نتیجه کار و کسب یهودیان محدود و فقر و بیچارگی همدم آنان گردید، و آنچه بیش از همه بر ازدیاد بدبختی و فشار آنان افزود مقررات کتاب جامع العباسی بود که در این زمان بقلم شیخ بهاء الدین عاملی نوشته شد» (۱)

۳ - در زمان شاه عباس دوم محمد خان اعتمادالدوله ملقب به «آصف» از طرف شاه عباس نسبت بیهودیان اختیار تام گرفت، اول حکم قتل عام آنها را صادر کرد، سپس بعد از اذیت زیاد آنها را به بیرون رفتن از اصفهان به بیابان خشک و پراز حیواناتی در ده فرسخی اصفهان مجبور کرد، سپس به آنها ترحم کرده بقول دکنتر حبیب لوی: «آصف بساسون (۲) گفت من کار شمارا آسان کردم همگی از این کشور بیرون بروید ولی بایستی کلیه خانه و دارائی خود را جاگذارید و با آنکه جملگی مسلمان شوید» (۳)

۵ - باز نویسنده مطلع آقای «پرویز رهبر» می نویسد: «مصائب و محرومیت های بزرگ یهود از دوره صفویان آغاز می گردد، در این عصر مذهب تشیع در ایران رواج گرفت . . . و چون قدرت بدست

(۱) تاریخ یهود ایران ج ۳ ص ۲۱۹

(۲) آصف وزیر شاه عباس و ساسون رئیس یهودیان بود .

(۳) تاریخ یهودیان ایران ج ۳ ص ۳۰۹

روحانیان افتاد ؛ در زمان سلطنت شاه عباس دوم با اینکه او پادشاهی رحیت پرور بود و کینه مخصوص نسبت بیهود نداشت ، قوانین استثنائی مخصوص درباره یهود وضع و در مجموعه ای بنام «جام عباسی» ضبط گردید و این مجموعه قانون اساسی کشور شناخته شد .

قوانین مخصوص یهود شامل دوازده بند بود که یهودیان را از بیشتر حقوق کشوری محروم می کرد و آنها را در سطح بسیار پستی قرار میداد مانند اینکه :

«یهودیان حق تقلید از البسه مسلمانان را ندارند و مجبورند وصله زرد یا قرمزی بر سینه خود بدوزند ، یهودیان حق اسب سواری ندارند ، و بر روی خر هم اگر سوار شوند باید پاهای خود را بر یک طرف آن بیندازند حق حمل اسلحه ندارند» (۱) و غیر اینها از احکام .

#### نتیجه

ما از اینجا اولاً بطور وضوح می فهمیم که نویسندگان یهودی چرا این همه علیه صفویه تهمت می بندند ، و چون فعالیت های سری یهود همیشه بوده و هست گمان می کنم تمام این نویسندگانیکه در این دوره های اخیر علیه صفویه می نویسند سلسله سند آنها بیهودیا بمسیحیان متعصب یاسنی های متعصب منتهی می گردد، و صدی نود این تهمتها معلول حس انتقام ناصبی ها یا اهل کتاب است .

## عداوت آقای دکتر با ترکها

در اینجا بمناسبت بمطبی هم از کتاب اسلام شناسی اشاره میکنیم و آن عبارت از این است که : نویسنده کتاب بعد از اینکه مقداری از وجود آزادی در زمان خلفای بنی امیه و بنی عباس خصوصاً ائمه اربعه سنی ها صحبت می کند چنین گوید : « و تا قرن پنجم این آزادی بوده است بعد که تعصب آمد و ترکان آمدند بکلی در افکار و اندیشه ها را بستند » (۱) در اینجا باید دو مطلب را بطور مختصر و فشرده توضیح داد یکی اینکه آیا تا قرن پنجم آزادی عقیده برقرار بود یا نه دوم اینکه آیا بعد از آمدن ترکها آزادی عقیده وجود داشته است یا نه .

### ۱- اختناق در زمان خلفای بنی امیه و بنی عباس :

ما اعتراف می کنیم که نسبت به ادیان و مذاهب غیر اسلامی مانند یهود و نصاری و مجوس و ستاره پرست آزادی کاملی در زمان خلفای بنی امیه و بنی عباس داده بودند و بلکه از طرف بعضی از خلفا تأیید و تقویت

---

(۱) اسلام شناسی ص ۶۸

می شدند تا فرهنگ و علوم آنها شاید در مقابل دانش ائمه اطهار علیهم السلام مقابله بکند .

اما نسبت بمذاهب اسلامی غیر از آن مذهبیکه خلیفه وقت آنرا قبول داشت نه فقط آزادی نبود بلکه نهایت درجه فشار و اختناق حکم فرما بود و در میان این مذاهب بخصوص نسبت بمذهب حقه اهل بیت و شیعه اثنا عشری حساسیت شدیدتری داشتند ما بعنوان نمونه بعضی از فرازهای تاریخ را نقل می کنیم تا میزان آزادی مذهب در زمان بنی امیه و بنی عباس معلوم گردد .

۱- در میان راویان احادیث شیعه برجسته ترین شخصیتی که احادیث فقهی شیعه بواسطه او منتشر شده «زراره» میباشد زیرا ابن مرد علاوه بر اینکه سند اکثر احادیث شیعه بوی منتهی میشود از نظر وثاقت و درستی در درجه اعلا قرار دارد لذا می بینیم در میان تمام راویان حدیث ۱۸ نفر را بعنوان اصحاب اجماع انتخاب کرده اند که همه آنها را قبول دارند و در میان آنها از همه معتبر تر زراره و محمد ابن ابی عمیر میباشد که روایات زیادی درستایش این دو مرد از حضرت صادق علیه السلام و غیر آن حضرت وارد شده است .

ولی می بینیم همین دو عالم جلیل القدر بجرم اینکه جعفری مذهب هستند کار بجائی میرسد که راجع به زراره خود حضرت صادق بیاناتی در مذمت او ایراد فرماید تا مردم او را جعفری ندانند و قصد جانش را ننمایند اکنون توجه خوانندگان را بیک پیام جانسوز حضرت صادق که بسوی زراره ارسال فرمود جلب می کنیم .

مرحوم اردبیلی در جامع الرواة از کشتی نقل می کند که « بسند صحیح روایت شده است که حضرت ابا عبد الله (بسوی) زرارہ پیام فرستاد که همانا ترا عیب جوئی می کنم بخاطر اینکه از تو دفاع کرده باشم ، زیرا مردم و بخصوص دشمن - یعنی خلیفه - شتاب دارند بسوی کسیکه ما او را بخود نزدیک کنیم و او را ستایش نمائیم تا اینکه بدوستان و نزدیکان ما اذیت وارد کنند و او را ملامت می کنند بخاطر دوستی ما نسبت به او و نزدیکی او از ما و صلاح می بینند اذیت کردن و کشتن چنین کسیرا ، و هر کسیکه ما عیب جوئی کنیم ستایش می کنند .

پس ای زرارہ من ترا عیب جوئی می کنم برای اینکه تو مردی هستی که با ما و بدوستی ما مشهور شده ئی و بخاطر همین جهت در نزد مردم مذموم هستی پس شاید عیب جوئی من شر مردم را از تو دفع کند خدای عز و جل می فرماید و اما کشتی پس آن مال عده ای مسکین بود که در دریا کار می کردند من خواستم آنها را عیدار کنم و در کمین آنها پادشاهی بود که هر کشتی بی عیبی را غصباً می گرفت این مثل از طرف خدا مناسب است نه والله حضرت خضر کشتی را عیدار نکرد مگر برای اینکه از شر پادشاه سالم بماند پس بفهم مثل را خدا ترا بیا مرزد پس همانا تو محبوبترین مردم هستی در نزد من و محبوبترین اصحاب پدرم هستی در حال حیات و بعد از مرگت زیرا تو کشتی این دریای بزرگ هستی و از پشت سر تو بک پادشاه ظالم و ستمگری هست که منتظر است هر کشتی سالمی که از دریای هدایت وارد میشود آنها را اهلش را غصب کند رحمت خدا بر تو باد در حال زندگی ات و رحمت و خشنودی خدا بر تو باد بعد از مرگت» (۱) .



اما محمد ابن ابی عمیر که این مرد تقریباً تمام کتابهای حدیث اصحاب ائمه را روایت می کرد و موثق ترین مردم بودند عامه و خاصه و کتابهای زیاد تصنیف کرده بود این مرد بخاطر همین که جعفری مذهب بود چهار سال او را حبس کردند و برای اینکه اسم شیعیان را بگوید آنقدر تازیانه زدند که نزدیک بود همه را بگوید که ناگهان دید محمد ابن یونس ابن عبدالرحمن می گوید از خدا بترس در این زمان ابن ابی عمیر صبر کرد و خداوند او را نجات داد ولی در این چهار سالی که در حبس بود کتابهایش ضایع شده (۱)

عین همین قضیه میان داود ابن علی فرماندار مدینه و میان معلی ابن خنیس خادم حضرت صادق علیه السلام واقع شد زیرا داود ابن علی معلی را احضار کرد از وی خواستار شد که اسامی شیعیان حضرت صادق را نوشته تحویل او بدهد معلی گفت من کارهای خانه را برای آنحضرت انجام میدهم اصحاب او را نمی شناسم، داود گفت اگر نگوئی ترا میکشم معلی گفت از مرگ مرا میترسانی اگر شیعیان حضرت صادق زیر پای من بودند پایم را بر نمی داشتم تا اینکه مرا بکشی نو بشقاوت و من بسعادت نائل شوم سپس داود معلی را کشت و حضرت صادق علیه السلام نفرین کرد داود ابن علی در همان شب بدرک واصل شد (۲)

در زمان شیخ طوسی تعدیات گوناگونی از طرف خلیفه و علمای اهل سنت شروع شد خلیفه از شیعه های محله زعفرانی صد هزار درهم خراج خواست و با آنها جنک سختی در گرفت وعده ای از شعرا و علمای

(۱) جامع الرواة ترجمه محمد ابن ابی عمیر

(۲) جامع الرواة ترجمه معلی ابن خنیس

شیعه را از قبر بیرون آوردند و آتش زدند و کاری کردند که بقول ابن جوزی بلای بزرگی پیش آمد و بقول ابن کثیر چنان حادثه زشت و ناشایستی رخ داد که در دنیا مثل آن رخ نداده بود و در زمان همین رئیس بود که ابو عبدالله ابن جلاب شیخ و بزرگ شیعه را بر درد کانش کشتند شیخ طوسی فرار کرد و خانه اش را خارت نمودند (۱)

حنی در اکثر نوا ریخ هست که اهل تسنن زنهای شیعه کرخ را اسیر کرده در مرحله رصافه محل اهل تسنن فروختند.

اینها نمونه کوچکی از تعصبات اهل تسنن و سلاطین آنها .

اما بعد از آمدن ترکها اگر چه آنان در اول امر مردمانی خونخوار و طبعاً درنده بودند ولی تعصب مذهبی نداشتند و نویسنده میان وحشیت و درندگی و میان تعصب مذهبی فرق نگذاشته با آنکه ممکن است ملتی مانند اهل واتیکان و همه اروپائیان در عین حالیکه از نظر تمدن کاملاً درست هستند ولی تعصب مذهبی داشته باشند و ملت دیگری در عین وحشیت و خونخواری نه مذهب داشته باشند و نه تعصب مذهبی چنانچه مغولها در اول امر چنین بودند .

و اما بعد از آنکه اسلام را قبول کردند باز تعصبیکه عقل و شرع آنرا مذمت می کند غالباً نداشتند زیرا تا زمان سلطان محمد خدا بنده اگر چه سنی بودند ولی بیک حساب اصلاً درست مسلمان نشده بودند ولی از زمان او بعد اگر چه شیعه واقعی شدند ولی تعصب آنها نسبت به

اهل سنت بعد از اتمام حجت و تشکیل مجلس مباحثه و محکومیت تمام علمای آنان در مقابل علامه حلی بود و هر گروهی که بعد از روشن شدن مطلب باز روی نظریه خود اصرار می ورزد خود تعصب میکند و تعصب را حق می پندارد ولی نباید انسان در جواب او بقهر و تعصب متوسل شود که عین منطق نادرست او را عمل کرده است بعضی ها میگویند این خود قاعده عقلی و شرعی است که خیلی از قبایح وقتی در مقابل مثل خود واقع شد قبضش بر طرف می شود ، چنانچه آدم کشی عمل زشت است ولی بعنوان قصاص کار نیک و سبب ادامه زندگی بشر میباشد چنانچه قرآن مجید می فرماید: **(وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ) (۱)** و تکبر کار بدی است ولی معصوم میفرماید **(التكبر مع المتكبر عبادة)** در مقابل آدم متکبر تکبر کردن عبادت است و اصولا این خود قاعده است که از روایات استفاده شده به نام **(قاعدة الزام)** که امام علیه السلام فرمود **(الزموهم ما الزموا به انفسهم)** آنها را ملزم کنید به آنچه خود آنان نفسهای خود را به آن ملزم کرده اند .

ولی بنظر من این سخن بطور عموم صحیح نیست زیرا خداوند در قرآن حمیت و تعصب را از اوصاف کفار جاهلیت قرار داده و معقول نیست جزء برنامه اسلام باشد .

ولی سخن اینجا است که بعد از محکومیت تمام علمای اهل تسنن و ثبوت حقانیت مذهب شیعه در مجلس سلطان محمد خدا بنده باز از مذاهب دیگر چندان سلب آزادی نشد و برای بحث مفصلتر در باره آزادی بکتاب «اسلام شناسی در ترازوی علم مراجعه شود» .

چون نویسنده اسلام‌شناس درباره ترکان متعصبانه قضاوت کرد یعنی تعصب اورا و ادار کرد که ترکان را متعصب بخواند لذا چندی کلمه از زبان دانشمند و مورخ بزرگوار آقای حاج زین العابدین شیروانی در باره ترکها نقل می‌کنم:

دانشمند مذکور در کلمه ترك چنین گوید :

«ترك بضم تاء نام یکی از پسران یافت بوده باری تعالی اورا ذریتی عظیم کرامت فرموده اکنون نام طایفه ایست بزرگ و از اکثر طوایف ستر کند گروه انبوه و قومی با شکوهند بعقیده حقیر طایفه ترك با گروه عرب در عدت و کثرت برابر و یکسان باشند و هیچ فرقه از فرق امم در کثرت و جمعیت مقابل این دو فرقه نباشد صاحبان مذاهب مختلفه در این قوم بسیارند و اغلب ایشان طریقه سنت و جماعت دارند و جمعی کثیر جماعت کفار و جمعی غفیر غلام حیدر کرارند و جماعت دیگر از آن فرقه علی اللهی و قلبی اسمعیلی اند .

در اکثر بلاد سوم و چهارم و پنجم و ششم سکونت دارند و در بعض اقالیم مذکور شهریار با اقتدارند غالب ایشان صحرانشین و دیگر قریه گزین و دیگر شهری اند .

قوم ترك چند قبایل و هر قبیله ایشان چندین فرقه و هر فرقه ای چندین طایفه اند که عدد آنها را خدا داند ، از قبایل ترك چندان ملوک نامدار و امرای گردون اقتدار و عرفای عالیمقدار و حکمای کبار و علمای فضیلت مدار و شعرای بلاغت شعار برخاسته اند که محاسب و هم از حساب آن عاجز باشد .

منجمله معلم ثانی و ابوعلی ترك بوده اند ، و از آن فرقه ظهور  
نموده اند ، و سلطان ابراهیم ادهم از آن فرقه ظاهر شد و شیخ نجم الدین  
خوارزمی از این فرقه برآمده و مجدوبعلی شاه از این خاندان و مرید او  
مستعلی از این دودمان است « (۱)

باز در پائین همان صفحه گوید « راقم گویا با فرقه ترك و تركمان  
بسیار معاشرت نموده و طریق مجالست ایشان پیموده و ایام بسیار با هر  
دو جماعت بوده الحق در شجاعت و سخاوت و سماحت بی نظیر و در مهمان-  
نوازی و پاسداری دلپذیر و در غیرت و حمیت مشهور برنا و پیرند »

يك بحث كلي در باره

صفويه

## شیعه صفوی یعنی چه

آقای شریعتی می گوید « این بود که شیعه صفوی درعین حالیکه خودشان را به اسلام وفادار میدانستند ، و براسلامشان می ماندند ، تمام وجوه اشتراکشان را بادیگر ملت های مسلمان می بریدند ، و نه تنها مثل گذشته در امامت بلکه درنوع درك عقیده توحید و نبوت و معاد و حتی قرآن نیز شیعه را از سنی جدا کردند ؛ و در اعمال و مراسمی که جبراً شیعه و سنی باهم انجام می دادند ، از قبیل حج و زیارت مدینه و نماز جماعت و . . . کوشیدند تا از موارد اشتراك هر چه بیشتر بکاهند ، و موارد اختلاف جزئی را هر چه بیشتر جدی و اساسی تلقی کنند تا در حج و مسجد پیغمبر نیز خود را باهم یکی احساس نکنند و از يك دین ندانند » (۱)

مادر باره این چند سطر چند نکته را متذکر میشویم:

۱ - آقای دکتر با جمله ( درعین حالیکه خودشان را به اسلام وفادار الخ ) میخواهد در اسلام صفویه تشکیک کند ، و نظیر او آقای دکتر صاحب الزمانی نیز در کتاب ( دیباچه ای بر رهبری ) همین طور ضمناً

---

(۱) تشیع علوی ص ۳۸

خواستہ است ، در ایمان صفویہ تشکیک کند ، ولی من می گویم صفویہ یقیناً مسلمان نبوده اند ، اما نہ بہ اسلامیکہ محمد ابن عبداللہ ﷺ آنرا از طرف خدا آورده است ، بلکہ بہ اسلامیکہ بعضی از آقایان دکترا فعلاً معرفی می کنند ، زیرا بہ این اسلام حتی خود پیغمبر اسلام ہم معتقد نبوده است .

اما نسبت بہ اسلام قرآن و پیغمبر اگر ما صفویہ را معتقد ندانیم خلفای عثمانی بلکہ خلفای عباسی و اموی و سایر فرمانروایان ممالک اسلامی را باید بطریق اولی خارج از اسلام بدانیم ، و در این صورت این همه سینه زنی ها و هوچی گری های آقای دکترا برای عثمانی بنام حکومت اسلامی و این همه داد و فریادوا اسلاما زدنش مجهول و معما خواهد بود ، زیرا ہر عمل مخالف اسلامی کہ در صفویہ نشان بدہد ما چند برابر آنرا در خلفای باصطلاح اسلامی عثمانیہا و بنی امیہ و بنی عباس سراغ داریم .

### اعمال فردی صفویہ

۲ - آیا سلاطین صفوی در اعمال فردی خود مردمان متدین و

عادل و مؤمن کامل بودہ اند یا فاسق و بی ایمان ؟

در جواب این سؤال باید گفت کہ صفویہ اگرچہ در میان آنها افرادی فاسق و معصیت کار بودہ است ولی خوبی نسبی آنها را باید بدون شک تصدیق کرد یعنی نسبت بغالب سلاطین گذشتہ ایران ہم از نظر عقیدہ و ہم از نظر اعمال خارجی بہتر و متدین تر بودہ اند و بقول سرجان ملکم باتمام این آلودگیہا باید اعتراف کرد کہ از یک نفر پادشاہ بیش از آن



انتظار نمیرود البته در میان آنها شاه طهماسب و شاه اسمعیل اول بیشتر متدین بوده اند .

ولی مافعلا بصدد اثبات ونفی این جهت نیستیم و هیچ داهی نداریم از سلاطین صفویه نسبت به اعمال فردی و خصوصیاتش دفاع کنیم زیرا چه خوب باشند چه بد منظور ما بررسی این جهت است که آیا اقدام آنها به تشکیل حکومت شیعی اقدام صحیحی بوده یا نه .

### عامل اصلی نهضت صفویه

۳ - آیا قیام صفویه يك نهضتی علیه دولت عثمانی بود یا نهضتی بود داخلی علیه حکومت‌های محلی ایران ؟ مراجعه تاریخ برای ما معلوم می‌کند که ایران پیش از صفویه دارای حکومت‌های مستقل و خود مختاری مانند حکومت ترکان بایندر به در جنوب و حکومت‌های دیگری در آذربایجان و خراسان و گیلان بوده است .

و چون اکثر این حکومت‌ها سنی و معتصب بودند صفویها در مقابل آنها قیام کرده ایران را از جنگال آنان بیرون آوردند و جانشین حکومت‌های محلی ایران شدند .

اما مسئله تشیع صفویها باید گفت نهضت شیعیان معلول هیچ عاملی غیر از بیدادگری و فشار حکومت‌های سنی مذهب ایران و عثمانی نبود بطوریکه تاریخ بمانشان میدهد اگر صفویه هم قیام نمی‌کردند شیعیان ایران بطریق دیگر نهضت می‌کردند زیرا اصولا نهضت تشیع در هر زمانی که فرض شود جز بصورت انفجار قهری و بسی اراده صورت نگرفته است .

قیام شیعیان علی علیه السلام در زمان عثمان و بر انداختن حکومت عثمان و روی کار آمدن امیر المؤمنین نتیجه شکنجه ها و محرومیت های بود که از طرف خلفای سه گانه و عثمان بر آن حضرت و شیعیانش وارد شد (اگر چه طرفداران عثمان در همانجا هم گفته اند که مسبب واقعه عبدالله ابن سبا ی یهودی بوده است) همچنین سایر نهضت های شیعی جز در نتیجه فشار و بیداد مخالفین هیچ عاملی نداشته است ولی دشمنان شیعه هر کدام را بیک نهمتی متهم کرده اند .

ما فعلا برای روشن شدن مطلب چند نفر از مدارك تاریخی را نقل و در باره آن بتحقیق می پردازیم تا معلوم شود که نهضت شیعیان در زمان صفویه بتحریرك مسیحیان نبوده است و انگهی مسبب این اختلاف، دولت عثمانی بوده است نه حکومت صفوی

## شواهد تاریخی

۱- در سال ۹۰۶ که اوایل قوت گرفتن شاه اسمعیل صفوی و حرارت لشگر قزلباش بود جنگ مهمی میان لشگر عثمانی و کشور زرمن واقع شد که لشگر عثمانی چندین ماه گرفتار آن بوده نزدیک بود شکست بخورند و حقا اگر دولت صفوی هم از پشت سر بدولت عثمانی حمله می کرد بدون شك ریشه آنان از بیخ کنده میشد ولی می بینیم دولت صفوی در این زمینه بقول مورخ دانشمند حسن روملو «رأی اصابت آئین چنان اقتضا کرد که خلفا بیگ را بصوب گرجستان فرستند خلفا بیگ بحسب فرمان با فوجی از دلاوران بجانب گرجستان ابلغار کرده غنیمت بی نهایت گرفته به اردوی همایون ملحق شدند» (۱).

چنانچه می بینیم در همان اوان که دولت عثمانی در جانب غرب مشغول جهاد با مسیحیان فرنگ بود شاه اسمعیل هم از طرف شمال بگوشتمال دادن کفار و مسیحیان گرجستان می پردازد و هدف مشترك اسلامی را تعقیب می کند و نسبت «ناگهان حمله ای از پشت» را که آقای شریعتی

---

(۱) احسن التواریخ ص ۲۲ .

به آنها میدهند بطور واضح عملاً تکذیب می کنند .

۲- در تاریخ عالم آرای عباسی بعد از اینکه شکست خوردن لشگر شاه اسماعیل را در مقابل لشگر عثمانی در ارض روم ذکر می کند و چند صفحه قبل هم حادثه جنگ چالدران و شکست قزلباشها را در اثر نداشتن وسائل کافی بیان میدارد با آن شهادت عجیب و بی همتای شاه اسماعیل و لشگر قزلباش که شب و روز بصدد انتقام جوئی از لشگر ترك و تهیه مقدمات جنگ بودند ، و از طرفی این حس انتقام جوئی با مرگ سلطان سلیم پادشاه عثمانی که در واقع شکست بزرگی بود برای آن دولت و نصرتی بود برای کشور ایران تایید شد و زمینه حمله ایران به عثمانی بیشتر فراهم گردید .

با اینحال می بینیم چون شاه اسماعیل سلطان عثمانی را دچار دشمن مشترك یعنی كفار روس می بیند نه فقط در این وسط حمله کردن به عثمانی را موقوف می کند بلکه شاه اسماعیل هم از جانب دیگر بعنوان جهاد با كفار بكمك عثمانیان بلشگر روس حمله می کند چنانچه اسکندر بیگ ترکمانی می نویسد «القصه بعد از این وقایع خاقان سلیمان شان با وجود مشاغل ضروریه ممالك، شب و روز در اندیشه سیه آرائی و لشگر کشی دیار روم - یعنی دولت عثمانی - بودند که در سنه ست و عشرين و تسعمائة سلطان سلیم بعالم بقا پیوست و پسرش سلطان سلیمان قائم مقام او گردید چون از جانب او مخالفتی انجام نیافته علمای اعلام لشگر بدون حرکت خصم را جایز ندانسته چون سلطان سلیمان در بدایت جلوس دیار روم و فرنگ لشگر کشیده بغز او جهاد مشغول شده بود آن حضرت را بجهد كفار تحریر ص

نمودند بنا بر این خاقان سلیمان شأن چند سال بجهت کسب ثبوبات غزا عساکر منصور را بغزای گرجستان مأمور ساخته خود بعیش و سرور و حضور میپرداخت» (۱) .

۳- در سال ۱۰۰۴ هجری قمری میانه دولت عثمانی با دولت روم جنگ مهمی واقع شد که دولت عثمانی شکست سختی از دولت فرنگ دید و فرنگیان بغارت عثمانیها مشغول شدند تا جائیکه بر سر تقسیم خزائن عثمانی با هم نزاع داشتند و شاه عباس اول که در آن زمان در کمال قوت و قدرت بود ابتداءً ایلچی فرستاد با دولت عثمانی پیشنهاد صلح کرد و ذوالفقارخان را با هدایای زیاد بخدمت محمد خان پادشاه عثمانی فرستاد و او هم قبول کرد (۲) .

از این قصه بطور واضح استفاده میشود که مطلبیکه اخیراً خود عیسویها بزبان دشمنان شیعه گذاشته اند که صفویه را اروپائیها و مسیحیان بخاطر تضعیف دولت عثمانی روی کار آورده بودند یا تایید می کردند صد در صد نادرست است زیرا اگر چنین بود باید در چنین زمینه ای شاه عباس اول هم از پشت سر به آنها حمله کند نه اینکه طرح مصالحت نماید .

۴- یکی دیگر از شواهد مسئله از جان گذشتگی و فداکاری شخص شاه اسماعیل و رؤسای لشکر قزلباش است، که می بینیم خود شاه اسماعیل بطرف توبهای عثمانی حمله برده زنجیرها را پاره می کند ؛ هیچ عاقلی

(۱) تاریخ عالم آرای عباسی ص ۴۳ .

(۲) تاریخ عالم آرای عباسی ص ۵۱۲ .

بخاطر ریاست از جان خود نمی‌گذرد ، زیرا با از بین رفتن جان ریاست هم ازدست رفته است .

البته قضایای از جان گذشتگی‌های شاه اسمعیل حتی در تواریخ عثمانیها ، بلکه در میان عوام و خواص آنها مشهور است ، تا چه رسد بتواریخ ایران .

«اولین نتیجه سلطنت سلطان سلیم این بود که برای اینکه در موقع حمله احتمالی شاه اسمعیل بمتصرفات عثمانی او را از کمکهای شیعه مذهبان نواحی مرزی محروم سازد دستور قتل عام تمام پیروان تشیع را داد و ینگى چرى‌ها با بیرحمى و قساوت هر چه تمامتر در اندك مدنى نزدیک ۴۰ هزار نفر زن و مرد و جوان و پیر شیعه مذهب را کشتند و بعد به پیشانی بقیه آنها داغ گذاشت تا همه جا شناخته شوند سپس دستور داد تا آنها را بنقاط دور از زادگاه آنان در داخله عثمانی کوچ دهند » (تاریخ ایران از ماد تا پهلوی ص ۶۰۳).

ع- نامه سلطان سلیم بشاه اسمعیل صفوی « بسم الله الرحمن الرحيم قال الله الملك العلام ان الدين عند الله الاسلام و من يتبع غير الاسلام دينا فلن يقبل منه وهو فى الآخرة من الخاسرين فمن جائه موعظة من ربه فانتهى فله ما سلف و من عادى و لئك اصحاب النار هم فيها خالدون الهم اجعلنا من الهادين المهتدين غير المضلين ولا الضالين و صلى الله على سيد العالمين محمد المصطفى النبى الامين و آله و صحبه اجمعين .

اما بعد از این خطاب مستطاب از جناب خلافت مآب ما که قاتل الکفره و المشرکین قانع اعداء الدین مرغم انوف الفراعین معفر نیجان

الخواقین سلطان الغزاة والمجاهدین فریدون فرسکندر در کیخسرو عدل و داد دارای عالی نژاد سلطان سلیم شاه ابن سلطان بسا یزید ابن سلطان محمد خانیم بسوی تو که ...»

مقصود از این تشبیب آنست که با نفقه جماعت بایندویه بحکم بیت چو بیشه نهی گردد از نره شیر شغال اندر آید ببانک دلیر از طریق تعدی امارت بلاد شرقی را متصدی گشتی و از کنج مذلت فرمان بری بصفه با حشمت فرمانفرمائی قدم نهادی ابواب ظلم و بیداد را بروی مسلمانان باز کرده زندقه و الحاد را با یکدیگر از دواج کردی ...

ائمه دین و علمای مهتدین رضوان الله علیهم اجمعین کفر و ارتداد ترا با اتباع و اشباع که موجب قتلست علی رؤس الاشهاد متفق الکلام و الاقلام با سرهم فتوی دادند الخ» (۱).

شاید ما در میان نامه هائیکه پادشاهان دنیا بهمدیگر می نوشته اند نمیتوانیم نامه ای اهانت آمیز تر و اختلاف انگیز تر از این پیدا کنیم، زیرا هم در تعریف و برتری جوئی خود و مذهب خود آخرین درجه را در نظر گرفته، و هم در اعانت بشاه اسماعیل و مذهب شیعه آخرین مرحله را پیموده است.

۷- سر جان ملکم می نویسد «بنا بنقل مورخین ترك سلطان سلیم لشگری راصلای جهاد در داد و این محاربت را غزای با اعدای دین نام نهاد چنانچه در وقایع مورخه در آن اوقات از شاه اسماعیل بشیطان قلسی تعبیر می کنند ... و همچنین پیش از اینکه لشگریان را از این جنك

اعلام دهند علمای ترك فتاوائی نوشته اشتها را دادند که قتل يك شیعه ایرانی افضل از کشتن هفتاد عیسوی است).

جمله آخر فتوی صریحاً نشان میدهد که علمای سنی ترك از طرف عیسویها تحریک شده بوده اند.

۸- در نامه سلطان با یزید دوم به شاه اسماعیل آمده است که در ضمن احترام و تجلیل از شاه اسماعیل او را نصیحت کرده از دخالت کردن در امور دینی بر حذر میدارد، و می نویسد پادشاهان را مملکت داری لازم است نه دین، سیاست ضرور است، نه دیانت.

و در همان نامه بطور صریح مذهب شیعه را مذهبی مخالف اسلام معرفی کرده شاه اسماعیل را از ترویج کفر و مذهب مخالف اسلام نهی می کند. در صورتیکه سلطان با یزید دوم بی تعصب ترین و نرمترین پادشاه عثمانی است بتصدیق تمام مورخین تا چه رسد به بقیه\* از اینجا پی توان بردن که در دریاچه طوفان است\*.

۹- بعد از حمله مغول و خرابی بلاد اسلام که سلاطین و فرمانروایان دول اسلامی هر کدام بحال خود مشغول و بعضی بفکر تشکیل حکومت های کوچک و ایالت های محدود خود بودند. علمای مذهب که اهم آنها علمای شیعه بود در ترکیه و غیر آن بفکر جهاد با کفار افتاده مردم را علیه آنان تحریک کردند چنانچه کارل پرو کلمان می گوید «مجموعه های جهاد بار دیگر از خوابگاه خود سر برداشت و سبب آن این بود که در اثر فتنه مغول عده زیادی از پیشوایان دین و رؤسای... صوفیان آسیای صغری را ترك کرده در بلاد اناضول فرود آمدند و در آنجا فکر حرب مقدس را بر



ضد بیزنطی ها زنده کردند . . . (۱) .

و درص ۱۷ تصریح می کند که در آن محیطها درویش ها نمایندگان تشیع بودند چنانچه می گوید «و همیشه حر کتهای مذهبی شیعه در قالب درویشها مجسم می شد که آنها نفوذ عمیقی داشتند و آن نفوذ همیشه در حیات دینی عثمانیها حکومت می کرد و سیطره مطلق بود همانطوریکه بر سایر قبائل این نفوذ مذهبی شیعی حکومت می کند . . . » (۲) سپس فرق بین شیعه و سنی را بطور بسیار عادلانه و عاقلانه بیان می کند که اینها در مأخذ دین خود که کتاب و سنت باشد اختلافی ندارند فقط در واسطه و راویها اختلاف دارند شیعه سنت پیغمبر را فقط از راه روایت اهل بیت قبول دارند ولی سنی ها راویان دیگر را هم قبول دارند .

در هر صورت خلاصه این سخنان این میشود که جهاد با غریبهها را در دولت عثمانی علمای شیعه به تنهایی یا به اشتراك بر پا کردند که به اعتراف خود مورخ مذکور نفوذ بسیار ریشه داری در قبائل ترك داشتند ولی چون اهل تسنن متکی به قدرتهای خارجی هم بودند نتیجه گیری را آنها کردند مانند اکثر نهضتهای دینی که بدست شیعه شروع شده بریاست دشمنان شیعه تمام میشود .

۱۰ - یکی از مسائلیکه انسانرا در باره حکومت عثمانی بشك

می اندازد اینست که سلطان اورخان فرزند عثمان خان جد خلفای عثمانی کماندوهای خاص خود را که تا آن هنگام از ترکهای مسلمان بود بگروهی از مسیحی ها تبدیل کرد و آنها را خواص پادشاه و در واقع همه کاره و مسلط بر اوضاع مسلمانان قرارداد نهایت امر برای اینکه از سروصدای

(۱) تاریخ الشعوب الاسلامیه ص ۱۱ .

(۲) تاریخ الشعوب الاسلامیه ج ۳ ص ۶۴

مسلمانان و علمای اسلامی محفوظ بماند در ظاهر آنها را اجبار کرد که بسوی اسلام گرایش پیدا کنند و از طرف دیگر تطمیع کرد که اگر اسلام را قبول کنند خواص دربار سلطان خواهند بود چنانچه مستشرق معروف «کارل بروکلمان» اینرا تذکر داده و می گوید :

«سلطان اورخان بصدد برآمد که گروهی از مسیحیان را که در امور جنگی وارد هستند بجای آن گروه از قشون پیاده که از ترکها بودند انتخاب کند ، و چون از عقاید مهم اسلامی این بود که فقط مسلمان حق دارد اسلحه بردارد، لذا دولت ناچار شد مسیحیان انتخاب شده را با اکراه به اسلام وارد کند و به این ترتیب دولت عثمانی این حمله را شروع کرد که هزار نفر پسر مسیحی را از خانه های پدرانشان بیرون کشیده آنها را بترك عقایدشان اکراه کرد بخاطر اینکه با يك آینده درخشانی روبرو خواهند شد زیرا آنها در آینده متعلق بشخص سلطان خواهند بود و خالص در خدمت او و در حقیقت این نیروی جدید که آنها (بنگی چری) یا «انکشاریه» می نامیدند ترقی کرد تا سال ۱۳۳۰ و با يك نظم دینی تنظیم شده مانند تنظیم قشون مسیحیان که بخاطر مجاهدت با دشمنان کنیسه تنظیم شده بود» (۱) .

۱۱- از جمله مسائلی که شدت رابطه عثمانیها را با اروپا تأیید می کند اینست که اروپائیها که حاضر نبودند به شاه صفوی اسلحه گرم بدهند و در نتیجه همین ندادن اسلحه شاه اسماعیل در جنگ چالدران شکست خورد، همین مسیحی ها عثمانیها را با بهترین اسلحه های گرم آن روز یعنی

توپ های مدرن مجهز کردند چنانچه مورخ مشهور کارل بروکلمان می نویسد :

« حقیقت مطلب اینست که سلطان محمد ثانی خود متخصصین توپ سازی و استادان متخصص این فن را از آلمان و بلاد مجربسوی ترکیه جلب کرد . . . (۱)

باز می گوید « اعم اغلب این بود که رسیدگی بر ساختن کشتی ها در دست بنادقه بود و صنعتگران و کارگران از یونان بودند . . . و کشتی ها بانان عادتاً از مسیحیان طلیان یا یونان بودند آنها تیکه زیادی و فراوانی غنیمت هائی که در خدمت اسطول عثمانی بدست می آوردند آنها را بسوی عثمانی جلب کرده بود .

۱۲ - یکی از شواهد تاریخی بر اینکه نهضت صفویه برای تفرقه بین مسلمانان نبوده بلکه بخاطر بدست آوردن حقوق حقه شیعه بود اینست که ماهنگامیکه جنگهای زمان صفویه را در نظر می گیریم می بینیم در همه یا در اکثر آنها لشکر عثمانی پیشقدم بوده صفوی ها جنبه دفاعی داشتند اکنون بطور فهرست جنگهای قابل توجهی که بین صفویان و عثمانیها رخ داده اشاره کرده علت شروع آنها هم ذکر می کنیم :

۱ - سال ۹۲۰ در زمین چالدران سلطان سلیم با شاه اسمعیل جنگیدند و سلطان سلیم در این جنگ ابتدا نامه ای اهانت آمیز نوشته در آن نامه شاه اسمعیل را بجنگ طلب نمود چنانچه شرح گذشت . (۲)

(۱) تاریخ الشعوب الاسلامیه ج ۳ ص ۸۶ .

(۲) همین کتاب ص ۲۱۶

- ۲- سلطان سلیمان عثمانی باراول بتحریرك امیر تكلو در سال ۹۴۰ بسوی ایران هجوم آورده شکست خورد .
- ۳- در سال ۹۴۱ دوباره لشکر کشیده قسمتی از شهرها را تصرف نمود، باز شکست خورده برگشت .
- ۴- بار سوم القاص میرزا برادر شاه طهماسب با لشکر عثمانی همراه شده بسوی ایران هجوم آورده شکست خوردند .
- ۵- در سال ۹۶۱ برای چهارمین بار شاه سلیمان بتحریرك اسکندر پاشا بیگلربیگی بسوی ایران هجوم آورد ولی آخر کار عاجز شد و پیشنهاد صلح کردند .
- ۶- در سال ۹۶۱ سلطان سلیمان بخط خود صلحنامه‌ای نوشت و در آن قید کرد که سلاطین آل عثمان نسلا بعد نسل با ایران در حال صلح و صفا بسر برند ولی فرزندش سلطان مراد بعد از سالیان دراز نقض صلح کرده بکشور ایران حمله کرد عاقبت با شکست و ناامیدی برگشت .
- ۷- در سال ۹۸۹ از طرف ایران پیشنهاد صلح شد ولی دولت عثمانی قبول نکرده بطرف آذربایجان حمله کرد ولی بی نتیجه برگشت .
- ۸- در سال ۱۰۱۲ پادشاهان عثمانی بتحریرك خلیفه یمان شکنی نموده دست بقتل و غارت گشوده دهه‌ای از رؤسا و تجار شیعه و طرفداران شاه عباس را از بین بردند در نتیجه شاه عباس حمله برد نزدیک تبریز آنها را هزیمت کرده دنبال آن نخجوان و ایروان و سایر بلادیکه مورد هجوم عثمانیان بود مسخر کرد .
- ۹- در سال بیست و چهارم از جلوس شاه عباس کبیر بسلطنت، مراد-

پاشا از طرف عثمانیان مأمور فتح تبریز گشته بدون نیل مقصود باز گشت.

۱۰ - سال ۱۰۲۲ پیمان صلحی میان شاه عباس و دولت عثمانی بر قرار شد ولی چون شاه عباس با مسیحیان گرجستان جهاد کرده آنها را ریشه کن می کرد گرجی ها دولت عثمانی را علیه شاه عباس تحریک و خود را از اتباع عثمانی ها شمردند چنانچه اسکندربیک ترکان نقل می کند « و از جانب لوار صاب و طهمورث ولایة گرجستان نیز عرایض چاکرانه بخواندگار - یعنی خلیفه عثمانی - رسیده خود را از مرءة تابعان دودمان آل عثمانی شمرده اند در نتیجه دولت عثمانی پیمان شکنی نموده طرفداری گرجی های مسیحی را بر اتحاد با شیعیان ایران ترجیح داد.

۱۱ - در سال سی ام از سلطنت شاه عباس کبیر سلطان احمد خان عثمانی با کمال و قاحت و برخلاف عهد و پیمان دست بدست مسیحیان گرجستان داده در مقابل شاه عباس و لشکر ایران بکارزار پرداختند .

۱۲ - در سال سی و دوم باز صلحیکه سلطان احمد خان با شاه عباس برقرار کرده بود برادرش سلطان مصطفی آنرا برهم زد .

## علل اصلی نهضت صفویه

مسئله نهضت تشیع را در زمان صفویه ازدو لحاظ باید ارزیابی کرد .

### اجحافات حکومت‌های سنی

اول از نظر حقوق توده شیعه و انسان‌هایی که بجرم تشیع از حقوق حقه خود محروم مانده بودند و حق کوچ‌ترین اظهار وجود را نداشتند و در این قسمت مختصر مطالعه حال حکومت عثمانی بلکه حکومت‌های محلی خود ایران مانند حکومت بایندریه مشهور به آق‌قویونلو و حکومت‌های دست‌نشانده عثمانی در عراق و لبنان و سعودی و افغانستان و هندوستان و مصر و سوریه برای اثبات مطلب کافی است و خلاصه مطلب اینست که این حکومت‌ها اولاً تشیع را بعنوان مذهب خامس « بشنجی مذهب » به ارتداد و خروج از دین مقدس اسلام متهم نموده ، سپس از حقوقیکه تمام فرق اسلامی از آنها بهره‌مند بودند محروم می‌ساختند .

ولی هنگامیکه دقت بیشتری می‌کنیم می‌بینیم در قلمرو حکومت عثمانی و سایر دول اسلامی مسیحیان و یهودیان و مجوسیان در کمال امن و

امان بصرمی بردند ، وعده‌ای از آنان از شخصیت‌های مهم و صاحب منصبان بلکه وزرا و امرابودند ، ولی شیعه يك صدم آزادی آنها را نداشت ، بعبارت روشنتر نه شیعه قدرت داشت آشکار بخلفا اهانت کند و نه یهود و نصاری میتوانستند صریحاً به پیغمبر اسلام تعرض بکنند هم آنها قلباً با شیخین مخالف بودند و هم اینها در دل محمدرضا کذاب و ساحر می پنداشتند ولی می بینیم اهل تسنن اهل کتاب را بخاطر تکذیب و توهین به پیغمبر متعرض نمی شدند ؛ ولی شیعه را بجهة اینکه در دل یادر خلوتگاهها به شیخین اهانت می کنند در تحت فشار و اذیت قرار داده بودند .

تمام تاریخها متفقند که آن فشار و اذیت که سنی‌های متظاهر به اسلام نسبت به شیعه‌ها روا می داشتند حتی مسیحیان که بعد از عثمانیها به بعضی از ممالک اسلامی مسلط شدند آن فشار و اذیت را روا نمی داشتند .

عزاداری سیدالشهداء با اینکه در واقع باید از مشترکات شیعه و سنی محسوب شود زیرا سیدالشهداء مورد قبول همه ویزید و اتباعش مطرود و ملعون تمام طوائف اسلامی است در عین حال می بینیم صلاح الدین ابوی از عناد شیعه روز عاشورا را عید رسمی اعلام می کند ، و عثمانیها چنان شیعیان لبنان را در فشار می گذاردند که عزاداری سیدالشهداء را در وسط بیابانها با مراقبت شدید و آهسته و همراه بودن وسائل عیش اقامه می کنند .

می بینیم حکومتهای سنی با فراتر گذاشته اهل کتاب که سهل است ، شیعه را حتی به اندازه کفار حربی و مرتدین هم ذی حق نمیدانستند ، زیرا از زمان خلفای عباسی و اموی ببعد ملحدین و زنادقه در کشورهای اسلامی

بطور شایع و فراوان دیده میشد، و بعضی از آنها ابوالعلائی معری و عمران صابی و غیر اینها از راه تألیف و شعر و غیر اینها مشغول نشر افکار ضد دینی در توده‌ها بودند، و حتی درباره توحید نبوت و سایر اصول اسلام تشکیکها و تبلیغاتهای فراوان می‌کردند، ولی با این حال می‌بینیم نه فقط این افراد مطرود آن جامعه‌ها نشدند؛ بلکه مورد احترام خلفای باصطلاح اسلامی و علمای سنی مذهب و توده اهل تسنن بودند.

ولی طرفداران آل محمد نه فقط حق تبلیغ و نشر افکار و عقائد خود را نداشتند، بلکه بخاطر اعتقاد قلبی محض بدون هیچگونه اظهار هم مورد کشتار و هجوم و اذیت اهل تسنن و علما و امرای آنان بودند. بنا بر این حقوقیکه اهل تسنن برای هر انسانی حتی کفار قائل بودند. درباره شیعه بخصوص این قانون عمومی انسانی را تخصیص زده بودند و این اجحافات و ستمها خود بزرگترین عامل بود که توده‌های شیعه مذهب بدون اختیار دست به شورش و انقلاب بزنند.

### اسلام بی روح یا اسلام زنده

۲- جهت دوم درباره نهضت تشیع در زمان صفویه عبارت است از نهضت مذهبی و هدفی، زیرا اولی نهضت شیعیان بود در مقابل اهل سنت و دومی تشیع است در مقابل تسنن قیام حق است در مقابل باطل اولی نهضتی يك گروهی بود در مقابل گروه دیگر دومی نهضت روح اسلام بود علیه قالب تهی اسلام اولی مبارزه ای بود میان ستمگر و ستمکش دوم پیکاری بود میان حقیقت و صورت بی معنا ستیزه ای میان اسلام و اسلام نما و بالاخره کمی مانده بود امراض جسمی اسلام سبب مفارقت کلی آن از بدن بشود که روح يك جهش و



جنبش کرده آنچه گوشت و پوست و خون آلوده بمرض و میکرب داشت دور ریخته بصدد رویانیدن گوشت و پوست و خون جدید و سالم بر آمد .  
و بعبارت روشنفروان تشیع علیه عثمانی یکی از مصادیق ظاهر همان قانون (شکست در اوج پیروزی است) که در تمام موارد تبدیل حرکت بنظام آنرا قبول کرد .

مذهب تسنن تا وقتی که يك مذهبی بود متحرك جهانگیر مبارزه کننده با دشمنان خارجی مانند یهود و مسیحیت و سایر ملل و نحل روز بروز پیشرفت می کرد و در آن دورانها اینک دشمنان داخلی وجود نداشتند یا نمیخواستند کاری از پیش ببرند ؛ بلکه اگر هم میخواستند نمیتوانستند زیرا در مقابل حرارت و عواطف مسلمانان که علیه دشمنان خارجی مانند مسیحیت و یهود تحريك شده بود خرد و نابود میشد .

ولی همین تسنن هنگامیکه يك قدرت مطلقه ای بوسیله عثمانیها بدست آورد و در خاور میانه بزرگترین قدرتش را تشکیل داد از همان روز اول دیگر جهانگیریش بجهاننداری و جنگهای خارجیش بجنگهای داخلی مبدل شد ، زیرا دیگر به هدف رسید و متوقف شد و از حرکت افتاد ؛ و بالاتر از این مخالف هر حرکت و نهضتی هم شد ؛ و بقول آقای شریعتی « در ظاهر به اوج قدرت رسید اما در روح بتوقف و رکود افتاد پس دیگر نیاز مردم را که میخواهد همیشه در حرکت باشد بر آورده نمی کند ، این است که این مذهب حالا بر سرها حکومت می کند و بر ظاهر زندگی نه بردلها و آرمانها ؛ دیگر نمیتواند پاسخگوی نیاز زمان خودش باشد ، و خود بخود زمینه و زمانه نیازمند يك نهضت دیگری میشود » (۱)

اینجا است که این جسم بی روح و پوك بطور ضروری و قطعی باید درهم کوفته شود، یا از طرف دشمن خارجی که مثلاً مسیحیت و امثال آن باشد، و در نتیجه ممالك اسلامی بمسیحیت مبدل شود، یا از داخل و روح اسلام که عبارت باشد از تشیع که نتیجه اش اینست که تسنن به تشیع تبدیل شود.

و سر مطلب اینست که هر حرکت و پیشرفتی که بطور غیر طبیعی باشد خواهی نخواهی متوقف خواهد شد و ترقی دولت عثمانی اگر توأم با روح اسلام بود بیک پیشرفت طبیعی و دائمی بود ولی چون هم نظام قانون آنها و هم مجریان آن قوانین فرسنگها از حقیقت اسلام دور بودند، لذا حرکت غیر طبیعی و قسری بود، و هر پیشرفت غیر طبیعی بهمان اندازه که از نظر قوای نظامی و نفوذ ظاهری پیشرفت کند، بهمان اندازه از نظر اعتقاد و ایمان مردم نتیجه برعکس میدهد، لذا مسیحیت هر چه از نظر کشور گشائی پیشرفت بیشتری می کند از جنبه مذهبی و اعتقادی عقب می ماند.

کشور اسپانیا چرا زودتر از تمام کشورهای اسلامی مسیحی شد؟ برای آنکه بدست بنی امیه فتح شده بود. چرا ترکیه پیش از همه دول اسلامی بیک کشور غیر اسلامی مبدل شد؟ جهتش معلوم است، زیرا این عقب گرد نتیجه همان حرکت قسری و پیشرفت غیر طبیعی امویهاست، فلسطین اگر بدست یهود افتاد تعجبی نیست، زیرا مسلمانیکه اسلام را از عمرو عاص گرفته، و صلاح الدین ایوبی را سلطان اسلام شناخته و محبوبترین حاکم اسلام در نظرش . . . باشد. بیک اسلام سیاسی بسی روح و دینی که جز کشور گشائی و توسعه طلبی مقصودی ندارد معتقد است

و البته بدون هیچ دشمن خارجی ، و بدون اینکه یهود قدرت مهمی داشته باشند باید به این قبیل مسلمانان پیروز شوند .

زیرا اگر ما نظر بسوابق تاریخی و مجدنیاکان و گذشتگان بکنیم ، از نظر تشکیل حکومت ظاهری و کشور گشائی . البته هیچ کدام از فرمانروایان اسلام نه عمرو نه هرون الرشید و نه صلاح الدین ایوبی و نه غیر اینها به پایه و مرتبه سلیمان و داود و سایر سلاطین بنی اسرائیل نمیرسند و روی این طرز فکر مسلمان فلسطینی در مقابل منطق اسرائیل یا محکوم است یا مغلوب . اگر کشور گشائی کرده مملکت را مسخر کند ، همان لشکر فاتح از نظر عقیده برگشته یا مسیحی میشود یا یهودی ، و اگر مغلوب شود چون غلبه و حکومت ظاهری را میزان حقانیت می بیند خود را ناحق و باطل خواهد شمرد .

پس نتیجه این بیانات این شد که پیشرفت بی حقیقت عثمانی با آنکه ظاهراً بنفع اسلام بود ولی چون دلها را نه فقط نمیتوانست مسخر کند بلکه از اسلام منزجر کرده بود و بطور ضروری لازم بود بایک حرکتی غیر اسلامی مانند عقیده مسیحیت و یهودیت و امثال اینها که خدای نکرده در دلهای توده های مسلمان جا کرده ، این نیاز روحی را تأمین کند ، یا یک حرکت اسلامی که با روح و حقیقت اسلام توأم باشد ، و در نتیجه نیاز ملت ها ئیکه زیر پرچم عثمانی یا اسلام بودند بر آورده کند .

زیرادر دلهای کشورهای مستعمره عثمانی یک نفرت شدیدی نسبت به این حکومت وجود داشت که حتی مذهبی را که این حکومت آنرا وسیله استعمار آنها قرار داده بود نمیتوانستند قبول کنند ، و ناچار با مجبور بودند بمذهبی خارج از اسلام گرایش پیدا کنند ، بابیک مذهب

اسلامی که صدر در صد ضد مذهب هیئت حاکمه بوده باشد ، و در نتیجه نهضت تشیع صدر در صد طبیعی است که یگانه عامل آن انحرافات شدید عثمانیها و سوء استفاده های آنان از اسم اسلام میباشد ، بدون اینکه کوچکترین عامل خارجی در آن تأثیری داشته باشد .

حتی اگر سخنان دشمنان صفویه و شیعه را قبول کنیم که بعض اروپائیا یا جاسوسان مسیحیت در ایران علیه عثمانیها یا بنفع صفویها فعالیتی داشته باشد ، ولی شکی نیست که فعالیت او کوچکترین اثری نداشته پیشرفت صفوی ها و انحطاط عثمانیها فقط و فقط معلول همان عامل اجتماعی است که قبلا اشاره کردیم .

## کشتار سنیان بدست صفویه

آقای شریعتی از يك كتاب خطی بی اسم و رسمی که در کتابخانه مجلس وجود دارد نقل می کند که: «در اوائل نهضت صفویه قزلباش هادر کوچه ها و خیابان ها براه افتاده فریاد می کشیدند مرك بر عمر مرك بر ابوبکر، و رهگذران و کسبه ای که آنجا بودند باید در جواب بگویند، بیش باد، هر کس نتردید می کرد بلافاصله کارد قزلباش شکمش را سفره می کرد و از تردید بیرون می آورد. .

اکنون ما مسلماً این کار را يك وحشیگری تلقی می کنیم . . . توده های متعصب هم که نمیتواند مسائل فکری و تاریخی را تحلیل کند که مثلاً این بقال و عطار سنی، نه در سقیفه بوده و نه در کربلا. . . (۱) عجیب است که يك نفر با اصطلاح دانشمند تمام وقایع و اعمال تیپ مخالف خود را بنظر دشمنی و عداوت به بیند؛ و توجهاتی که برای اعمال آنان پیدا می کند همه يك سری اهداف و غرضهای عاطفی و مربوط بهوی و هوس بدانند، و توجهات معقولی که برای آن موجود است حتی بعنوان

---

(۱) تشیع علوی صفحه ۳۶

احتمال هم ذکر نکند ، و بقول بعضی ها نمیدانم کدام از پدران این مرد را قزلباشها با مرصفویه کشته اند که تا این حد مغرضانه درباره آنها قضاوت می کند .

توضیح آنکه : هر حکومتی که بسوی مرام یا دین یا مذهبی دعوت می کند ، قهراً از مرامها و دینها و مذہبهای دیگر مخالفینی دارد ، که آنها بقدر امکان سد راه و مانع پیشرفت این حکومت خواهند بسود ، البته مقدار مخالفت آن مرامها با مرام حکومت مراتب دارد ، بعضی خیلی مخالفند ، و برخی دیگر کمتر .

بهترین نمونه این سخن آیه شریفه است که درباره مخالفین پیغمبر اکرم ﷺ وارد شده یهود و مشرکین را بزرگترین دشمنان او معرفی کرده است ، آنجا که می فرماید : لتجدن اشد الناس عداوة للذين آمنوا اليهود والذين اشرکوا و لتجدن اقربهم مودة للذين آمنوا الذين قالوا انا نصاری . (۱) بدون شك اینرا می یابی که سخت ترین مردم از نظر دشمنی با کسانی که ایمان آورده اند یهود و کسانی که بخدا شریک قائل شده اند میباشند ، و حتماً می یابی که نزدیکترین مردم در دوستی با کسانی که ایمان آورده اند آن کسانی هستند که گفتند ما نصاری هستیم . لذا می بینیم رفتار رسول خدا هم با دشمنان خود بیک نسق نبود ، آن شدت عمل و قتل عامهایی که آنحضرت نسبت بیهود عمل کرد با هیچ طایفه ای نکرد و بعد از آنان با مشرکین تا حدودی سختگیری می فرمود ، ولی با نصاری و مجوس و سایر ادیان بقدر امکان از راه مسالمت وارد میشد . بهترین نمونه خشونت آنحضرت در مقابل یهود اینست که سبهد

نفر آنها را یکباره گردن زد ، و گروهی از آنها را فرمان جلای وطن داد  
و همینطور .

حالا آقای شریعتی اگر آنجا بود حتماً می گفت : یا رسول الله  
این یهودیه‌ها کسی از پدران ترا کشته‌اند ، و نه در تحریف تورا و اسقاط  
کردن اسم تو مدخلینی داشته‌اند ، و نه مسئله ابدی بودن دین موسی را  
اینها از خود اختراع کرده‌اند ، و بالاخره جنایاتی که قرآن مجید برای  
یهود ذکر می کند و می فرماید : (ثم انتم هؤلاء تقتلون انفسكم وتخرجون  
فريقا منكم من دياركم تظاهرون عليهم بالاثم والعدوان (۱)  
پس از آن همین شما یهودی‌ها بودید که همدیگر را می کشتید و گروهی  
از خودتان را از شهرها تان بیرون می کردید و با گناه و دشمنی علیه آنان  
به‌مدیگر پشتیبانی می کردید . هیچکدام از این کارها را یهودیه‌های زمان  
پیغمبر نکرده بودند و بقول حضرت صادق علیه السلام صدها سال بین مخاطبین  
این آیه و کسانی که این کارها را کرده بودند فاصله بود پس چرا خداوند  
آنها را نویسخ و ملامت می کند . بلکه قرآن از این قبیل مخاطبات زیاد دارد .  
مانند آیه شریفه واذ قلتم یا موسی ان تؤمن لك حتى نرى الله جهرة  
هنگامیکه گفتید ای موسی مابتو گرویده نمیشویم تا اینکه خدا را آشکار  
به بینیم (۲) .

در آیه دیگری می فرماید واذ قلتم یا موسی لن نصبر على طعام واحد . (۳)  
هنگامیکه گفتید ای موسی ما هیچگاه بیک طعام نمیتوانیم صبر کنیم .

(۱) بقره

(۲) بقره ۵۶

(۳) بقره ۲۷

وَإِذْ قُلْتُمْ نَفْسًا فَاذْأُرَاتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مَخْرَجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (۱)

هنگامیکه يك نفس محترمه ای را کشتید و در باره آن خواستید همدیگر را از قصاص و دیه دور کنید ، و خداوند آنچه را که شما پنهان می کنید آشکار می سازد .

و از واعد ناموسی اربعین ليلة ثم اتخذتم العجل من بعده و انتم ظالمون (۲) هنگامیکه باموسی هم پیمان شدیم که چهل شب روزها روزه باشد و از مردم کناره بگیری، سپس شما بعد از غایب شدن موسی گو ساله را برای پرستش گرفتید در حالیکه شما ستمکاران بودید .

( و اذ اخذنا ميثاقكم و رفعنا فوقكم الطور . . . ) (۳) هنگامیکه آن پیمان محکم را از شما گرفتیم ، و کوه طور را بالای سر شما بلند کردیم و غیر اینها از آیات مربوط بیهود که برای یهودیان زمان پیغمبر بلکه آنها تیکه بعد از پیغمبر تا روز قیامت خواهند آمد جنایتهای یهودیان پیشین را باز گو کرده ، همه آنها را سرزنش و لعنت می کند .

در صورتیکه همین جنایتهائیکه در آیات سابقه ذکر شده، قسمت زیادی از آنها عمل امت موسی در زمان خود آنحضرت یعنی حدود دو هزار و چند صد سال پیش از زمان نزول قرآن ، و بعضی از آن قضا یا بعد از حضرت موسی ولی باز صدها سال پیش از نزول قرآن بوده است ، ولی خداوند نه فقط در مقام خطاب بهود زمان پیغمبر را خطاب و عتاب می کند

(۱) بقره-۷۳

(۲) بقره-۵۱

(۳) بقره-۶۳



بلکه عملاً هم آنها را بعذابها و عواقب وخیم جسمی و روحی دنیوی و اخروی آن معاصی مبتلا می‌سازد.

لذامی فرماید: (ان الذين اتخذوا العجل سينا لهم غضب من ربهم و ذلة في الحياة الدنيا ، و كذلك نجزي المفتريين ) (۱)  
 همانا گروهی که گوساله پرستی را گرفتند در آینده غضب پروردگار و خواری زندگی دنیا به آنها میرسد و همینطور پاداش می‌دهیم افترا زندگان را ، غرض ذلت و غضب نسبت بیهود است تا روز قیامت . باز در باره یهود بطور کلی می‌فرماید: «و ضربت عليهم الدلة و المسكنة و باؤا بغضب من الله ذلك بانهم كانوا يكفرون بآيات الله و يقتلون النبيين بغير الحق ذلك بماعصوا و كانوا يعتدون » (۲) یعنی مهر خواری و خالک نشینی برایشانی آنها (یهودیه‌ها) زده شد ، و درخشم خدا جایگزین شدند ، این بدبختیها و گرفتاریها بخاطر آن بود که یهودیان به نشانه‌های خدا کافر شده بودند ، و پیامبران را می‌کشتند ، و این جنایتها بدین سبب از آنها سر میزد که آنها سرپیچی می‌کردند از فرمان خدا، و از حد خود تجاوز می‌کردند .

خیمه خوار بر آتش زده شد

می‌بینیم تمام یهود در تمام زمانها مهر خواری به پیشانی‌شان زده شد بخاطر اینکه یهودیان چند هزار سال قبل، پیغمبران خود را کشته‌اند، یا کارهای دیگری کرده‌اند ، در صورتیکه یهودیان زمان پیغمبر و بعد از آن، پیغمبری نکشته‌اند .

بنابراین از تمام این آیات نتیجه گرفتیم که گاهی خداوند تمام

(۱) اعراف ص ۱۵۲

(۲) بقره-۶۱

افراد معتقدین بیک دین یا مذهب را یکی حساب کرده مانند یکفرد مانند الوجود حساب می کند ، یعنی مثلاً یهود مانند یک فردی است که در زمان حضرت موسی علیه السلام متولد شده و تا نزدیک قیامت عمر خواهد کرد ، و نصاری در زمان حضرت عیسی تا نزدیک قیامت ، و اسلام از زمان رسول اکرم (ص) تا آخر دنیا و همچنین مذهبهای مختلف یک دین ، مثلاً مذهب اعتزال از زمان و اصل ابن عطا پیدا شده تا فلان زمان فرضاً عمر دارد ، مذهب اشعری از زمان ابوالحسن اشعری تا روزانقراضش ، مذهب وهابی از زمان محمد ابن عبدالوهاب تا اجل معینش .

و قتیکه بناشد برای تمام این قرقه ها یک وحدت اعتباری قائل باشیم در این صورت جنایتیکه از یک گروهی از یهود سر بزنند مانند جنایتی است که از دست انسانی سر بزنند ، بدون شك بخود آن شخص نسبت میدهند نه بدستش ، اگر از گروه دیگری سر بزنند مانند اینست که از زبان کسی جنایتی سر بزنند ، که بطور جزم بخود آن شخص باید نسبت داد و همچنین در مقام مذمت و توبیخ نباید زبان یادست او را ملامت کنیم ، بلکه خود شخص را ، حتی در مقام شکنجه و انتقام هم لازم نیست از خصوص آن عضو انتقام گرفته شود بلکه از شخص صاحب عضو ، می بینیم مردی کسیرا قذف می کند و نسبت زنا میدهد بازبان ولی تازیانه را بر بدن او می زنند .

در باب انتها و گروه هائیکه مرام واحد و دین و مذهب مشترکی دارند عیناً همین وحدت را خداوند معتبر دانسته همه را یکفرد حساب کرده افراد و گروههای آنها بمنزله اعضای یک بدن محسوب کرده است

لذا می بینیم جنایت گروهی از آنان اگر مورد اعتراض و انکار بقیه نشد بمنزله جنایت تمام آنها محسوب است هم ملامت و توبیخش به همه متوجه است ، هم عذاب و شکنجه اش ، همانطوریکه عمل نیک و شایسته يك گروه آنان با همفکری و رضایت بقیه بنام همه و از مفاخر تمام آنان محسوب خواهد شد و همین است سراینکه در آیات فوق همه یهود را بجرم گروهی از آنان ملامت کرده مستحق عذاب می بیند .

## آیا صفویه تحریک شدۀ مسیحیت بود؟

بعضی‌ها خیال می‌کنند که سلاطین عثمانی در زمان قیام صفویها يك دولت اسلامی و خلافت اسلامی بودند و قیام صفویها در مقابل آنها برای شکست دادن قدرت اسلام بود :

ولی ما عرض می‌کنیم : اگر مقصود از خلافت و حکومت اسلامی اینست که در ظاهر سلاطین عثمانی در اعمال شخصی خود مسلمان بودند، اینر ا تا حدی قبول می‌کنیم، ولی این معنی خلافت اسلامی نیست و الا باید حکومت شاه عباس و نادر شاه بلکه تمام سلاطین ممالك اسلامی را خلفای اسلام و حکومت‌های آنها را حکومت اسلامی بنامیم .

و اگر غرض این باشد که اصلاً حکومت آنها بنام اسلام و برای ترویج اسلام در مقابل کفر و ایجاد حکومت واحد اسلامی تشکیل شده بود ؛ ما عرض می‌کنیم این مطلب از زمان سلطان سلیم بیعت تا حدودی ظاهر بود چنانچه در ضمن همین بحث معلوم میشود ، اما قبل از سلطان سلیم سلاطین عثمانی مانند سلاطین ایران و افغانستان و سایر ممالك

اسلامی بودند ، و هر کس سلاطین ایران را بخاطر محاربه با سلاطین عثمانی محکوم بداند عیناً مثل اینست که سلاطین عثمانی را بخاطر مخالفت با حکومت ایران محکوم کند .

و اگر جهت محکومیت ایران این باشد که عثمانی چون در مقابل غرب و مسیحیت قرار گرفته بودند لذا چه خوب باشد چه بد یاری او یاری اسلام و دشمنی با او دشمنی با اسلام خواهد بود .

باز در نظر عقل این منطق فاسد است زیرا اولاً برای اینکه دولت عثمانی خیلی کم بامسیحیت طرف بود بلکه آنقدر یک با خود سلاطین اسلام بجنگ می پرداخت با دول کفر ستیزه نمی کرد چنانچه از مراجعه تاریخ معلوم میشود .

و ثانیاً صفویه هیچگاه در مقابل کفار و در حال ستیزه کردن عثمانی بامسیحیت با آنان جنگ نکردند بلکه فقط هنگامیکه عثمانی ها به ایران هجوم آورده تعدی می نمودند صفویه بدفاع بر می خواستند ، و اگر احیاناً هجوم ابتدائی از طرف صفویه بوده فقط در زمانهائی حمله کرده اند که عثمانیها مشغول جنگ بامسیحیان نبوده اند حتی در چند مورد نص تاریخ بمانشان میدهد که سلاطین صفویه با وجود موقعیت مناسب برای جنگ با عثمانیان جنگ را ترك کرده اند فقط بخاطر اینکه : دولت عثمانی در آن زمان مشغول جنگ با غریبهها بوده است .

عثمانیها تحريك شده مسیحیت بودند

گذشته از همه اینها اگر مجرد مشغول جنگ بودن عثمانیها با کفار سبب محکومیت صفویها باشد ، از اینطرف هم چون ایران در زمان صفویها

از طرف شمال دائماً باریوسها و ارمنیهای گرجستان و غیره ، و از طرف جنوب با پرتقالیها که در آن زمان بر خلیج فارس مسلط بودند ، و احیاناً از طرف مشرق با حکومت هند در ستیزه و جنگ بود ، باید گفت جنگ عثمانیها با ایران در واقع جنگ با اسلام و تقویت کفر و مسیحیت و گاوپرستی بوده است .

و اگر غرض از حکومت اسلامی همان منصب تشریفاتی و لقب انتصابی خلافت اسلامی باشد که بواسطه عده ای از ملاهای مزدور سنی ها و بعضی از سلاطین دول عربی که مستعمره عثمانی ها بود ، به اینها داده شد می گوئیم : این لقب هم در اول نهضت عثمانیها و ظهور صفویها وجود نداشت ، بلکه بعد ها در زمان سلطان سلیم این لقب را بوی دادند ، چنانچه تاریخ بمانشان میدهد .

مورخ مسیحی رزق الله منقریوس مصری در کتاب تاریخ دول الاسلام چنین گوید :

«مقر خلافت اسلامی بعد از خرابی و انقراض حکومت بنی العباس در بغداد بسوا سطره مغولها - شهر قاهره بود ، و خلیفه آنها در آن هنگام المتوکل علی الله محمد بود ، همینکه سلطان سلیم داخل قاهره شد ، این خلیفه از حق خود در خلافت اسلامی تنزل کرد ، آثار شریفه نبوت را که عبارت بود از علم و شمشیر و بردیکه بدوش می انداختند بسطان سلیم تحویل داد ؛ و همچنین کلیدهای حریمهای شریفه مکه و مدینه را نیز بوی تسلیم کرد ، و از آن وقت ببعد هر سلطان عثمانی امیرالمؤمنین شد .

و از آن وقت ببعد بود که نفوذ دینی و دنیوی هر دو بدست سلاطین

عثمانی افتاد؛ و در اوائل ماه سپتمبر ۱۵۱۷ میلادی سلطان سلیم از قاهره بسوی قسطنطنیه هود کرد که از آن وقت قسطنطنیه (اسلامبول) مقر خلافت بزرگ اسلامی شد» (۱)

پس از این قصه معلوم میشود حکومت عثمانی در اوائل نهضت صفویها فرقی با سایر حکومتهای کشورهای اسلامی نداشته و فقط این لقب را در مقابل ایران و تشیع و صفویها برای خود انتخاب کردند، و خلافت اسلامی آنها در مقابل مسیحیت نبود، بلکه اسلام تسنن در مقابل اسلام تشیع بود.

شاهد این مطلب از تاریخ اینست که سلطان سلیم بمجرد اینکه بمقام خلافت اسلامی نائل شد و او را امیر المؤمنین خواندند، دوز بعد سفیر پادشاه اسپانیا بر او وارد شده با او پیمان بست که نصاری حق داشته باشند با کمال آزادی بسوی او رشلیم حیح کنند و سلطان سلیم خلیفه اسلامی هم اجازه داد؛ و بلافاصله مشغول جمع آوری لشکر برای جنگ با ایران و شاه عجم گردید، و لکن مرگ او را مهلت نداد (۲)

دقت در اینکه چگونه بمجرد بدست آوردن لقب «خلیفه اسلامی» از طرفی اورشلم را در اختیار مسیحیان می گذارد و از سوی دیگر برای فتح ایران لشکر کشی می کند روشن می کند که: خلافت اسلامی عثمانی که بعد از صفویها تأسیس شد فقط برای از بین بردن استقلال شیعه و به تحریک مسیحیت و غرب بوده است زیرا چنانچه الان هم مشاهده می کنیم

(۱) تاریخ دول الاسلام جزء ۳ ص ۱۱۴

(۲) تاریخ دول الاسلام ج ۳ ص ۱۱۴

مسیحیت در درجه اول مخالف تشیع است و در درجه دوم مخالف اسلام  
بمعنی اعم است .

### اختلافات شیعه و سنی

۲ - خلاصه بیانات آقای شریعتی این است که وجوه امتیاز و اختلاف  
شیعه و سنی تا زمان صفویه منحصر بمسئله امامت بوده است ، ولی صفویه  
این اختلاف را توسعه داده دامنه آنرا بتوحید و نبوت و معاد و سایر مسائل  
اسلامی گسترش دادند .

البته پرواضح است که صدق ادعای دوم بستگی بصحت ادعای  
اول دارد یعنی در صورتی مامیتوانیم این اختلافات را بعلمای دوران صفوی  
نسبت بدهیم ، که قبل از آنها اثری از این اختلافات وجود نداشته باشد ،  
ولی خوشبختانه هر کس مختصر مطالعه ای درباره علوم اسلامی داشته  
باشد بطور واضح می بیند ، که از همان روز که اختلاف در مسئله امامت  
پیدا شد ، از مسئله امامت تجاوز نموده بتمام اصول و فروع اسلامی  
سرایت کرد ، اصولاً این همه اصرار شیعه به اینکه تعیین و نصب امام باید  
بوسیله نص خدا و رسول باشد نه فقط بخاطر تعصب بی جهتی است که  
نسبت بخاندان عصمت و طهارت داشتند ، بلکه علتش اینست که میدانستند  
این اختلاف از مسئله امامت بسائر اصول و فروع اسلامی هم سرایت  
کرده مفسد بیشماری بر آن مترتب خواهد شد

بنابر این سر اینکه قرآن مجید در باره نصب علی علیه السلام بخلاف  
در غدیر خم می فرماید (وان لم تفعل فما بلغت رسالته ) (۱) اگر به عمل نصب



علی عليه السلام بخلافت در غدیر خم اقدام نکنی ، اصلاً رسالت الهی خود را بطور کلی انجام نداده‌ای ؛ یعنی اگر علی را بخلافت نصب نکنی بر سر خلافت بین مسلمانان اختلاف واقع میشود و دامنهٔ اختلاف از امامت بسایر اصول و فروع سرایت کرده هیکل عظیم اسلام را ازپای در می‌آورد .

خوشبختانه تمام محققین علمای کلام از شیعه و سنی باین حقیقت در کتابهای خود اعراف کرده‌اند ، و من در میان آنها به آقای ابوالحسن اشعری (۱) و محمد ابن عبدالکریم شهرستانی اشاره می‌کنم : (۲)

## شیعه علوی و شیعه اموی

اکنون من بمناسبت قسمتی از مسائل اختلافی بین شیعه و سنی اشاره کرده ، تحقیق بیشتر را بعهده خوانندگان محترم میگذارم و برای روشن شدن مطلب ، مدرك خود را از کتابهاییکه قبل از زمان صفویه تألیف شده است ، تعیین می کنم .

### اختلافات شیعه و سنی در غیر امامت :

۱ - در باره اوصاف باری تعالی اشاعره (بقدماء ثمانية) صفات هشتگانه قدیم قائل شده اند؛ یعنی صفات خدا را مثل صفات ما زائد بر ذات دانسته اند . و معتزله حقیقت اوصاف را منکر شده ؛ يك امر نسبی را از هر صفتی جایگزین آن کرده گفته اند ؛ خداوند علم ندارد ، عالمیت دارد، قدرت در او نیست، قادریت هست؛ و هکذا و در نتیجه به تعطیل صفات قائل شده اند، ولی شیعه هم حقیقت صفات را برای خدا ثابت کرده اند، یعنی حقیقت علم و حقیقت قدرت و حیوة و غیر اینها را برای خدا اثبات کرده اند، و هم

- این صفات را عین ذات دانسته اند ؛ نه زائد بزوات ، (۱)
- ۲ - درباره علم خدا ابوالحسن اشعری بیست و دو قول از متکلمین اسلام نقل می کند (۲)
- ۳ - در معنی موجود بودن خدا هفت قول نقل کرده است ، البته قولیکه در آن کتاب بهشام نسبت میدهد در نظر ما درست نیست ؛ ولی اصل اختلاف عقیده شیعه و سنی در معنی موجود ثابت میشود . (۳)
- ۴ - درباره اراده باری تعالی چهار قول است (در میان کسانی که اصل اراده را قبول کرده اند) و هر يك از این چهار قول بقیه اقوال را باطل میدانند (۴)
- ۵ - شیعه برای خدا جهت و مکانی قائل نیست ، ولی بعقیده اهل تسنن خداوند بر عرش نشسته است ، و بقول ابن هیصم میان خدا و عرش فاصله غیر متناهی است و بقول بعضی دیگر متناهی میباشد (۵)
- ۶ - شیعه متفق است بر اینکه دیدن ذات خدا با چشم ظاهر محال و باطل است ، و اهل سنت اکثریت قریب به اتفاقشان اینرا صحیح بلکه از معتقدات خود قرار داده اند .
- ۷ - شیعه و معتزله حسن و قبح (نیک و بدی) عقلی را قبول دارند

(۱) اوائل المقالات مفید ص ۱۷ و شرح تجرید علامه ص ۱۸۲

(۲) مقالات الاسلامیین ج ۲ ص ۱۵۷

(۳) مقالات ج ۲ ص ۲۸۲

(۴) شرح تجرید ص ۱۷۹

(۵) شرح تجرید

اشاعره منکرند (۱)

۸ - شیعه فعل قبیح را برای خدا مقدور ولی وقوع آن را محال فرض کرده ، اشاعره ممکن و واقع فرض کرده‌اند ، و معتزله اتباع نظام غیر مقدور دانسته‌اند .

۹ - اشاعره به جبر قائلند ؛ و معتزله بتفویض ، شیعه هم بر امر بین الامرین معتقد است .

۱۰ - لطف یعنی دستگیری‌های اضافه بر مقتضای عدالت بعقیده شیعه برای خدا ثابت است ، و بعقیده اشاعره واجب نیست . (۲)

۱۱ - بعقیده شیعه ظلم بر خدا قبیح است و بعقیده اشاعره قبیح نیست . (۳)

۱۲ - بقول معتزله گناهان صغیره بر پیامبران جایز است ، و بقول اشاعره گناهان کبیره هم غیر از کفر جایز است ، و بقول شیعه نه صغیره جایز است نه کبیره . (۴)

۱۳ - اهل تسنن هذیان گفتن را به پیغمبر اسلام روا می‌دارند و گویند در آخر عمر هذیان گفت ، و شیعه این را ناروا میدانند (۵).

۱۴ - شیعه معتقد است ، که نصب امام بر خدا واجب است ، و اشاعره و معتزله آن را بر امت واجب میدانند و خوارج اصلاً وجود امام

(۱) شرح تجرید ص ۱۸۶

(۲) شرح تجرید ص

(۳) شرح تجرید ص ۲۱۰

(۴) شرح تجرید ص ۲۱۷

(۵) از این بی‌عدم روطه به امامت است

را واجب و لازم نمیدانند . (۱)

۱۵ - شیعه عصمت را در امام شرط میداند ، و اهل سنت شرط  
نمیدانند (۲)

۱۶ - شیعه معتقد است که هیچ زمانی خالی از امام نمیشود ، و سایر  
فرق اسلام معتقدند که ممکن است امت زمانی خالی از امام باشند مانند  
سه روزیکه بین مړك عمر و انتخاب عثمان فاصله شد (۳) <sup>۱۲ نفر معین و مشخص</sup>  
۱۷ - شیعه معتقد است که امامت در غیر آل علی درست نیست ، و  
در آل علی منحصر است بدو ازده نفر معین و مشخص ، بقیه مسلمین در این  
مسئله مخالف هستند . (۴)

۱۸ - خلفای بنی امیه و بنی عباس به اجماع شیعه گمراه و اهل دوزخ  
بودند ، و اهل سنت در این مسئله با امام مخالف هستند (۵)  
۱۹ - شیعه اجماع دارد بر صحت و لزوم عقیده بدو رجعت ، و  
بقیه مسلمانان منکر رجعت و بداهستند . (۶)

۲۰ - شیعه اتفاق دارد که معتقدین بدین حق اگر معصیت کار باشند  
مخلد در آتش نیستند ، ولی معتزله از اهل سنت مؤمن گنهکار را مخلد در  
آتش میدانند .

(۱) شرح تجرید ص ۲۲۶

(۲) شرح تجرید ص ۲۲۷ اوائل المقالات ص ۸

(۳) اوائل المقالات ص ۸

(۴) اوائل المقالات ص ۹

(۵) اوائل المقالات ص ۹

(۶) اوائل المقالات ص ۱۳

۲۱ - شیعه معتقد است که شفاعت محمد و آل محمد صلوات الله

علیهم اجمعین در روز قیامت برحق است ، و بقول معتزله از اهل سنت  
باطل است . (۱) *تجربا مادرست و جربا درست* *اعوان جالب در بیان*

۲۲ - بعقیده شیعه احباط یعنی باطل کردن هر عمل متأخر اعمال سابقه  
ضد خود را و موازنه یعنی باطل کردن متأخر بقدر خودش از اعمال سابقه خود  
را ، باطل است ، و بعقیده عده زیادی از اهل سنت درست است (۲)

این يك اشاره اجمالی ببعضی از مسائل اختلافی که از قدیم بین شیعه  
و سنی محل نزاع بوده و برخی از این مسائل منشأ کشمکشها و اختلافات  
دامنه داری شده که سبب بروز جنگ و خونریزی گردیده است ، البته ،  
فقط به بعضی از این مسائل اشاره کرده از مدارك آن هم فقط به يك يادو مدرك  
اكتفا نمودیم ، خواننده گرامی میتواند اطلاعات بیشتری با مطالعه و تتبع  
بدست بیاورد .

اکنون ما عرض می کنیم : اگر آقای شریعی با اطلاع به این مسائل  
می گوید : پیش از صفویه اختلاف شیعه و سنی به مسئله امامت منحصر بوده  
دانسته و عمداً دروغ گفته است ، زیرا اکثر این مسائل بتوحید و نبوت  
و معاد مربوط بود ، و اگر از این مسائل اطلاع نداشته ، چرا بدون اطلاع  
در امور دینی دخالت می کنند و غرضش چیست ، و چرا بعد از تذکر و  
روشن شدن مطلب قبول نمی کند ، بقول شاعر عرب :

فان كنت لا تدرى فتلك مصيبة وان كنت تدرى فالمصيبة اعظم

(۱) اوائل المقالات ص ۱۵

(۲) شرح تجرید ص ۲۶۰

یعنی اگر نمیدانی خود نادانی، وجهالت بك مصیبتی است، و اگر دانسته این کار را می کنی، دیگر مصیبت بزرگتر است.

البته بهترین علامت کذب این ادعا همان ذکر نکردن مدرک و اسم نبردن آن مسئله ای است که صفویه آنرا محل خلاف قرار دادند و قبلاً چنین نبود، زیرا اگر ادعای نویسنده حقیقت داشت، اسم می برد که مثلاً قبل از صفویه فلان و فلان مسئله مورد اتفاق شیعه و سنی بود و بعد از صفویه محل خلاف و نزاع شد؛ ولی خوشبختانه نتوانست برای نمونه حتی يك مسئله را هم اسم ببرد.

بنابر این، اینکه گفت «در این سو ملاحای وابسته بعالی قاپوی اصفهان با توجیهات تفسیر و تاریخ و روایت وفقه حتی مشترکات را به مختلفات تبدیل می کردند» (۱)

اگر غرضش امثال شیخ بهائی و میرداماد و مقدس اردبیلی باشد که این مرد بیسواد يك صفحه از کتابهای این بزرگواران را نمیتواند بفهمد تا اینکه به بیند چه توجیهانی کرده اند.

اما راجع به اینکه گفت راجع به حج و اعمال مدینه هم کوشیدند از موارد اشتراك بکاهند، باید به بینیم پیش از صفویه شیعه و سنی در مراسم حج مثل هم بوده اند یا نه اکنون بقسمتی از مسائل حج که از قدیم بین شیعه و سنی مورد اختلاف بوده اشاره می کنیم:

۱- عمره در نظر شیعه بر مستطیع واجب است اتفاقاً، و اما در

نظر اهل سنت اختلافی است شافعی وعده‌ای از فقها مخالفت کرده‌اند (۱)

۲ - حج قرآن بعقیده شیعه اینست که احرام حج با قربانی توأم و مقارن باشد ولی اعمال عمره در حج داخل نشود نظر علمای اهل سنت عبارت است از داخل کردن اعمال عمره در حج (۲)

۳- کسیکه به نیت حج احرام بسته و داخل مکه شده جایز است نیتش را بعمره تبدیل کند و حج تمتع بجا بیاورد چنانچه رسول خدا به اصحابش فرمود ، ولی اهل سنت به تبع عمر اینرا حرام میدانند (۳)

۴- آفاقی اگر حج تمتع بجا بیاورد حجش باطل است باجماع شیعه ، و صحیح است باجماع اهل سنت (۴) در کتاب مسائل الخلاف مرحوم شیخ طوسی سیصد و شصت مسئله که بین شیعه و تمام اهل تسنن یا بعضی از آنها ، محل خلاف است ذکر فرموده مراجعه شود .

(۱) و (۲) خلاف شیخ طوسی ص ۳۷۸

(۳) خلاف شیخ ص ۳۸۰

(۴) خلاف شیخ ص ۳۸۲



## نقاط ضعف شیعه

۱- درباره تشدید اختلافات در قرن اخیر از طرف عده ای از اهل تسنن مانند محب الدین خطیب و احمد امین مصری و ابوالحسن الندوی پاکستانی و مودودی و غیر اینها می گوید: «ملاهای متعصب و شبه علمای مغرض و بد کینه و غالباً وابسته ای که دردنبای اسلام به سمپاشی علیه اسلام مشغول و مأمورند و فقط با استناد به نوشته ها و نظریات و اعمال و احکام دستگاههای روحانیت صفوی شیعه را در میان مسلمین بد نام می کنند ، و می گویند که شیعه ترکیبی است از مجوس و یهود که تحت نام اهل بیت پیغمبر با اسلام دشمنی می کنند ، و قرآن را ناقص می دانند ، به ناموس پیغمبر اهانت روا می دارند ، اصحاب را از يك کنار تکفیر می کنند .

خلفا را از اول هم منافق و خائن و مشرك و فاسد معرفی می کنند، به نماز با مسلمین عقیده ندارند ؛ علی را می پرستند ، جبرئیل را خائن می شمارند . مهر پرستی می کنند ، از قبر شفا می خواهند ، بجای کعبه ضریح برای صلحای خود می سازند ، و دور آن طواف می کنند ، برای غیر خدا قربانی می کنند ، ائمه شان را در گردش کائنات و خلقت موجودات

و نزول باران و تابش آفتاب و روئیدن گیاه دخیل و شریک خدا میدانند، اینها مشرکند، و دشمن اسلام و مسلمین و قرآن و پیغمبر.» (۱)

آقای شریعتی در اینجا هم مثل جاهای دیگر کتابش آنچه فحش بلد بود بشیعه‌ها دادولی ظاهراً از زبان سنی‌ها والله اعلم.

نکته جالب در این عبارت داخل کردن بعضی از مسلمات شیعه که در کتابهای قدیم شیعه قبل از تولد جد صفویه یعنی شیخ صفی الدین - اردبیلی موجود و از قدیم مسلم بود آنها را هم داخل در ضمن مطالب واضح البطلان مانند علی پرستی و امثال آن قرار داد، و آن مطالب عبارت است از اینکه به ناموس پیغمبر اهانت روامی دارند و اصحاب را از یک کنار تکفیر می‌کنند، خلفا را از اول عمر کافر، منافق و خائن و فاسد و مشرک می‌شمرند، مهر پرستی می‌کنند، از قبر شفا می‌خواهند، بجای کعبه ضریح برای صلحای خود می‌سازند و دور آن طواف می‌کنند.

این مطالب را آقای شریعتی از مطالبی دانست که سنی‌ها در شیعیان صفوی دیده به تمام شیعه‌ها نسبت میدهند، در صورتیکه شیعه علوی اینها را ندارد.

### اهانت بناموس پیغمبر

ما بطور اختصار توضیح می‌دهیم که: اگر غرض از اهانت بناموس پیغمبر نعوذ بالله افسانه افک باشد این را خود سنی‌ها اختراع کرده بشیعه نسبت داده‌اند و اگر مقصود اینست که عایشه با امام عادل مخالفت کرد و برخلاف حکم خدا و رسول از خانه بیرون آمد و لشکر کشی کرده و فتنه‌انگیخت و خون صدها نفر را ریخت در اینکه هیچکس تردیدی ندارد و اینرا پیشوایان شیعه از قدیم نوشته و قبول فرموده‌اند»

کسیکه در میان مسلمین و در دین فتنه برپا کرد و سی هزار مسلمان را بکشتن داد چگونگی مسلمانان به او احترام قائل باشند، لذا قرآن صریحاً در سوره تحریم بعضی از زوجات پیغمبر را سرزنش فرموده است

### تکفیر اصحاب پیغمبر

مطلب دوم : این که غرض از اینکه همه اصحاب را تکفیر می کنند ، اگر همان حدیث مرتد شدن بعضی از اصحاب بعد از رسول اکرم باشد چنانچه در روایات هست .

این حدیث البته اصلش هم پیش از صفویه و هم بعد از صفویه نقل شده ولی نهایت اینکه درباره معنی حدیث که آیا کفر مقابل اسلام است یا مقابل ایمان ؟ آیا باقی ماند اثر این انحراف یا بعداً بواسطه مشتبه شدن امر و دوباره در حکم غیر منحرف محسوب شدند و عده زیادی بواسطه تأسف و پشیمانی بحکم اسلام یا ایمان برگشتند ؟ اختلاف است و در هر حال چه احادیث درست باشد چه نادرست سروصدای این احادیث پیش از صفویه بمراتب بیشتر بوده است از زمان صفویه ، و اگر این را از ساخته های سلاطین آل بویه میدانست <sup>البته</sup> غلط ولی مناسب تر بود .

«اما اینکه شیعه خلفاء را از اول عمر کافر و منافق و فاسق و مشرک میدانند»

من فعلاً راجع بخلفاء وارد بحث نمیشوم ولی بطور کلی عقیده ام اینست که انسان در مسائل تاریخی حاد بودن یا کند بودن قضیه را نباید دلیل صحت و سقم آن بگیرد مگر در صورتیکه مخالف عقل باشد ، در غیر این صورت با ذهن خالی بمدارك اصليه مراجعه نموده آنچه در آنها اثبات شده باشد قبول و آنچه مدرك صحيح نداشت ، کنارزند چنانچه معروف است.

در میان علمای اعلام که می فرمایند « نحن ابناء الدلیل نمیل حیث بمیل » یعنی ما فرزندان دلیل هستیم آنطرف را ترجیح می دهیم که دلیل ترجیح دهد ، هیچ شیعه ای نمیتواند عقیده سنی را درباره خلفارد کند بدلیل اینکه چهره های درخشانی بخلفا داده اند ، و هیچ سنی نمیتواند به شیعه ایراد بگیرد که چهره خلفار ازشت معرفی کرده اند ، مگر این که یکی از این ها از نظر عقل و یا مدارك صحیح تاریخ و سیره نادرست باشد .

### مهر پرستی

واما اینکه گفت مهر پرستی میکنند: لابد غرضش سجده کردن بتربت کربلا است ، و شکی نیست که ما باین عقیده افتخار می کنیم و از قدیم این مطلب بوده است ، برای نمونه بکتاب کامل الزیارات تألیف شیخ بزرگوار جعفر ابن قولویه استاد شیخ مفید که هزار سال پیش تألیف شده مراجعه شود ولی اگر سر گذاشتن بر چیزی پرستش آن چیز باشد باید همه مسلمانان مشرك باشند ، زیرا ما سر بمهر می گذاریم ، و آنها سر بفرش و گوشه عبا و شیشه و چیز دیگر می گذارند و در نتیجه ما مهر را میپرستیم و آنها همه چیز را .

### قبر پرستی

واما اینکه ما برای ائمه اطهار قبر می سازیم و دور آن طواف میکنیم و بواسطه آن شفا می خواهیم ، اولاً غیر از و هابیها بقیه سنیها این رسوم را دارند و ثانیاً اینها با هیچ کدام از اصول و فروع دین مخالفت ندارد ، بلکه خود از آیات و روایات استفاده میشود چنانچه بطور مکرر علمای

شیعه و نویسندگان مذهبی که در جواب و هابیها نوشته اند مانند آقای شیخ محمد جواد مغنیه و امثال او به این نکته متعرض شده اند .

### نتیجه

نتیجه بحث این شد که : نسبت هائیکه بقول ایشان شیعه صفوی باعث شده اند که بتمام شیعه بدهند ، قسمتی از آنها که الان ذکر شد از مسلمات شیعه است و از اول شیعه بآن معتقد بوده است . و بقیه تهمت‌ها را اصلاً شیعه نداشته نه پیش از صفویه و نه بعد از صفویه و هر کس از سنیها مانند احمد امین مصری و محب الدین خطیب شامی و نویسندگان منحرف که در میان خاورشناسان و نویسندگان مصر و عراق و لبنان خواسته اند این نسبتها را بشیعه بدهند تهمت محض بوده و بهترین دلیلش همان ذکر نکردن مدرک است و مسبب همه اختلافات همین تهمت‌هاست که سبب شکست مسلمین و پیروزی اسرائیل میشود .

### يك مقایسه جالب

آقای شریعتی مسبب این اختلافات را شیعه میدانند که بواسطه این عقائدی که نسبت داد سنیها را و ادار می کنند به فحاشی و بدگوئی ، ولی دانشمند بزرگ آقای شیخ محمد جواد مغنیه لبنانی دیگران را معطل میدانند که در طلایع جنک عرب و اسرائیل جنک شیعه و سنی را دامن می زنند و بعقیده ایشان فقط همانها تحریک شده اسرائیل میباشند (۱)

« بین تفاوت ره از کجا است تا یکجا »

## تقلید در اصول دین

اکثریت قریب به اتفاق مسلمانان قائلند بر اینکه تقلید در اصول دین حرام است ، یعنی هر کس به اندازه استعداد فکریش باید نسبت به توحید و نبوت و اوصاف باری تعالی واقعاً معتقد باشد یعنی دلیل قانع کننده‌ای داشته باشد که خود آن شخص قانع شود ، اگر چه بکنفردانشمندتر از او با آن دلیل قانع نخواهد شد .

و معنی تقلید این نیست که انسان مطلبی درباره اصول دین از دیگری یاد بگیرد ، بلکه معنیش اینست که : بدون اینکه درست مطلب طرف را تصور کند و بدرستی آن پی برد آنرا قبول کند ، و با اصطلاح واقعاً قانع نشود ، بلکه بازور خود را قانع کند. اما اگر کسی دلیلی را از آیه یا روایت استخراج کند یا از استادی ، واعظی ، عالمی ، مجتهدی بشنود ، و با عقل خود آنرا سنجیده درست بیابد و قبول کند ، هیچکس در صحت این روش اشکال نکرده است . و عوام شیعه همیشه همین طریقه را می‌پیموده‌اند .

یعنی بکنفر روحانی مناسب سطح فکر آن اجتماعی که در آن مشغول ترویج دین است، اصول دین را بادللهائی سطحی یا متوسط یا عمیق بمردم تعلیم می‌کند، و مردم هم با همان عقلهای مختلفی که دارند هر کدام یا بمجرد شنیدن یا بعد از مراجعه و سؤال و جواب با آن عالم دینی یا با غیر او وقتی درست مطلب را مطابق عقل و قانع کننده یافتند آنرا قبول کرده معتقد میشوند.

اما آقای شریعتی خلاصه بیاناتش اینست میشود که بحث آزاد در اصول دین و روش استدلال و عقل یعنی: « قبول کردن نظریات و هابی ها بدون چون و چرا و بدون دلیل و مدرک » و طریقه تقلید در اصول دین و بدون استدلال و منطق یعنی: « قبول نکردن نظریات و هابی ها یا خدای نکرده انتقاد و ایراد کردن به آنها » بنا بر این مخالف ایشان هر چه دلیل محکم از عقل یا کتاب و سنت هم بیاورد او محکوم و متهم است به اینکه در اصول دین تقلید کرده است !! ان هذا الشیء عجیب .

سپس آقای شریعتی يك قصه مفصلی نقل می‌کند نسبت به یکی از مخالفین حسینیّه ارشاد بایکنفر از علمای بزرگ که چون ساختگی و دروغ بودن آن ظاهر است لازم نیست به خود قصه و ذکر شواهد کذب آن پردازم اگر چه بر فرض راست بودن جز انحراف سلیقه یکنفر تاجر را اثبات نمی‌کند، سپس قصه دیگری از زبان یکی از رفقایش در مشهد نقل می‌کند که بر فرض صحت اشتباه و خطای يك نفر زن را اثبات می‌کند، ولی این شیعه علوی بی انصاف فحاش چند ملیون شیعه را بیاد انتقاد و فحش و نهمت تقلید در اصول و غیر آن گرفته بخاطر دو قضیه شخصیه که از يك تاجر مجهول شنیده و از يك زن نامعلوم نقل شده است .

## « تفسیر آیه »

از اینجا معلوم شد که آیه شریفه «اتخذوا احبارهم و رهبانهم ارباباً من دون الله» (۱) که در مورد تقلید کور کورانهای علمای یهود و مسیحیت وارد شده به طرفداران داغ و بی تصور و هابیت بهتر منطبق میشود تا طرفداران علمای شیعه .

زیرا اینها هر کسی مناسب سطح فکرش قانع شده سپس قبول کرده اند یعنی فقط حقانیت مطلب و درستی سخن آنها را قانع کرده بدون اینکه جهات چشم گیر و شهرت طلبانه ای باشد ، زیرا در مسجدی کهنه با وضعی قدیمی روی حصیر یا زیلو و امثال آن نشسته بدون جارو و جنجال و وسائل خیره کننده مطالب را صاف و پوست کنده تلقی کرده اند .

بر خلاف طرفداران و هابیت که نصف تأثر آنها از وسائل گنج کننده و ساختمان مجلل و سایر دم و دستگاههای حسینیۀ ارشاد است ، که تحت تأثیر آن تشکیلات قرار گرفته ، بقیۀ جهاتی هم که در آنجا موجود است و در مساجد نیست ، و از گفتن آن معذوریم بر جهات قبلی اضافه شده ، مطالب آقای دکتر را وحی منزل قلمداد میکنند و کور کورانه مانند پیروی یهود و نصاری از علمای شان اینها هم مطالب را درك نکرده قبول می کنند .



## اتحاد شیعه و سنی

«نزدیک شدن شیعه و سنی بهم اگر از راه بحث و تحقیق و مفاهمه علمی باشد که علمای طرفین جمع شده مسائل اختلافی را بدون تعصب از راه قرآن و سنت و عقل مورد بررسی قرار داده قول حق و صحیح را در مسئله ای اختیار کنند ، این طریق قدیم از طرف علمای شیعه پیشنهاد میشده ، ولی متأسفانه اهل سنت مخالف بوده اند و اگر راهی که اخیراً بعضی ها به سوی آن دعوت می کنند باشد که همان وحدتی است که در جنك صنفین معاویه آنرا عنوان کرد .

بر هر تقدیر اختلاف میان شیعه و سنی مانند اختلاف میان دو نفر عالم شیعی نیست ، زیرا بعقیده شیعه امامت از اصول دین است ، و همچنین عدل، ولی در میان دو عالم شیعی اختلاف در اصول، معقول نیست. اما مراد مرحوم سید شرف الدین اینست که اختلاف اعتقادی اگر چه در اصول باشد در مقام بحث دو عالم دینی نباید از راه زور و تکفیر و امثال آن که در میان علمای متعصب شایع است حل شود ، بلکه بحث شیعه و سنی در يك مسئله اصول اعتقادی هم مانند بحث دو عالم شیعی در مسئله

فرعی باید از راه منطق و استدلال مطرح و مسئله حل شود . البته در این جهت حتی بحث عالم شیعی با عالم یهودی بلکه بودائی و کمونیست هم با بحث دو عالم شیعی نباید فرق داشته باشد .

**قد کرمهم :** اولاً نباید بهر نمره و فریادی که يك سخن جالب و شعار حق بجانبی را وسیله تبلیغات خود قرار داده گول بخوریم؛ همانطوریکه نباید بهر کس و هر دعوتی بنظر بدبینی و سوءظن نگاه کنیم ، ما باید در درجهٔ اول مرام و هدفی را که آن حزب و جمعیت یا مؤسسه بسوی آن دعوت می کند درست با دقت بسنجیم ، و با عقلای اهل علم و اهل تقوی و حقیقت از علمای دین در مورد آن مشاوره کنیم و جمله بجمله مرا منامه آنها را مورد بحث و تحقیق قرار دهیم، سپس اگر مرام و برنامه را مطابق عقل و شرع دیدیم ، در مرحلهٔ دوم در امکان و عدم امکان آن بدست آن افراد دوباره بحث مفصل و واقع بینانه ای بکنیم .

اگر بعد از دقت معلوم شد که : این افراد توانائی اجرای این برنامه را ندارند، بی جهت دنبال آنها را نگیریم، زیرا چه بسا مؤسساتی که با نیت پاک و برنامهٔ صد در صد صحیح شروع بکار کرده اند ، ولی از آنجائیکه توانائی اجرای آن برنامه را نداشته اند و بقول معروف سنك بزرگ برداشتن، علامت نزدن است ؛ بعد از هدر رفتن قوای زیادی از خود و دیگران دنبال مطلب را رها کرده اند .

لذا است که در درجهٔ دوم باید امکانات و توانائی خود را هم نسبت به اجرای آن برنامه حساب کرد .

حالاً اگر بر فرض افراد عاقل از علمای دینی این جهت را هم بی اشکال و

درست دیدند در مرحله سوم باید در خصوصیات و حالات افرادی که در این کار پیش قدم هستند دقت بیشتری بکنیم ، یعنی سوابق حالات آنها و وضع فعلی آنها از جهت شغل و حرفه و صنعت ، روابط آنها که با کدام دولت با کدام مؤسسه داخلی و خارجی ، با کدام تیپ و حزب ، با کدام اداره دولتی با چه افرادی ، و همچنین وضع زندگی شخصی آنها را از جهت دیانت و بی مبالاتی و عرفیات و سایر جهات بررسی کنیم ؛ تا به بینیم واقعاً بصدد اجراء و عمل کردن این برنامه صحیح هستند ، یا اینکه غرض بقول معروف : از آب گل آلود ماهی گرفتن است .

یعنی میخواهند ؛ با شعار ساختن این برنامه حق بجانب مردم را جلب کرده ، خود بنان و نوائی برسند ؛ و یا احیاناً در نتیجه برنامه دیگری را که صد در صد ضد این برنامه است اجرا کنند ، چنانچه در ممالک شرقی و بخصوص اسلامی از این نقشه ها همه ماز یاد دیده ایم ؛ بلکه هر چه دیده ایم از این سنخ دیده ایم .

اکنون برادران مسلمان را از این مؤسسات و افرادی که بعنوان وحدت اسلامی بمذهب شیعه هجوم می آورند ، و ببهانه صفویه و امثال آن فحش های اهل تسنن را بسوی دوستان آل محمد نثار می کنند جداً بر حذر میدارم ؛ که اولاً درباره برنامه اینها درست بررسی کنند ، و با علمای بزرگ دین مشورت کنند ، سپس درباره توانائی و امکان آن ، و همچنین درباره خصوصیات افرادی که بسوی آن دعوت می کنند ، و این برنامه را اجرا می کنند بطور واقع بینانه و دقیق بررسی و تحقیق کنند ، سپس اگر تمام جهات را درست دیدند پیروی کنند ، والا نه .

## وحدت اسلامی

درباره وحدت اسلامی شبهه ایست که جداً معما و لاینحل است و آن اینست که نزدیکی و اشتراك در مبده و عقیده نکته ایست ، و حفظ موجودیت و کبان حق و اهل حق مطلب دیگری است ، مثلاً از نظر هدف و مبده و عقیده یهود و مسیحیت و مجوس بماندیکتر از بودائی و گاو پرست و کمونیست میباشد ، چنانچه قرآن مجید و اخبار آل محمد و همچنین ضرورت فقه این مطلب را تأیید می کند .

ولی اگر ما دیدیم همین یهودی اهل کتاب و نزدیک به اسلام در مقام عمل و خارج بیش از کمونیست و بودائی و گاو پرست و کنفوسیوس با موجودیت و کبان اسلام و مسلمین مخالفت می کند و بصدد از بین بردن اسلام و رعایت نکردن حقوق انسانی مسلمانان است ؛ بطوریکه اگر تمکین پیدا کند همه امتیازات ما را سلب و حتی حق حیات هم برای مسلمانان قائل نخواهد شد .

در این صورت مسلمان مجبور است پیش از آنیکه هجوم ببرد بطرف بودائی و گاو پرست و کمونیست ، باید بجنگ دفاعی همین اهل کتابی

که قرآن در صورت اجتماع شرائط خاصی ما را به نیکی و خوش رفتاری نسبت به آنها دعوت کرده است ؛ برخیزد ، و جنگ با اهل کتاب را بر جنگ با غیر اهل کتاب مقدم بدارد .

عین همین گرفتاری را مائیه ها بابرادران اهل سنت ، یعنی همین سنی هائیکه با اصطلاح خود را ناصبی میدانند ، و احیاناً تظاهر بدوستی آل محمد هم می کنند داریم .

مامی خواهیم حقوق انسانی بلکه حقوق اسلامی آنها را هم صد درصد رعایت کنیم و همیشه رعایت کرده ایم ، ولی اهل تسنن همیشه و در هر مملکتی اهل هر مذهبی که بوده اند ، از رعایت کردن کمترین حقوقی برای ما مضایقه می کنند ، یعنی حقوق اسلامی و انسانی که هیچ ، حقوق حیوانی یعنی حقوقی که حتی در دنیای امروز برای حیوانات قائلند که آنها را بدون سبب و اذیت از بین نمی برند ، برای ما قائل نیستند ، اینها نه فقط ما را در مقام عمل مسلمان نمیدانند ، بلکه بشر نمیدانند .

مقارن بافتوای رسمی شناختن مذهب تشیع در مصر يك حرکت قوی و جنبش تبلیغاتی عجیبی علیه تشیع و حمله بمقدسات آن شروع شد ، که از جمله آنها کتاب «ابوسفیان شیخ الاموین » و «الخطوط العریضه » و «محاضرات العالم الاسلامی » و غیر ذلک میباشد .

در همان زمان جمال عبدالناصر در یمن کودتای نظامی کرده مذهب زیدی را از رسمیت انداخت و دوست و پنجاه هزار شیعه زیدی را قتل عام کرد .

باز مقارن همان زمانها در عراق عبد السلام عارف چند هزار شیعه

را بنام حزب توده کشتار عمومی کرد .

دنبال همین قضا یاد در پا کستان کشتار دسته جمعی شیعه ها بدست ابوب خان و بافتاوی علمای اهل تسنن مانند ابوالاعلی مودودی و ابوالحسن هلی ندوی و غیر اینها عملی شد .

یقیناً شیعه های مدینه و احساء و قطیف و سایر بلاد حجاز اگر در تحت هراستعماری حتی استعمار یهود بودند ، این اندازه در فشار و ذلت زندگی نمی کردند . همه لبنانیها شاهدند که در زمان عثمانیها نصف آزادی فعلی را نداشته اند . یقیناً اگر بجای اهل تسنن بت پرستها هم با اهل عراق حکومت کنند این اندازه بشیعیان فشار نمی آورند ؛ که فعلاً سنی ها فشار می آورند .

مغولهای بی دین و وحشی بیش از صلاح الدین ایوبی که آقای زین العابدین رهنما امثال آنرا سردار شجاع اسلام اسم گذاری کرده اند از شیعه ها نکشتند ، در يك روز هفتاد هزار نفر شیعه را قتل عام کرد ، و روز عاشورا را عید گرفت و همینطور بقیه جنایات این مرد .

بنابر این ما بعنوان يك واقعیت اینرا می بینیم که هیچ دین و مذهبی بشیعه ها به اندازه اهل تسنن فشار نمی آورد ، و به هیچ قیمتی ما نمی توانیم اهل تسنن را راضی کنیم که : دست از ما بردارند و بصدد از بین بردن موجودیت ما و پراکنده کردن جمعیت های ما و برهم زدن حوزه های ما و تأسیسات ما نباشند ، از ما حتی این خواهش را قبول نمی کنند ، که بواسطه تهمت های ناروا و دروغ وجهه و آبروی نشیع را لکه دار نکنند ، بلکه بالاتر از آن از ما نمی پذیرند که : اقلاً برای شیعه

حق حیات قائل باشند ؛ و تا این حد تشنه خون ما نباشند ، و برای قتل عام کردن شیعه در هر مملکت و در هر موقعیتی دنبال بهانه نگردند .

اکنون بر فرض اینکه تمام این نصیحت ها و دلسوزیهای آقای دکتر شریعتی و سایر همکاران دلسوز به اسلامش مانند زین العابدین رهنما و دکتر صاحب الزمانی و این تیپ افراد که ازدرد دین می میرند ، درست باشد ، ولی باید این نصیحت را به برادران اهل تسنن بکنند و از حدت آنها بکاهند .

والا مانند این میشود که : دو نفر با هم جنگ می کنند ، يك فردی هم با قیافه حق بجانب صلحجویانه یکی از آنها را نصیحت کرده بصلح و صفا دعوت کند ولی در مقام عمل هر دو دست آن بیچاره را محکم گرفته تمام قدرت را از دست او بگیرد ، سپس آنطرف با کمال آزادی سرو کله این طرف را که آقای صلحجو نگهداشته با مشت و چماق بکوبد ، و تمام هست و نیستش را هم از دستش بگیرد . و باز این آقای صلحجو تمام نصیحتهای خود را بسوی این مضروب و کتک خورده و اموال رفته و اریز کند . که آفاجان نزاع بد است و صلح خوب و لازم است و وو .

اکنون قصه ما با آقایان وحدت اسلامی جویان و طرفداران تقریب مذاهب همینطور است ، اینها فقط شیعه ستم دیده از بین رفته . حقوق ضایع شده را هر دو دستش را گرفته ، در مقابل دشمن خونخوار ذلیل و زبونش می کنند ، و فریاد و اسلامه و افسطینه بلند کرده فقط ماشیعه ها را بوحدت اسلامی و نزدیک شدن به اهل تسنن دعوت می کنند .

غرض ماین افراد اینست که تقصیر اختلافات را بگردن ما بیندازند اینها مأمورند صفویه را حتی در مقابل همنانها محکوم بدانند ، تقریب

اینها مانند اینست که شمشیر را از دست کسی گرفته بجلا د نزدیکش کنند. اینها کدام قدم مثبت را بنفع فلسطینیها برداشتند که طرفداران ولایت از آن جلو گیری کردند ؟ کدام کمک مادی و معنوی انجام دادند و شیعه صفوی مانع شد ؟ کی حاضر شدند مبلغی از آن پولهاییکه از جاهای مرموز دریافت میدارند برای فلسطینیها ارسال دارند ؛ و روحانیت مانع شد ؟ کدام فرد اینها بعصویت چریکهای فلسطین درآمد ، و روضه خوان یا مجتهد مانع شد ! غیر از اینکه از جنگ عربها با یهود عده ای شباد و مزدور میخواستند در این وسط از آب گل آلود ماهی بگیرند ؛ و بنفع بعضی دولت ها که سهمش در این جنگ از همه کمتر است بهره برداری کنند. البته تمام بدعت گذاران که بقصد تحریف دین یا مذهبی مأموریت پیدا می کنند ، مذهب موجود را تحریف شده معرفی می کنند ، تا راه و بهانه ای برای تحریف خود پیدا کنند ، بدین سبب می بینیم ابن تیمیه مؤسس اصلی مذهب وهابیت و همچنین خود محمد ابن عبدالوهاب بنیان گذار این مذهب و مؤسس حکومت وهابی اول اسلام موجود در میان مسلمین را تحریف شده معرفی کردند ، تا بدین بهانه متاع فاسد خود را بنام اسلام بفروش برسانند ، و انگلیسیها را در خاور میانه مستقر سازند.



## فهرست عقاید شیعه و ضد آن

فعلا من بطور مختصر و فهرست وار مبانی مذهب شیعه را طبق آنچه از کتاب و سنت و عقل استفاده میشود عرض کرده ، در مقابل آن عقائدی که جدیداً بنام تشیع علوی میخوانند رواج دهند نیز اشاره مختصری می کنم تا مسلمانان و شیعیان غیور بهوش باشند و از خطر این قبیل تحریک شده ها که در هر ده پانزده سالی یکفرد جدیدی از اینها پیدامی شود و تحریفاتی ایجاد می کند بر حذر باشند :

### در تشیع علوی

وصایت : یعنی امام باید افضل افراد باشد و دارای صفت عصمت و چون غیر خدا نمیتواند به این اوصاف پی ببرد لذا طریق نصب امام فقط منحصر است بوصایت پیغمبر از طرف خدا .

### در تشیع اموی

وصایت : یعنی باید پیغمبر کار مردم را بخودشان واگذار کند تا آنها هر که را خواهان باشند نه شایان این منصب بطور اخذ رأی مانند انتخاب رئیس جمهور برگزینند .

## در تشیع علوی

امامت : یعنی قرآن مجسم که تمام گفتار و رفتار و کردارش جنبه پیشوائی و عملی داشته باشد که تا روز قیامت باید در میان امت پیشوای علمی و عملی موجود باشد .

## در تشیع اموی

امامت : یعنی منصبی که مردم از دور ناظر اعمال و گفتار صاحب آن بوده ، اگر دیدند درست است کمک می کند ، و اگر دیدند فاسد است عوض می کنند.

## در تشیع علوی

عصمت : یعنی همانطوریکه قرآن بر تمام علوم حقیقی بدون کوچکترین اشتباه شامل است ، همچنین آل محمد هم در علوم و معارف از جهل و اشتباه بری هستند ، و هم در مقام عمل از معصیت و سهو و نسیان.

## در تشیع اموی

عصمت : یعنی اسم بی مسمائی که مثل وضوی بی بی تمیز هیچ چیز آنرا باطل نمی کند چنانچه بنص صحیح بخاری رسول خدا در حضور جمعیت ایستاده بول می کند و در نبوت خود شك دارد و بجای قرآن مردم را به پرستش بتها دعوت می کند و رسول خدا بساز و آواز گوش می کند.

## در تشیع علوی

ولایت : یعنی امامان آل محمد چون تمام شئونات زندگی آنها مظهر خدا است ، و جز خدا در بساط آنها نیست ، لذا از هر جهت باید آنها را دوست داشت زیرا دوستی آنها دوستی خدا است .

## در تشیع اموی

ولایت : یعنی اظهار علاقمندی ربا کارانه که نوأم با اعتقاد به

افضلیت آنها نباشد بلکه مانند يك بار سنگین بردوش، و همراه با دوستی دشمنان آنها، و همراه با ترویج طریقه دشمنان و پائین آوردن مقام آنها .

### در تشیع علوی

شفاعت : عامل پیروزی و ایجاد کننده شوق و جدیت در عمل و مانع یأس و تنبلی است.

### در تشیع اموی

شفاعت : انسان وقتی عملش درست بود و هیچ عیب و دینی در کارش نبود و گناهی نداشت پیغمبر شفاعتش می کند !!

### در تشیع علوی

اجتهاد : یعنی در زمان غیبت امام زمان خداوند بشیعیان ترحم کرده آنها را از حیرت در آورده بواسطه ارجاع دادن امور آنها به علمای مذهبی .

### در تشیع اموی

اجتهاد : یعنی منصب بی ارزشی که هر بی سروپائی حق اعتراض و فضولی بلکه اهانت را نسبت به آن دارد .

### در تشیع علوی

تقلید: یعنی در علوم دینی فقط از علما و متخصصین امور مذهبی باید بدون چون و چرا قبول کرد ؛ نه از هر کسی که ادعای اطلاعات در علوم دینی دارد .

### در تشیع اموی

تقلید: یگانه سنك جلوی راه برای افراد منحرف کننده و بدعت گذاران اجتماع و مانع پیروی مردم از افراد خائن و مزاحمیکه باید از میان برداشت .

### در تشیع علوی

عدل : خداوند عادل و دوست افراد دادگر است و ستمگر نیست و دشمن ستمگر است و طبعاً این عقیده جامعه را بسوی عدل و داد سوق داده از ستم و پیداد باز میدارد .

## در تشیع اموی

عدل: یعنی از ستم و بیداد اموی ها و عباسی ها و عثمانیها صرف نظر کرده فقط به فحاشی صفویه و خصوصاً شاه عباس باید پرداخت که مذهب عدل و امامت را در ایران ترویج کرده اند.

## در تشیع علوی

دعا: ارتباط بی واسطه است با خدا و اعتراف به اینکه خدا از کار جهان و جهانیان معزول و بی خبر نیست.

## در تشیع اموی

دعا: خاری است به چشم و هابیهای سعودی و طرفداران آنها که از طریق حزبی شکست خورده قیافه دینی بخود گرفته اند.

## در تشیع علوی

انتظار: یعنی از قیامهای نافرجام و نهضت های زود رس و حساب نشده خود داری کردن و قوای خود را برای يك نهضت جهانی عظیم که از هر جهت شرائط آن جمع باشد آماده کردن.

## در تشیع اموی

انتظار: مزاحم متمدیان دروغین و افرادی که عده ای از جوانان مسلمان را بنام اصلاح و پیشرفت و امثال آن گول می زنند.

## در تشیع علوی

غیبت: زمانی که امام زمان غایب است و دشمنان آشکار و پنهان و از هر طرف بسوی تشیع حمله و روند و شیعیان باید آنچه بتوانند حواس خود را جمع کنند تا از شر مهاجمین مذهب یعنی کسرویها، شریعتی ها، بایبها سنگلجی ها، علامه برقمی ها احسائی ها و غیر اینها محفوظ بمانند.

### در تشیع اموی

غیبت : یعنی زمانیکه باید فرصت را غنیمت شمرد ، بطور آشکار  
یا پنهان بعنوان دفاع از مذهب شیعه و بعنوان حمله بصنوبه و غیر آن تشیع  
را مورد حمله قرار داد .

تشیع علوی تشیع شناختن واقعی است سپس محبت تشیع اموی  
تشیع شناخت کج و تطبیق شخصیت ها و حقایق بمدود لخواه  
تشیع علوی تشیع سنت است تشیع اموی بدعت  
تشیع علوی وحدت و استقلال است تشیع اموی ذلت و تبعیت  
تشیع علوی اعتقاد بعدل است در تشیع اموی توصیف عدل  
تشیع علوی حدیث «من مات ولم يعرف امام زمانه» را قلباً معتقد است  
و تشیع اموی زبانا معترف و قلباً منکر .

تشیع علوی اسم است با مسمی در تشیع اموی اسم است بی مسمی  
تشیع علوی پیروی فرع عقیده است در تشیع اموی توصیف  
زبانی بدون عقیده و پیروی .

در تشیع علوی اجتهاد منصب الهی است در تشیع اموی انتخابی .  
در تشیع علوی مسئول امور دین علی را می بیند در تشیع اموی هر کس  
هر چه خواست در امور دینی دخالت کند .

در تشیع علوی انقلاب کربلا بنفع اسلام بود در تشیع اموی  
بضرر اسلام .

در تشیع علوی شهادت برای حفظ دین بود و تشکیل حکومت  
اسلامی در تشیع اموی برای ریاست طلبی شخصی .

در تشیع علوی توسل صحیح است در تشیع اموی نادرست  
 تشیع علوی تشیع دینی و اعتقادی است تشیع اموی سیاسی و حزبی  
 تشیع علوی از ناساچاری بخاطر اینکه صفویه بمذهب شیعه معتقد  
 و مروج آن بوده اند در مقابل دشمنان خارجی شیعه بنقاط ضعف فردی  
 آنها نمی نگرد.

تشیع اموی عین همین گذشت و مسامحه را در باره ملك. . . و صلاح  
 الدین شیعه کش و خلفای عثمانی و غیر آنها عملی می کند.  
 در تشیع علوی انتظار و اطمینان است و در تشیع اموی استعجال  
 و اضطراب.

در تشیع علوی تقیه بخاطر خداست در تشیع اموی تقیه برای  
 اینست که روزی رئیس اداره یا وزیری بشود.  
 تشیع علوی «آری» و «نه» تابع ائمه دین و حکم خدا است  
 تشیع اموی منفی بافی مطلق و «نه» است.

ممکن است کسی توهم کند که ما اشتباهاً بجای سنی اموی شیعه  
 اموی بکار برده ایم ولی این خطا است زیرا شیعه یعنی پیرو و قسمتی از  
 مدعیان تشیع منافقانه در دل مرام تسنن را معتقدند و راه بنی امیه را در میان  
 شیعیان علی (ع) ترویج می کنند چنانچه امام حسین علیه السلام به اهل کوفه فرمود  
 «یا شیعة آل ابی سفیان ان لم یکن لکم دین و کنتم لاتخافون المعاد فکونوا  
 احراراً فی دنیاکم» و قرآن مجید می فرماید «ثم لنزعن من کل شیعة ایهم اشد  
 علی الرحمن عتياً» (۱) و مراد از شیعة اموی همانست که در کلام خدا و کلام  
 سید الشهدا علیه السلام مذکور است.

قسمتی دیگر از اشتباهات

و تهمتهای مخالفین تشیع

## دعوت بعمل بدون عمل

نکته مهمی که بعضی از نویسندگان از جمله آقای دکتر در تمام نوشته هایش خصوصاً در کتاب « ناکثین، فاسطین، مارقین » از آن غفلت کرده اند عبارت از اینست که ایشان سنك بزرگ بر میدارند که علامت نزدن باشد همانطوریکه تمام افرادیکه ادعاهای بزرگ می کنند و برنامه های سخت بردیگران تحمیل می کنند مانند معتزله و خوارج این چنین هستند. برای توضیح بیشتر عرض می کنم که افراد از جهت ولایت و عمل به -ر چهار قسم هستند .

### شیعة حقیقی

قسم اول - کسانی که شیعه هستند نه دوست فقط یعنی صد در صد با نود و پنج در صد پیرو عملی اهل بیتند این گروه دارای مقام عالی تقوی و یقین هستند و اولیاء الله واقعی که در هر عصری بیش از عدد معدودی از بندگان پاک خدا کسی به این مقام نمیرسد و فقط امثال مقدس اردبیلی و شیخ انصاری و مرحوم بحر العلوم شاید دارای این مقام باشند که آقای دکتر هم آنها را قبول ندارد، زیرا آقای دکتر کسیر امیخواهد که از تشیع



و پیروی عملی دم بزند، بگوید و بنویسد، نه اینکه پیرو واقعی باشد . در هر صورت قسم اول شیعیان خالص اهل بیت هستند .

### گنهکاران از اهل ولایت

قسم دوم - کسانی که دوست هستند ولی شیعه صدرصد نیستند همانطوریکه قرآن مجید می فرماید « و آخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا عسی الله ان یتوب علیهم ان الله غفور رحیم » (۱) گروهی دیگر از مؤمنین هستند که بگناهان خود اعتراف کرده اند عمل صالح را با کارهای زشت بهم آمیخته اند امید هست که خداوند گناهان آنها را به بخشد بدرستی که خداوند بخشاینده و مهربان است .

باز در آیه دیگر می فرماید « ان تعذبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم و ندخلکم مدخلا کریماً » اگر از گناهان بزرگ که از آنها نهی شده اید دوری کنید ما گناهان کوچک شما را نادیده می گیریم - مثل اینکه اصلاً انجام نداده اید - و شما را به جایگاه بزرگوارانه ای داخل می کنیم . در آیه دیگر می فرماید « ان الله لا یغفر ان یشرك به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء » بدرستی که خداوند نمی بخشد اینکه به او شریک قائل شوند و غیر از آن هر گناه را می بخشد .

چنانچه می بینیم آیه شریفه ان تعذبوا الخ ترك گناهان کبیره را کفاره گناهان <sup>کبری</sup> (صغیره) قرار داده و کفاره بودن غیر از بخشیدن عادی است زیرا معنی کفاره اینست که اصلاً مثل اینکه بعفو خدا احتیاج ندارد و گناه جبران شده است .

در هر صورت این قسم از مؤمنین هم محل خلاف بین شیعه و معتزله

و خوارج است شیعه به اتفاق اینها را مؤمن میدانند و خوارج کافر و معتزله نه کافر و نه مؤمن و آقای شریعتی و برقمی هم در کتابهای خود این عقیده را ترویج می کنند و چنانکه دیدیم آیات قرآن بصراحت عقیده شیعه را تأیید می کنند. و روایت متواتر یک شیعه و سنی بصحت آن اتفاق دارند و در کتابهای عقاید مانند شرح مواقف و شرح مقاصد و شرح تجرید و سایر کتب به اتفاق بودن آن تصریح شده این نظریه را تأیید می کند و روایت اینست که رسول خدا فرمود « ادخرت شفاعتی لاهل الکبائر من ائمتی » شفاعت خود را برای صاحبان گناهان کبیره از ائمتن نگه داشته ام.

### گنهکاران غیر شیعه

۳ - کسانی که عمل هم ندارند ایمان هم ندارند چه نداشتن ایمان از جهت اعتقاد نداشتن به توحید و نبوت باشد چه از جهت عقیده نداشتن به امامت و ولایت هر کدام از اینها را منکر شود از ایمان خارج است البته بعقیده شیعه نه بعقیده حسینیة ارشادیه.

این قسم را ما شیعه ها در هلاکت میدانیم و سنی ها هم اکثر اچنین می گویند ولی احیاناً روایاتی نقل می کنند که اقتضا می کند خداوند حتی مشرکین را به بخشد چنانکه ابوحنیفه از ثوبان خادم رسول خدا نقل می کند که رسول خدا (ص) فرمود « دوست ندارم که تمام دنیا و آنچه در او هست بمن بدهند و این آیه را از من بگیرند که خداوند می فرماید « قل یا عباد الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً » بگو ای بندگان من که بر خودتان از جهت معصیت زیاده روی کرده اید از مهربانی خدا نا امید نشوید حقا که خداوند همه گناهان را می آمرزد. پس بکمردی

گفت - بر رسول خدا - حتی کسیکه بخدا شریک قائل شود؟ رسول خدا صاکت شد دوباره آن مرد گفت و کسیکه مشرک شود؟ هم خدامی بخشد؟ رسول خدا قدری سکوت فرمود سپس فرمود آگاه باشید حتی کسیکه بخدا شریک قائل باشد « (۱)

البته این عقیده را اکثر سنی ها هم قبول ندارند و همچنین شیعه و با صریح قرآن مخالف است زیرا خداوند می فرماید «بدرستی که خداوند نمی بخشد اینکه به او شریک قائل شوند و غیر آن هر گناه برامی بخشد» (۲) ولی ما این روایت را از مسند ابو حنیفه نقل کردیم تا معلوم شود آقای دکتر برای چه سببی ابو حنیفه را از آیه الله میلانی به تشیع نزدیکتر میدانند (۳)

**اهل عمل از غیر شیعه**

۴- کسانی که عقائد فاسده ای دارند ولی در آن عقائد خود جدی و کوشا هستند این منخ اشخاص در عالم بسیار زیادند بلکه غالباً افرادی که اصول عقائدشان منحرف است در مقام عمل جدی و کوشا هستند و شاید علتش همین است که چون این عملها در پیشگاه خدا مقبول نیست و برای خدا نیست بلکه برای هوای نفس و شیطان است .

زیرا همین جدیت و عمل این اشخاص سبب انحراف و اشتباه دیگران میشود لذا شیطان و هوای نفس هم از این عملها جلو گیری نمی کنند بقول یکی از لطیفه گوها هر وقت که انسان با شوق و علاقه نماز میخواند بعداً می فهمد که وضو نداشته و همچنین عمل بدعت گذاران و منحرفان چون همان عملشان سبب گمراهی عده ای از نادانهاست لذا در آن جدیت می کنند لذا می بینیم کمونیستها و یهود و نصاری از مسلمانان جدی تر هستند

(۱) مسند ابو حنیفه ص ۲۹ (۲) نساء ۲۸

(۳) نامه پدری پسرش ص ۵

و در میان مسلمانان فرق منحرفه مانند سنی ها و خوارج و قادیانیها جدی تر از شیعه هستند و در میان شیعه فرق ضاله مانند زیدی ها و اسمعیلی ها و امثال آنان جدی تر از دوازده امامی ها هستند ، و همچنین در میان دوازده امامی ها بدعت گذاران مانند طرفداران شریعت سنگلجی و خالصی و کسروی و طرفداران دکتر شریعتی و امثال آنان بیش از افراد مستقیم الطریقه در کار خود جدیت دارند ، چون عقیده فاسد است فہراً اعمال نیز همه فاسد خواهد بود و عمل فاسد هر چه بیشتر باشد فسادش بیشتر است لذا مطابق هوای نفس و شیطان است و این افراد از جدیت در عمل لذت می برند و سرائیکه حضرت صادق علیه السلام بنا بر روایت کافی فرمود « لَا يُبَالِي النَّاصِبُ صَلَّى امْرَأَتِي » ناصبی بحالش فرق نمی کند نماز بخواند یا زنا کند همین است .

مامی بینیم خوارج نهروان هر چه در مقام احتجاج و بحث در مقابل اصحاب امیر المؤمنین محکوم می شدند و انحراف و اشتباهشان ظاهر می شد بهمان اندازه در مقام عمل جدیت بیشتر می کردند هم برای اینکه شیطان بیشتر آنها را تقویت می کرده و میخواستند ضعف و سستی منطق خود را با جدیت در عمل جبران کنند و با اصطلاح جدیت در عمل را پار سنک سبکی و بی هیاری دلیل قرار میدادند ولی هر چه جدیت بیشتر کردند خداوند آنها را بیشتر مفتضح کرد طرفداران آقای دکتر هم اخیراً بهمان سیاست خوارج چنگ زده اند ولی عمل اینها هم مانند عمل خوارج مصداق آیه شریفه است که فرمود « وَقَدْ مَنَّالِیْ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُوراً » رو آورده ایم به آنچه بجا آورده بودند از کارها و عمل ها پس

همه را مانند خرده کاههای پراکنده شده در هوا قرار دادیم .

باز درباره امثال این مرد شهرت طلب که بهر وسیله ای می خواهد خود را مشهور کند و چند روز دنیا جلب توجه چند نفر جوان نادان را بکند آیه شریفه می فرماید « هر کس این چنین باشد که زندگی دنیا وزینت آن را بخواهد کارهای آنها را در دنیا به آنها بتمامه ادای کنیم و آنها در دنیا زبانی نمی بینند اینها کسانی هستند که در آخرت برای آنها بهره‌ئی جز آتش نیست و نابود شد آنچه انجام داده بودند در دنیا و تباه شونده است آنچه عمل می کردند » (۱)

باز در باره کسانی که بعضی از احکام الهی را دوست ندارند همانطوریکه آقای دکتر حکم حجاب و تعدد زوجات و سایر احکام را زشت و ننگین معرفی کرده آیه شریفه در باره این اشخاص می فرماید « این نفرین مایه آن جمعیت برای آنست که آنها ناخوش داشتند چیز را که خدا فرستاده بود پس خداوند هم عمل آنها را تباه ساخت » (۲) همچنین در باره کسانی که در بعضی از کارها از این اشخاص متابعت کنند خداوند متعال می فرماید عمل آنها را تباه ساختیم ، در چند آیه بعد باز در همین سوره می فرماید « ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا و فرستاده فرمانبری کنید و عملهای خود را تباه و باطل نکنید » .

البته آیات درباره حیطه اعمال اشخاصیکه زیر بنای عملشان درست نباشد زیاد است ولی ما بهمین مقدار اکتفا کردیم تا نمونه ای باشد و ضمناً

(۱) هود ۱۶

(۲) محمد ۳۳ و ۹

معلوم شود که عملی که ریشه صحیح و اساس محکمی ندارد تباه و نابود است .

خشت اول چون نهد معمار کج تا قیامت میرود دیوار کج  
بیخود نیست عقائد را اصول دین و احکام را فروع دین نامیده اند  
وقتی پایه خانه ای در آب و گل باشد ساختمان هر چه محکم تر و با عظمت تر  
و سنگین تر باشد زودتر خراب و نابود میشود .

لذا گروه هایی که مانند خوارج و معتزله و وهابیه و آقای شریعتی  
که از آنها پیروی کرده قبل از محکم کردن اصول عقائد جوانان را به  
جدیت در عمل و سهل انگاری در عقائد وادار می کنند علاوه بر اینکه مبنای  
آنها با شرع و قرآن مطابق نیست از نظر عقل و عقلا هم مطرود و عملی  
سفیهانه است .

خلاصه جواب ما از شبهه عمل و کار آقای شریعتی اینست که  
شیعیان فاسق و گنهکار که این همه مورد فحش و ناسزای آقای شریعتی  
قرار گرفته اند و آنها را بنام ناکثین و قاسطین و مارقین و لقب های دیگر  
فحش میدهد اگر این شیعه فاسق را در برابر امثال مقدس اردبیلی و شیخ  
مفید و شیخ انصاری و او ایس قرنی و حبیب ابن مظاهر قرار دهیم یعنی کسانی که  
هم اهل ولایت هستند و اهل عمل البته قابل قیاس نیستند .

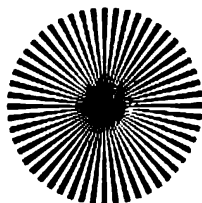
اما اگر همین شیعیان فاسق را قرار دهیم در مقابل سنی های فاسق  
که نه عمل دارند نه ولایت یا در مقابل سنی عادل که مانند خوارج نهروان  
عمل دارد ولی ولایت ندارد و همچنین بعضی از طرفداران آقای دکتر  
که ولایت را کنار گذاشته بعمل البته عملی که دلشان میخواهد رو آورده اند

البته شیعه فاسق از اینها براتب بهتر است زیرا خداوند عادل عقیده صحیح را هم ارزش قائل است و اصولاً عمل قلبی بالاتر از عمل جوارحی ظاهری است پس شیعه ای که عقیده صحیح با قسمتی از اعمال انجام میدهد و ضمناً قسمتی از گناهان را هم طبق هوای نفس انجام میدهد ولی خود را مقصر در پیشگاه خدا و ناچیز می بیند بهتر است از خوارج نهروان که جدی در عمل هستند ولی فاقد ولایت و در عین حال خود را از خدا طلبکار می دانند مثل اینکه با عمل خود بخدای بزرگ نفعی رسانده اند یا ضرری از خدا دفع کرده اند .

اصولاً اگر خداوند این عمل قلبی یعنی عقیده صحیح و عمل ظاهری مختصری را که دارند بخاطر پاره ای از گناهان نابود کند نهو ذباله ظلم کرده است زیرا می فرماید «فمن يعمل مثقال ذرة خیراًیره» هر کس بقدر سنگینی ذره ای کار خیر انجام دهد آنرا می بیند در اینجا بی مناسبت نیست اشاره شود بحدیثی که حضرت صادق نقل می کند که «ابلیس بحضرت احدیت عرض کرد پروردگارا مرا از سجده کردن برای آدم معاف دار من برای تو عبادتی می کنم که هیچ پیغمبر مرسل و هیچ ملک مقربی ترا آنچنان عبادت نکرده باشد .

پروردگار عالم فرمود مرا به بندگی و عبادت تو احتیاجی نیست من فقط میخواهم از راهی که دوست دارم مرا عبادت کنی نه از راهی که تو دوست داری ابلیس حاضر نشد خداوند هم فرمود بیرون شو که تو رانده شده ای و تا روز قیامت لعنت من بر تو باد ابلیس گفت خدایا تو عادل

و ظلم نمی کنی پس ثواب عمل من چطور شد خطاب آمد در دنیا هر چه  
 بخواهی میدهم ۴۰ (۱)





بازهم

## « گنهکاران از اهل ولایت »

« ... برخلاف اسلام که همه‌اش بر عمل صالح تکیه کرده و بر خلاف تشیع علوی که عمل به ارکان را در تعریف ایمان وارد کرده و این یکی از خصوصیات شیعه در مقابل سنت است که ایمان را يك امور ذهنی و اقرار بدل میدانند ... » (۱).

برای اینکه میزان سواد آقای دکتر معلوم شود من بطور خلاصه عقیده شیعه و سنی را درباره ایمان توضیح میدهم: تساهیه روی شود هر که در او غش باشد .

با اسقاط اقوال شاذ و متروک از نظر فرق بزرگ اسلامی در باره اسلام چند قول است :

- ۱- قول خوارج که عمل به تمام واجبات و ترك تمام محرمات را در حقیقت ایمان دخیل میدانند لذا مرتکب کبیره را کافر می‌شمارند .
- ۲- عقیده معتزله، می‌گویند: عمل به ارکان در اصل ایمان مداخلیت ندارد و لذا مرتکب کبیره را کافر نمیدانند البته بی مداخلیت هم نمیدانند و لذا اینهامی‌گویند مرتکب کبیره نه مؤمن است و نه کافر ولی در عین

---

(۱) نامه پیری پدرش ص ۶

حال در آتش جهنم مخلد است و با کفار فرقی ندارد .

۳- عقیده شیعه: می گویند در حقیقت ایمان به ارکان دخیل نیست لذا فاسق مرتکب کبیره ممکن است مؤمن باشد ولی ایمان او را از استحقاق عذاب الهی بطور کلی محفوظ نمیدارد بلکه فقط از استحقاق مخلد بودن در عذاب او را محافظت می کند چنانچه مرحوم علامه به این مطلب اشاره فرموده .

۴- عقیده مرجئه مانند ابو حنیفه و اتباعش، اینها می گویند ایمان فقط اعتقاد قلبی است چه عمل با آن همراه باشد چه نباشد بقول اینها عمل نه در اصل ایمان مداخلیت دارد و نه در فایده و نتیجه اش یعنی فسق و گناه باعث نمیشود که صاحبش مستحق جهنم شود لذا از قول اینها مشهور شده است که « لا یضر مع الایمان معصیه » با ایمان هیچ معصیتی زیان نمیرساند .

مرحوم شیخ مفید می فرماید: « شیعه امامی اتفاق کرده اند بر اینکه هر کس از اهل معرفت و اقرار بولایت معصیت کبیره را مرتکب شود بسبب معصیت از ایمان خارج نمیشود و این شخص مسلمان است اگر چه بسبب آن گناهان کبیره ای که انجام میدهد فاسق است .

و در این قول مرجئه و فرقه محدثین و بعضی از زیدیه با ما موافقت، ولی معتزله و اکثر خوارج و زیدیه برخلاف این اجماع کرده اند و گمان کرده اند که مرتکب کبائر نه مؤمن است نه کافر » (۱) .

(۱) عبارت علامه در صفحه بعد نقل می شود

مرحوم خواجه طوسی می‌فرماید: «فاسق مؤمن است زیرا تعریف مؤمن بر او صادق است» .

سپس مرحوم علامه می‌فرماید: «متکلمین در اینجا اختلاف کرده‌اند معتزله گفته‌اند فاسق نه مؤمن است نه کافرو برای او منزلتی میان دو منزلت اثبات کرده‌اند حسن بصری گفته فاسق منافق است زیدی‌ها گفته‌اند فاسق کافر بکفر نعمت است .

خوارج گفته‌اند کافر مطلق است ولی حق آنچیزی است که مصنف قائل شد و همان است مذهب امامیه و مرجئه و اخباری‌ها و اشعری‌ها که فاسق مؤمن است» (۱) .

## خواجہ نصیر الدین طوسی

معرفی شخصیت خواجہ :

محمد ابن محمد ابن حسن طوسی قمی مشہور بہ نصیر الدین .  
مرحوم اردبیلی دربارهٔ ایشان می‌فرماید :  
«پیشوای محققان و سلطان حکیمان و متکلمان ریاست شیعیان  
امامی در زمان او بوی منتهی شده بود، و بلندی مقامش و عظمت شأنش  
و برتری رتبه‌اش و تبحر او در علوم عقلی و نقلی و دقت نظرش و مصیبت  
بودن رأی و فکرش و درمیدان تحقیق و تدقیق گوی سبقت از همگان  
بردنش مشہورتر از آنست کہ یاد آور شویم و برتر از آنست کہ عبارت  
بتواند دوران بگردد ، و در این بارہ ہمین بس است کہ مشکلات علمی  
لابنحلی کہ از زمان حضرت آدم تا زمان او گشوده نشده بود بقدرت  
فکر او حل شد خداوند از او راضی شود و او را ہم خوشنود گردانند» (۱).  
جرجی زیدان دانشمند مسیحی مصر گوید : «در خزانه کتب او  
بیش از چہار صد ہزار جلد کتاب بود و او منجمان و فیلسوفان را وادار کردہ

---

(۱) جامع الروات ج ۱ ص ۱۸۸ .

بود و بر آنها وقف‌هایی معین کرده بود در نتیجه علم و دانش در عهد مغول بدست این مرد فارسی شکفته شد مانند شعله‌ی روشنی در تاریکی سیاه». تألیفات زیادی در حکمت و کلام و علوم و ریاضی دارد.

اکنون نظری بعبارت آقای دکتر درباره‌ی این مرد آقای دکتر از پدرش محمد نقی شریعتی نقل می‌کند که پدر می‌گوید: «برای خواجه نصیرالدین که بر خلاف دستور صریح قرآن که «ان المساجد لله» زمین را بر رسم مغولان در برابر هلاکومی بوسد ...» (۱) قطع نظر از بحث و استدلال و ذکر شواهد از طرف ما یا از طرف ایشان آنچه مسلم است و بدون بحث در کتابهای دکتر خود نمائی می‌کند اینست که: هر کس از علما یا سلاطین یا وزرا یا سایر افراد یا اجتماعات که خدمتی بشیعه کرده، در ترویج آن کوشیده‌اند، مورد حمله‌ی این مردم بی‌شرم هستند.

چون مرحوم محقق طوسی با تدبیر علم و عقل توانست جان و مال و ناموس چند هزار مسلمان و بخصوص شیعه را از شر مغولها محفوظ بدارد، لذا مورد هجوم و فحش و ناسزا و انتقام دشمنان شیعه قرار گرفت. اکنون به بینیم جریان مرحوم خواجه از چه قرار است برای فهمیدن ارزش این نسبت و اهانت بچند نکته باید توجه داشت از این قرار:

**نکته اول: آیا خواجه زمین را بوسیده یا نه**

ما آنچه گشتیم در جریانات مصاحبت خواجه با هلاکوم جایی ندیدیم که تواریخ نوشته باشند، ایشان زمین را بوسیده باشد.

مثلا صاحب روضة الصفا می‌نویسد خواجه نصیر طوسی که در

رکاب خور شاه پادشاه اسمعیلیه بود چون فهمید پادشاهان اسمعیلیه نمی‌توانند در مقابل مغولها مقاومت کنند او را بصلح و انقیاد تحریص و ترغیب کرد سپس چنین می‌نویسد :

« و چون رکن‌الدین دانست که طاقت مقاومت با ایلخان ندارد و برادر خود ابرانشاه را با پسر کوچک خود شاه گیاه نام در مصاحبت خواجه نصیرالدین طوسی و سایر امرا و اعیان بیرون فرستاد و ایشان با تحف و هدایا به اردوی ایلخان رسیدند .  
باز می‌نویسد :

« و چون یکدلی خواجه نصیرالدین طوسی و رئیس الدوله و موفق الدوله همدانی که بحسب ضرورت در قلعه میمون زراقت نموده محقق شد ، تمامت متعلقات این سه کس را از قلعه بیرون آورده ایشان را ملازم گردانید ... » (۱) .

### حکمت پیوستن خواجه بهلاکو

آنچه ما تحقیق کردیم درباره‌ی التحاق مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی بهلاکوبه این نتیجه رسیدیم که «منکوقا آن خان» در زمان سلطنت خود که مرد دانشمندی بود بفکر ساختن يك رصدی افتاد و آفرای بدست جمال‌الدین راوندی بنا کرد و چون جمال‌الدین از حل بعضی از مطالب عاجز ماند بفکر استمداد از خواجه طوسی افتادند چنانچه صاحب روضة الصفا می‌نویسد :

«چون منکو قاآن، از میان سلاطین مغول بشیمة ذهن و ذکا امتیاز تمام داشت چنانچه بعضی از اشکال اقلیدس را حل می کرد، و این هوس از خاطرش سر برزد که در وقت اقتدار او رصدی بنا نمایند و بموجب فرمان جمال الدین محمد ابن طاهر ابن محمد را وندی ببدان مهم مشغول گشت و بعضی از اعمال بروی مشتبّه گشته حصول این مطلوب در حیز تعویق افتاد و بنا بر آنکه اندیشه رصد بستن از ضمیر منکو قاآن محو نشده بود و آوازه فضائل و کمالات خواجه نصیر الدین طوسی بسمع او رسیده در وقت وداع با برادر گفت که چون قلاع ملاحده را مستخلص گردانی خواجه نصیر الدین طوسی را روانه ابن صوب گردان چه در آن وقت خواجه مزبور در سلك سالکان قلعه مذکور انتظام داشت و چون فتح قلعه اسمعیلیه میسر گشت و خواجه بخدمت پیوست ایلخان مفارقت او جایز ندانست و فرمان داد که در موضع مناسب خواجه با مرصد اشتغال نماید و مشار الیه مراغه تبریز را اختیار فرمود» (۱).

چنانچه می بینیم خواجه با اختیار بسوی هلاکو نیامده بلکه بعد از فتح قلعه الموت قهراً بدست مغول افتاده، و بعداً هم بنا بدستور قطعی هلاکو مجبوراً ملازمت او را اختیار کرده است، و در خدمت او هم بخدمات بزرگی مانند ساختن رصد و سایر کارهای مهم بخدمات اصلاحی و علمی مشغول بوده است.

و دائماً بهدایت و راهنمایی و نصیحت و موعظه هلاکو و همانندانش بقدر امکان مشغول بود چنانچه بعد از فوت هلاکو در مجلس تاج گذاری پسرش خطبه ای که خوانده و نصیحتهاییکه فرموده نه

فقط کوچترین تملق و چاپلوسی در آن نیست بلکه يك كلمات حکیمانه و مواعظ عام المنفعه و همگانی و خداپسندی است که جداً در تاریخ کم نظیر است و ما بعنوان نمونه چند جمله از آن خطابه را نقل می کنیم از این قرار :

« ... و دیگر آنکه بفرماید تا درویشان و بازماندگان از کودکان بی پدر و زنان بی شوهر را صدقه دهند و کسانی که به بلا و محن گرفتار باشند رهانند ... و دیگر آنکه از چیزی که خاطر مبارك رنجده تحمل فرماید و زود خشم نگیرد تا از سر عقل آنچه لازم باشد بفرماید و پشیمان نشود و دیگر اینکه با عقلا و ارباب دانش مشورت کند که چون رأی قرار گیرد کارها بحکم خرد کند ... و دیگر آنکه عدل کند و کار ایشان بزودی و راستی بسازد تا مزید جاه و عزت او را از خدای بخواهند ... و دیگر آنکه کم آزاری پیشه کند و نیکان و بی گناهان را نرنجانند تا دراز عمر باشد ... » (۱) .

#### نکته دوم : علت جنك هلاکو با خلیفه

۵ - چنانچه تواریخ بر آن متفق هستند عزم و تصمیم مغولها بر تسخیر بغداد ربطی به تحریکات شیعیان بخصوص مرحوم خواجه طوسی نداشته و مابذکر دو شاهد بعنوان نمونه اکتفا می کنیم :

یکی اینکه هنوز پیش از آنیکه مرحوم خواجه کوچترین ارتباطی با مغول داشته باشد یعنی در زمانی که هنوز حکومت در دست « اوکتای قساآن » برادر بزرگتر هلاکو بود او کتا قساآن بفکر تسخیر بغداد افتاد



ولشگری عظیم از مغول که در فنا کی و بیباکی با شیاطین و غول اشتراک داشتند بطرف بغداد فرستاد و ایشان خائب و خاسر از معرکه لشگر عرب عنان بر نافتند (۱) چنانچه مؤرخین مرقوم داشته اند .

دومی اینکه هلاکوهم پیش از آنیکه اصلاً با خواجه تماس گیرد از توران بفکر تسخیر بغداد و جنگ با خلیفه حرکت کرد چنانکه تواریخ می نویسند که « تایجونویان » از امرای مغول از خلیفه بغداد و فرقه اسمعیلیه در نزد « منکوقاآن » شکایتها کرد (۲) تا او را بر تسخیر قلاع اسمعیلیه و بغداد و سایر بلاد اسلام وادار کرد و دستور « منکوقاآن » به برادرش « هلاکوخان » بدین ترتیب داده شد :

منکوقاآن بعد از آنیکه لشگری عظیم در تحت اختیار « هلاکو » قرارداد و او را بحرکت کردن سوی ایران و عراق مأمور ساخت ضمن و صابا و فرمانهائی که داد چنین گفت :

« باید که رسم و یاسای جنگیز خان را در کلیات و جزئیات امور رعایت کنی و از جیحون تا اقصی مصر، در تحت ضبط و تسخیر در آوری » (۳)  
چنانچه می بینید محرك اصلی هلاکو بسوی ایران و عراق مردی از امرای مغول بنام « تایجونویان » بوده و از همان اول حرکت هلاکو از طرف برادر بزرگترش مأمور میشود میان جیحون و اقصی مصر رافتح کند که در حقیقت ایران و عراق و ترکیه و سوریه و مصر بوده باشد ، و این

(۱) روضة الصفا ج ۵ ص ۲۳۷

(۲) روضة الصفا ج ۵ ص ۲۲۹

(۳) روضة الصفا ج ۵ ص ۲۳۰

مأموریت در زمانی بود که هنوز نه خواجه طوسی میتوانست با مغول ارتباط پیدا کند و نه مغول او را می شناخت .

اگر چه ما بتمام مستشرقین سوء ظن داریم و منشأ بدگمانی ما هم دستورات صریح قرآن است که ما را از خیر آنها نا امید و آنها را بدخواهان مامعرفی می کند ولی در میان مستشرقین خاورشناسان آلمانی نسبتاً از همه آنها با انصاف ترند؛ و از جمله خاورشناسان که می گویند نسبتاً با انصاف است همان « کارل بروکلمان » آلمانی است .

وی پس از اینکه زمینه شکست خلیفه بغداد را در درجه اول معلول بی لیاقتی و بی سیاستی خود آنها معرفی می کند، چنین می گوید : « از سال ۱۲۲۵ به بعد خلفای ضعیفی بر جای ناصر که مردی فعال بود نشسته بودند، هلاکو نیازی به توطئه های شیعیان ایران مانند خواجه نصیرالدین طوسی نداشت که متوجه این شکار آسان بشود ... » (۱) .

چنانچه تواریخ تصریح می کنند که خواجه نصیرالدین عملاً کار منفی نداشته است بلی کار مثبت داشته چنانچه « برتوالد اشبولر » مینویسد: « اما شهرهای شیعیان از برکت کیاست نصیرالدین طوسی، خود تسلیم شدند » (۲) .

**نکته سوم : وضع دینی خلفای عباسی**

مطلبی که باید رسیدگی کرد اینست که آیا خلفای بغداد که خواجه

(۱) تاریخ ملل و دول اسلامی ص ۳۵۴ .

(۲) تاریخ مغول ص ۵۹ .

نصیر الدین طوسی و مغول با آنها می جنگیدند چگونه مسلمانی بودند؟  
من بعنوان نمونه بچند فراز از تاریخ های صحیح اشاره می کنم .

۱ - صاحب روضة الصفا درباره مستعصم آخرین خلیفه عباسی می نویسد : « و پیش جناب مجد وصال او در شارع طریق سنگی بود بمثابه حجر الاسود انداخته بودند ، و يك طاق اطللس سیاه بر هیئت آستین از محزجه فرو گذاشته و از ملوك و سلاطین آفاق هر کس که بمبدء خلافت تقریب جستی آن آستین را بمثابه کسوه کعبه معظمه زیارت کردی ، و مانند عبده اوئان بر سنگ بوسه زدی و باز گشتی .

و در زمان سلطنت اتابك سعد مظفر الدین ابوبکر طیب الله ثواه مولانا عالم متورع مجد الدین اسمعیل قالی بر رسم رسالت از شیراز بیغداد رفت و چون قریب بفضای رفیع و جناب منیع خلافت اورا براستلام حجر مذکور الزام نمودند ؛ و مولانا از غایت زهد و نخشع و تقوا پیش جمادی استنکاف نموده مصحف مجید را بر سنگ نهاده بوسه بر آن زد .  
عجبانمیدانم در این جا چرا آیه شریفه ان المساجد لله بیاد آقای دکنرمی آید ، اگر درباره هلاکومی گوئیم منکر قرآن بود ، ولی درباره خلیفه اسلامی آقای مستعصم عباسی که اخیراً حسینیة ارشادیه ها همه و بخصوص آقایان شریعتی ها ناله ها و سوز و گدازها برای او دارند ، که نمی توانیم بگوئیم قرآن را ندیده بود یا معتقد نبود ، ولی اگر بقرآن معتقد بود ، اگر مسلمان بود که مسلمانان اجماع دارند بر اینکه سجده برای غیر خدا حرام و شرك است ، پس چرا او ، امر می کرد ، و چرا این همه مسلمانان به این شرك بزرگ مرتکب می شدند .

چرا در میان این مسلمانان باصطلاح موحد فقط يك نفر پیدا شد  
بنام مجدالدین فالی که از سجده کردن برای خلیفه استنکاف ورزد آن هم  
سجده کرد ولی سر بسنک نگذاشت بقرآن گذاشت ، یعنی مسجد را عوض  
کرد نه مسجود را بالاخره در مقابل خلیفه سجده کرد .

در هر حال « قلم آقای محمد تقی شریعتی اینجا رسید سر بشکست »  
۲- از جمله امور عجیبه ای که درباره مستعصم عباسی نوشته اند اینست  
که : مقربترین افراد نزد او که حتی از ابن العلقمی نخست وزیر و از  
فرزندانش بیشتر مورد اعتماد او بود دو نفر بوده اند یکی را « صاحب الدواة »  
یعنی دواتدار و منشی خلیفه مینامیدند و دیگری « صاحب الشراب » یعنی  
شرابدار خلیفه بوده که صاحب روضه الصفا از این دو نفر با اسم دواتی و شرابی  
تعبیر می آورد ، و در خانه خلیفه خانه ای بود برای شراب که آنرا بیت -  
الشراب می نامیدند چنانچه درباره غارت مغول نسبت به دربار خلیفه در  
روضه الصفا (۱) می نویسد :

« بلکه چندان خان و طبق و جامات و کاسات زرین و سیمین از  
مطبخ خلیفه و بیت الشراب او بیرون آوردند که از عهد حساب آن عاجز  
آمدند » .

بلی همین است خلیفه اسلامی که آقای دکتر و سایر همفکرانش  
این همه برای او سروسینه میزنند ، البته در همان حال گرسنگان و برهنگان  
در همان پشت دیوار بیت الشراب خلیفه فوج فوج صف کشیده بودند چه  
رصد بسایر نقاط کشور اسلامی .

۳. باز صاحب روضة الصفا می نویسد: «پسر خلیفه امیر ابو بکر بواسطه حمایت و تعصب اهل سنت و جماعت که از مرنبه اعتدال گذرانیده بود طایفه ای از لشکریان را فرستاد تا کرخ بغداد را غارت کرده جمعی بنی هاشم را که در آن موضع متوطن بودند مأسور گردانیدند و بنین و بنات ایشان را برهنه بر کفل اسبان سوار کرده از میان بازار گذرانیدند.» (۱)

این قضیه را اکثر تواریخیکه متعرض تاریخ مستعصم هستند نوشته اند و عجیب اینست که مغول ها اگرچه در اول امر در حال جنک کشتار زیادی می کردند تا فتح کنند اما بعد از فتح و تسلط نسبت به رعایای خود چنین اعمالی انجام نمیدادند چنانکه درباره اسماعیلیه نقل کردیم که بعد از تسلیم شدن آنها کوچترین اذیتی به رعایا نکردند ولی آقای دکتر کاری را که از يك نفر مغول کافر بیدین بعید می شمارد در اینجا حتی برای «خلیفه پیغمبر امیر المؤمنین...» جایز و بلامانع می بینند.

۴. باز صاحب روضة الصفا می نویسد: «و چهارصد خادم بخدمت درگاه او اشتغال مینمودند با آنکه هیچ یکی محرمیت حریم با حرمت خلیفه دار الخلافه نداشتندی» (۲)

ولی آقای دکتر از این عمل خلیفه جواب دندان شکن علمی و روشنفکرانه ای دارد و آن جواب يك کلمه بیش نیست بنام «محیط نسامح آمیز اسلامی» که آقای دکتر با همین چهار کلمه متناقض و بی معنی نه فقط رفت و آمد کردن چهارصد مرد نامحرم بحر مسرای خلیفه اسلامی

(۱) روضة الصفا ج ۵ ص ۲۳۶

(۲) روضة الصفا چاپ سنه ۱۳۳۹ ص ۳۳۵

را از صمیم اسلام تسامح آمیز میدانند بلکه شراب و قمار و مجالس رقص و دانس و بچه بازی و سایر هرز گیها و بیعاریهائی که همین خلفای اسلامی اموی و عباسی و عثمانی داشته اند همه را با همین يك کلمه حلال و از صمیم اسلام میدانند .  
 و شاید برای همین جهت است که منکر شفاعت و عفو خدا است ،  
 زیرا وقتیکه هر حرامی بعنوان محیط تسامح آمیز اسلامی حلال شد ،  
 گناهکاری پیدانمی شود تا احتیاج بشفاعت باشد . ولی نکته مهم اینست  
 که اسلام کجا و تسامح کجا اسلام یعنی تسلیم و فرمانبرداری برای انجام  
 تکالیف و تسامح یعنی گردنکشی و تسلیم نشدن .

## بهتان به علامه مجلسی (ره)

آقای دکتر می گوید: « و آنان می بینند که در دائرة المعارف امام سیزدهم شیعه امام چهارم بنده یزید است ، و امام هفتم پانصد نفر عیال دارد ؛ وجیره خوار و ثناخان و دعاگو و گدای دربار خلیفه هرون است چه کنم یا باید از شیخ قاسم اسلامی و سید مندللی و حاجی اشرف نقیه کنم ، و نوشته مجلسی را توجیه کنم . . . (۱)

امامی که برای تأمین مخارج سنگین خانواده پانصد نفریش پیش خلیفه التماس می کند که پول بگیرد ، و حتی برای زمینه سازی سیاسی و عوام فریبی به مدینه می آید ، و به رجاله پول میدهد . امام هفتم هم برای دریافت پول مشرف میشود ، و این دیگر نقیه نیست ، اعتراف بخلاف جلاّد نقیه است ، مطالبه کردن پول از جلاّد برای عروسی کردن دخترش که دیگر نقیه نیست. » (۱)

چنانچه می بینید آنچه توانسته روی اساس خراب دیوار بنا کرده و روی این تهمت بیجا فحش ها نثار مجلسی کرده اکنون برای وضوح حال عین عبارت مجلسی را نقل می کنم تا درباره آن بحث شود .

---

(۱) نامه پدری به پسرش ص ۳

مرحوم مجلسی در جلد ۴۶ از مجلدات جدید بحار در احوالات حضرت سجاد (ع) در باب « احوال اهل زمانه من الخلفاء و غیرهم » نقل می کند از یزید ابن معاویه بدین قرار :

« قال سمعت ابا جعفر (ع) يقول ان یزید ابن معاویه دخل المدینة وهو یرید الحج فبعث الی رجل من قریش فاتاه فقال له یزید اتقرلی انک عبد لی ان شئت بعنک وان شئت استرقنک ؟ فقال له الرجل یا یزید ما انت باکرم منی فی قریش حسباً ولا کان ابوک افضل من ابی فی الجاهلیة والاسلام ما انت بافضل منی فی الدین ولا بخیر منی فکیف اقرک بما سألت .

فقال له یزید ان لم تقر لی واللّه قتلنک فقال له الرجل ما قتلک لی باعظم من قتلک الحسین ابن علی (ع) ابن رسول اللّه ﷺ فامر به فقتل ثم ارسل الی علی ابن الحسین (ع) فقال له مثل مقالته للقرشی .

فقال له علی ابن الحسین ارأیت ان لم اقرک الیس تفتلنی کما قتلت الرجل بالامس فقال له یزید لعنه الله بلی فقال له علی ابن الحسین (ع) قد اقررت لك بما سألت انا عبد مکروه فان شئت فامسک وان شئت فبیع .

فقال له یزید لعنه الله اولی لك حقنک دمک ولم ینقصک ذلك من شرفک سپس « علامه مجلسی چنین فرموده :

« ثم اعلم ان فی هذا الخبر اشکالا و هو ان المعروف فی السیران هذا الملعون لم یأت المدینة بعد الخلافة بل لم یرج من الشام حتی مات و دخل النار .»

جواب:

ما بطور فشرده بچند نکته اشاره می کنیم الباقی مصداق العاقل بکفیه



الاشاره میباشد :

۱- این روایت در سندش ابراهیم بن هاشم هست که در کلام علمای قدیم رجال توثیق نشده و بنا بر این روایت اصطلاحاً صحیحیه نامیده نمیشود اگر چه بعضی از متأخرین ابراهیم بن هاشم را مورد اعتماد معرفی کرده اند.

۲ - مرحوم مجلسی در اول بحار تصریح فرموده که مقصود از جمع روایات در بحار این نیست که همه ی آن روایات از نظر او مورد قبول است لذا مرحوم مجلسی در اول جلد اول بحار در فصل چهارم بیانی دارد که ترجمه اش اینست .

« در این فصل آنچه اصطلاح ما است ، برای مختصر کردن اسناد که از اسم بعضی راوی ها بیک کلمه اکتفا می کنیم ، بدون اینکه اصلاً اسم راوی را حذف کنیم ، تا اینکه روایات مرسل شده از درجه اعتبار ساقط شود ، زیرا اکثر مؤلفین عادتشان اینست که در موقع ذکر رجال اسمهای طولانی اختیار می کنند بخاطر زینت دادن کتاب و زیاد کردن بابها ؛ و بعضی دیگر اصلاً سند را حذف می کنند ، و در نتیجه روایت از درجه اعتبار ساقط میشود ، و در میان خبر قسوی و ضعیف و خبر کامل و ناقص تمیز داده نمی شود .

سپس چنین گوید « اذ بالمخبر يعرف شان الخبر ؛ وبالوثوق علی الرواة يستدل علی علو الروایة والاثار فاخترنا ذکر السند با جمعه مع رهاية غاية الاختصار . . . »

یعنی زیرا بسبب آورنده خبر حال آن خبر شناخته میشود و بسبب وثوق بر او یا استدلال میشود بر برتری روایت و اثر چون این چنین بود

لذا ما این طریقه را اختیار کردیم ، که سند روایت را بتمامه ذکر کنیم بما رعایت غایت اختصار .»

چیزیکه ما از این عبارت مجلسی می فهمیم اینست که مجلسی مرحوم، بحار را برای هر کس ننوشته برای کسانی نوشته که اهل تشخیص باشند در علم رجال و درایه اطلاعات داشته باشند .

و بقول خود مرحوم مجلسی بتوانند صحیح را از معیوب و ضعیف را از قوی جدا سازند و خلاصه خود دربارهٔ سند و دلالت روایت اجتهاد کنند و رأی دهندنه هر بی سوادى آن کتاب را بدست بگیرد و نفهمی های خود را بعنوان انتقاد بر مجلسی در کتابها بنویسد و فحاشی کند .

بنابر این غرض ایشان آن بود که تمام روایات صحیح و غیر صحیح را در کتابی جمع آوری کند تا ضایع نشود، تا اینکه افرادی که بعد از او می آیند البته در صورتیکه اهل جرح و تعدیل و فهم روایت باشندنه هر بی سوادى بصدد نقد و تحلیل و تفسیر و حل مشکلات آنها بر آیند .

و عجیب اینست که الآن در حاشیه يك کتاب کافی قدیم بخط خود مجلسی موجود است که در آنجا صریحاً نوشته است که من خودم بتمام روایات بحار الانوار اعتماد ندارم و غرضم جمع همهٔ روایات بوده چه صحیح چه فاسد .

۳ - مرحوم مجلسی بعد از نقل قصه صریحاً اعتراف می کند که این روایت اشکال معروفی دارد که یزید در زمان خلافتش اصلاً بمدینه نیامده و از شام خارج نشده بنابر این قصه بیعت گرفتن از امام سجاده دروغ

خواہد بود .

سپس بعنوان توجیه روایت می گوید شاید قضیه اشتباه شده و این جریان میان فرستاده یزید که مسلم بن عقبه باشد و میان یزید اتفاق افتاد نه میان خود او با حضرت .

بعداً بلافاصله جریان مسلم بن عقبه را در قصه قتل عام کردن مدینه نقل می کند و خلاصه اش اینست که یزید مسلم بن عقبه را مأمور کرد که سه روز مردان اهل مدینه را قتل عام کرده زنان آنها را مورد تعرض قرار دهند همینکه سه روز گذشت از قتل عام دست بردارد و بخصوص در باره علی ابن الحسین به نیکوی سفارش کرد .

مسلم هم عین همین برنامه را اجرا کرد و در آخر از اهل مدینه بیعت گرفت و با آنها شرط کرد که همگی ملک یزید هستند آنچه بخواهد در باره آنها بکند می کند و هر کس به این شرط راضی نشد او را کشت فقط علی ابن الحسین را احترام کرد و بدون اینکه بیعت بگیرد یا شرط رقبت کند او را آزاد کرد چنانچه عین عبارتیکه از این اثر نقل می کنند اینست :

« ثم اجلسه معه علی السریر ثم قال لعل اهلك فزعوا ؟ قال ای والله فامر بدابته فامر جت الیه ثم حملة علیها فرده ولسم بلزمه البیعة لیزید علی ما شرط علی اهل المدینة » (۱)

یعنی مسلم بن عقبه علی ابن الحسین علیه السلام را در پهلوی خود بر تخت نشانید پس از آن گفت مثل اینکه اهل و عیال تو ترسیدند، حضرت فرمود: بلی والله .

بعداً مسلم ابن عقبه دستور داد اسب خودش را زین گذاشت حضرت را با آن بطرف خانه برگردانیدند و او را ملزم نکرد که بایزید بیعت کند بر آن شرطیکه بر اهل مدینه شرط کرده بود - یعنی رقیّت و ملک یزید بودن - .

البته اگر بنا است آقای دکتر طبقه روشنفکر را به این گونه دروغهای شاخدار و تهمت های آشکار دعوت کند ، آنهم به بزرگان دین مانند مجلسی ، انصاف اینست که چگوارا ولین و هریدینی فرض کنید ، اگر به دین هم از این گونه اسلام شناسی نزدیکتر نباشند ولی بدون شك به انسانیت و وجدان و عقل نزدیکترند .

زیرا آنها بر فرض هم بکسی تهمت بزنند تهمتی نمی زنند که به این زودی دروغش ظاهر شود ، ولی ظاهراً آقای دکتر و افرادی که حسینیّه ارشاد مأمور نفیّش کتب شیعه و پیدا کردن نقاط ضعف آن کرده است ، خیال کرده اند چون مدرک ننوشتند کسی آنرا پیدا نمی کند ، خبر ندارد که اگر يك عده جوان ساده لوح اهل فهم و تحقیق نیستند و با چند لقب روشنفکر و مبارز و امثال آن دلخوشند و دیگر هیچ ، در مقابل افرادی هم هستند که مطلب را تحقیق کرده دروغ او را فاش می سازند .

عجیب است که مرحوم مجلسی ابتداءً احتمال می دهد که شاید این جریان بین امام سجّاد (ع) با مأمور یزید یعنی مسلم ابن عقبه بوده چون مسلم از تمام اهل مدینه بیعت گرفت که بندگان یزید هستند ؛ سپس برای رد این احتمال از تاریخ ابن هشام نقل می کند که مسلم ابن عقبه هم خصوصاً امام زین العابدین را از این بیعت و از این شرط بندگی معاف کرد ، و در نتیجه مرحوم مجلسی این مطلب یعنی بیعت گرفتن یزید با فرستاده او را از حضرت سجّاد به بندگی و رقیّت بطور کلی منکر شده است

و آقای دکتر که می گوید :

« من می خواهم نسل جوان روشنفکر و مبارز این عصر را که به مارکسیسم و اکزیستانسیالیسم رو کرده اند ، از فیدل کاسترو و لنین و چگوارا و بیت کنک الهام گرفته اند دعوت کنم که به تشیع بازگردند که مذهب امامت است » (۱).

با کمال وقاحت و بی شرمی برخلاف صریح عبارت مجلسی می- گوید مجلسی با امام چهارم نسبت می دهد که خود را بنده یزید می خواند الخ و بخاطر این نسبت دروغین و این تهمت واضح فحشهای نابجا و بی موردی مانند - امام سیزدهم شیعه - آخوند در باری سیصد سال قبل - حاشیه نشین سلطان حسین - بسوی روح پرفتوح آن بزرگوار نثار می کند .

واقلا از این 'جهت شرم نمی کند که اگر چنین بود چرا در تمام مجلدات بیست و پنجگانه بحار اسمی از سلطان حسین نیست ، چرا در مرآت العقول که مهمترین کتاب مجلسی است بعد از بحار اسمی از سلطان حسین نیست و همچنین سایر کتابهای عربی و فارسی که از هر گونه تملق و چاپلوسی خالی است جز کتاب زادالمعاد آنها کتاب دعائی است و دیگر در بحار در ضمن حالات امام دهم (ع) بمناسبت اینکه سلطان حسین ضریح آنحضرت را تعمیر کرده است .

#### اشتباه در فهم روایت

۲ - با صرف نظر از همه این حرفها خیال می کنیم اصلا خود مجلسی به این روایت اشکال نکرده یا آقای دکتر آنرا ندیده « کلو او اشر بو » را در گوش کرده « ولاتسرفوا » را فراموش نموده ولی خلاصه مضمون روایت

اینست که حضرت در مقابل چشمش دید که يك نفر را بخاطر يك كلمه کشتند، و حضرت هم فرمود « انا عبد مکره » یعنی بنده خدائی هستم که فعلاً از طرف تو مکره شده‌ام .

والا اگر مقصودش بنده یزید بود می‌فرمود « انا عبدك المکره » و اصولاً معقول نیست بنده از طرف کسیکه به بندگی او معترف باشد مکره باشد .

نهایت یزید چون مست ریاست و شراب بود نفهمید و مانند آقای دکتر خیال کرد آنحضرت بندگی او را اعتراف کرده ، فوراً دلخوش شد ، و اعتراف کرد ، که با این کلمه مقام امام و شرفش پائین نیامد .

#### تقیه

بر فرض مقصود حضرت هم تکلم به این کلمه باشد که ظهور در اعتراف دارد ولی نهایت امر از يك كلمه كفر آمیزی که بزرگتر نیست در صورتیکه در تفسیر آیه شریفه می‌فرماید: لا تتخذ المؤمنون الكافرين اولياء من دون المؤمنين ومن يفعل ذلك فليس من الله في شيء الا ان تتقوا منهم تقية ويحذرکم الله نفسه والى الله المصير. (۱)

ترجمه : نباید مؤمنها مؤمنها را ترك کرده کافرها را برای خود اولياء اتخاذ کنند ، و هر کس چنین عملی انجام دهد - یعنی با بودن مؤمنین کافرین را برای خود ولی بگیرد پس چنین کسی هیچ رابطه‌ای با خدا ندارد مگر اینکه تقیه کنید بسبب دوستی آنها يك تقیه کردن مختصری و خداوند شمار از غضب خود می‌ترساند، و بسوی خدا است برگشت شما .

چنانچه می بینیم آیه شریفه در مورد تقیه اظهار دوستی بلکه ولی اتخاذ کردن کافر را جایز میداند ، و این مطلب بطریق اولی بر جواز عمل امام زین العابدین دلالت دارد .

اولا از جهت اینکه ولی اتخاذ کردن بالاتر از دوستی است ، زیرا ولی بمعنی اولی بتصرف است ، یعنی کسیکه مانند مالک بنده ، از خودش بیشتر حق تصرف در او را دارد ، و حضرت سجاد ولی اتخاذ نکرد ؛ بلکه لفظی فرمود و دیگر هیچ ، از نظر عمل هیچ یسک از آثار ولایت بار نشد ، یعنی مانند حضرت یوسف نسبت به عزیز مصر نشد .

دوم اینکه آیه شریفه ولی اتخاذ کردن کافر را جایز دانسته ؛ و یزید اگر چه بنظر ما شیعه ها و پاره ای از علمای اهل تسنن کافر بوده ولی در زمان خود بنام خلیفه اسلامی و جانشین پیغمبر معرفی می شد لذا ارباب های آقای دکتر مانند غزالی و ابن خلدون و بعضی از علمای اهل تسنن او را مسلمان و لعن او را حرام میدانند .

اما مفسرین باز به اتفاق آیه شریفه را بهمین معنی تفسیر کرده اند اما مفسرین شیعه که حالشان معلوم است ، ولی مفسرین عامه مثلا سیوطی در در المنثور ج ۲ ص ۱۶ از چند نفر از علمای عامه نقل کرده است که : «ابن عباس فرمود تقیه بزبان اینست که کسی را بر کاری وادار کنند که آنرا تکلم کند ، و آن سخن معصیت خدا باشد پس او هم از ترس مردم آن سخن را بگوید ولی داش از ایمان آکنده باشد» .

نظیر همین قول را از دیگران هم بدون خلاف نقل می کند .

باز در قرآن مجید می فرماید : «انما یفتی الکذب الدین لا یؤمنون

بآیات الله واولئك هم الكاذبون من كفر بالله من بعد ايمانه الامن  
اكره وقلبه مطمئن بالايمان ولكن من شرح بالكفر صدر افعليه غضب  
و لهم عذاب اليم، (۱) .

ترجمه : جز این نیست که فقط کسانی که به نشانه های خداوند ایمان  
ندارند بخدا بهتان می بندند و آنها دروغگو یانند هر کسی که بخدا کافر  
شود پس از گرویدن مگر کسی که اکراه شده باشد بکفر و زبان و دلش  
از ایمان آکنده باشد اما کسی که بسبب کفر سینه اش باز شده پس بر آنها  
است خشم خدا و عذاب دردناک .

چنانچه می بینیم صریح آیه، کفر گفتن در مقام اکراه و تقیه را مباح  
میداند و از عموم «من كفر بالله» خارج می کند ، و برای تأکید مطلب  
و دفع احتمال اینکه استثنا را منقطع بگیرند با جمله « و قلبه مطمئن  
بالايمان» توضیح میدهد که اینجا فقط در زبان کلمه کفر را گفته اند .

باز برای تأکید بیشتر استدر اك کرده می فرماید «ولكن من شرح»  
الخ، تا بقرینه مقابله بفهماند که اولی فقط در زبان کفر گفته دومی در دل  
هم کفر را جا داده است ، و آنچه ممنوع است دومی است نه اولی .  
اما از نظر تفاسیر خوشبختانه تفاسیر شیعه و سنی که کمتر جایی با  
هم اتفاق دارند ، در این مورد متفق هستند، که مراد از «من اكره» عمار  
ابن یاسر است .

و خلاصه قصه آنها اینست که: مشرکین قریش چند نفر از اصحاب  
پیغمبر را گرفته زجر میدادند، عده ای از آنها هر چه زجر دیدند ؛ استقامت  
کردند ، و بدون فایده جان خود را در خطر انداختند ، ولی عمار ابن



باسر کلمہ کفر را بر زبان جاری کرد یعنی بتہای قریش را بہ نیکی یاد کرد و از پیغمبر تبری جست .

وقتیکہ حضرت رسول اکرم (ص) عمار را دید بسیار تمجید کرد و فرمود اگر باز ہم گیر افتادی همان کلمات را بگو . (۱) من نمیدانسم آیا جملہ انا عبد مکرہ فرمودن حضرت سجاد مہتر است ؛ یا تمجید بتہای قریش و تبری از پیغمبر ؟ شکی نیست دومی مہتر است بنابراین جواز آن بصریح قرآن دلیل است بر جواز اولی ہم بطریق اولی .

### امام ہفتم و ہرون الرشید

« حیون اخبار الرضا عن علی عن ابيه عن عثمان ابن عيسى عن سفیان ابن نزار قال كنت يوماً على رأس المأمون فقال اتدرون من علمني التشيع؟.. ثم ذكر دخول ابي الحسن موسى (ع) على هرون الى ان قال: ثم قال يا ابا الحسن ما عليك من العيال فقال يزيدون على الخمسمائة قال اولاد كلهم قال لا اكثرهم موالى وحشم فاما الولد فلى نيف وثلاثون الذكران منهم كذا والنسوان منهم كذا .

قال : فلم لاتزوج النسوان من بنى عمومتهن و اكفائهن قال البد تقصر عن ذلك قال فما بال الضبعة قال تعطى فى وقت و تمنع فى آخر . قال فهل عليك دين قال نعم قال كم قال نحو من عشرة آلاف دينار فقال الرشيد يا بن عم انا اعطيك من المال ما تزوج به الذكران والنسوان و تعمرا الضبا ع .

فقال له وصلتك رحم يا بن عم وشكر الله لك هذه النبىة الجميلة...

فلما اراد الرحيل من المدينة الى مكة امر بصرة سوداء فيها ما نا دينار... (۱).  
ترجمه : سفیان ابن نزار گوید روزی بالای سرمأمون بودم بمن  
گفت میدانی چه کسی بمن تشیع رایاد داد ؟ گفتم نه ، گفت پدرم ، سپس  
قصه آمدن هرون بمدینه و تشریف آوردن امام هفتم بملاقات اورا نقل  
کرد وصحبتهاییکه بین هرون وامام هفتم جاری شد همه را ذکر کرد ،  
سپس گفت . پدرم بامام هفتم گفت چند نفر عائله داری ؟ فرمود  
بیش از پانصد نفر ، هرون گفت همه اینها اولاد شما هستند ؟ حضرت  
فرمودنه اکثر اینها غلامان و اطرافیان من هستند ، اما اولاد من سی و چند  
نفرند مقداری از آنها پسر و مقداری دخترند ؛ هرون گفت چرا دختران  
را به پسرعموهای خود تزویج نمی کنی ؟ حضرت فرمود دستم کوتاه  
است .

هرون گفت ، پس املاك شما کجا شده ؟ حضرت فرمود گاهی ثمر  
میدهد ، گاهی نمیدهد ، هرون گفت آیا قرض داری ؟ حضرت فرمود بلی  
هرون گفت چقدر حضرت فرمود تقریباً ده هزار دینار پس هرون گفت  
ای پسرعمو من آن قدر بتو مال میدهم که هم پسران و دخترانت را تزویج  
کنی ، و هم بستانت را آباد کنی حضرت فرمود خدا رحم ترا صله کند  
و این نیت خوب ترا قدردانی کند .

سپس موقع حرکت از مدینه بمکه هرون يك كيسه سياهی که  
دویست دینار داشت برای آنحضرت فرستاد و گفت اگر این خانواده  
پولدار باشند برای خلافت خطر دارند .

۱- چنانچه در جواب از روایت سابق گفتیم مرحوم علامه مجلسی

صحت تمام روایات بحار را متعہد نبوده ، بلکہ تصریح کرده است کہ در این کتاب روایت صحیح و ضعیف ، مقبول و مردود وجود دارد ، و این کتاب برای مطالعہ ہر بی سواد ی نوشتہ نشدہ ، بلکہ برای اہل فن و کسانی کہ در علم رجال و درایہ و حدیث و سایر علوم اسلامی تخصص دارند نوشتہ شدہ ، تا اینکہ دربارہ سند و دلالت حدیث اجتہاد کردہ طبق اجتہاد خود عمل کنند ، نہ اینکہ بمجرد فہمیدن معنی تحت اللفظی حدیث تصدیق یا انکار نمایند .

و در محل کلام اگر آقای دکتر مختصر اطلاعی در علم رجال داشت می فہمید کہ این روایت از نظر سند قابل اعتبار نیست ؛ اولاً برای اینکہ راوی اخیر این حدیث «سفیان ابن نزار» در ہیچیک از کتب رجال ترجمہ نشدہ و ہیچکس او را توثیق نکرده ، و با اصطلاح «مہمل» است .

ثانیاً اینکہ آخرین راوی قصہ عبارت از مأمون خلیفہ عباسی است و حال مأمون واضح است ؛ زیرا کسی کہ امام رضا را شہید کرد ، چہ مانعی دارد ؛ از خود قصہ دروغین اختراع کند کہ در آن نسبت بمقام حضرت موسی ابن جعفر اہانتی کردہ باشد ، بنابراین احتمال قوی میرود کہ مأمون این قصہ را جعل کردہ باشد .

۲- طوریکہ دقت در اول و آخر روایت و همچنین سایر روایاتیکہ علامہ مجلسی و دیگران در این بارہ روایت کردہ اند ، نشان میدہد ، اصلاً نہ سؤال ہرون از عدد اولاد امام ہفتم (ع) بخاطر مساعدت مالی بودہ ؛ چنانچہ در آخر ہم از ہمہ کمتر مساعدت کرد ، ونہ جواب حضرتش و خواہش مساعدت کردنش سؤال حقیقی بودہ .

بلکه هرون شنیده بود که از اطراف خراسان و سایر بلاد شیعه اموال زیادی برای امام هفتم می آورند ؛ و آنحضرت آن اموال را جمع می کند تا اسلحه بخرد و لشکر فراهم کند ، چنانچه عین همین مطلب را هرون در جای دیگر بحضرت عرض می کند ، لذا در این سفر باصطلاح خواست بطور زیر کانه وارد شود ، و طوری بازجوئی و تحقیق و تفتیش کند ، که خود حضرت متوجه نشود .

لذا بصورت احوالپرسی دوستانه از عدد هائله اش پرسید و خاطر جمع بود که حضرت بحیله اوپی نبرده عدد عیالات را زیاد گفته سپس طبق طبع بزرگوارانه ای که دارد ، اظهار استغناء و ثروتمندی و بی نیازی می کند ، و آنگاه سوژه ای بدست هرون افتاده می گوید ، مثلاً اگر برای تواز اطراف اموال نمی آورند ، این همه خدم و حشم را چگونه اداره می کنی و این مخارج سنگین از کجا می رسد ، پس حتماً تو مخفیانه مالیات می گیری .

ولی خوشبختانه حضرت کاظم (ع) که علم غیب داشت مقصد او را فهمید و جواب قانع کننده ای داد .

اما راجع بعدد اولاد چون همه اهل مدینه میدانستند و می شناختند جواب حقیقی بدون توریه و تقیه داد ، لذا فرمود پانصد نفر خدم و حشم و اولاد دارم ، و اما درباره درآمد مخارج آنها برای اینکه سوژه دست هرون ندهد ، اظهار تنگدستی و بی پولی و قرضداری کرد ، و اگر چه صریحاً از هرون پول نخواست ، ولی موقعی که هرون وعده پول داد آنحضرت اظهار خوشحالی کرد .

و تمام اینہا برای خنثی کردن نقشہ سیاسی ہرون بود ، کہ میخواست از آن حضرت اعتراف بگیرد کہ پول زیاد دارد ، و در نتیجہ او را و طرفدارانش را اذیت کند .

ولی حضرت با اظہار فقر و تنگدستی و مخصوصاً وقتی کہ در مقابل وعدہ ہرون دعا کرد بطور واضح برای ہرون و دیگران اثبات کرد کہ هیچگونہ بند و بست های سیاسی و فعالیت های مالی ندارد .

بہترین قرینہ این مدعی اینست کہ ہرون با آن ہمہ سؤال های دقیق و مکرر و بعد از آن وعدہ رسمی در مقام عمل چیزی بہ آن حضرت نداد ، و حتی خود آن بزرگوار ہم اعتراضی نکرد ، زیرا از ہر دو طرف مسئلہ سیاسی بودنہ اقتصادی .

قرینہ دیگر اینکہ در آخر روایت وقتی کہ مأمون بیدر اعتراض می کند کہ چرا بعد از آن ہمہ سؤالات زیاد و وعدہ رسمی ، مبلغی کمتر از دیگران بہ او دادید جواب میدہد کہ اگر این خانوادہ پولدار باشند برای خلافت ہرون خطر دارند مراجعہ شود بہ بحار .

## استعمار

«چنانچه یکی از همین ها نوشته بود اینکه دکتر علی شریعتی در اسلام شناسی نوشته است اسلام واسطه میان انسان و خدا را در مذهب حذف کرده است تا رابطه راستین بر قرار کند کار استعمار است و خوشمزه تر از این اتهام من است که دکتر شریعتی حرفهای اربابان استعماریش را که در مکه و مدینه نشسته اند در ایران واگو می کند . . . » البته قبل از این عبارت و بعد از آنهم سخنانی درباره اینکه من اصلاً معنی استعمار را نمی فهمم که آیا دیو است ؟ غول است ؟ زعفر جنی است ؟ آیا هلت است یا معلول ؟ آیا باید از بیخ ریشه کن کرد ؟ یا با آن مبارزه کرد ؟ . . . وارد کرده است .

در این جا باید اول بحث کرد راجع به اینکه آیا من در کتاب خودم حذف کردن واسطه را میان خدا و انسان از اسلام دانسته ام ، یا بودن واسطه را چنانچه آقای دکتر خیال کرده ؟

و آیا کدام را به استعمار نسبت داده ام ؟

و ثانیاً باید دید آن آقا استعماری هست یا نه ؟

و در مرحله سوم باید به بینیم من معنی استعار را خوب فهمیده‌ام یا او ؟  
 ۱ - درباره سؤال اول بطور اختصار باید گفت يك دروغ شاخدار  
 و واضح به يك كتاب چاپ شده موجود نسبت می‌دهد و شاید نگذاشتن  
 شماره صفحه را از زرنگی انجام داده .

ولی این آقا که تشیع علوی را صد درصد رهین عمل و جدیت و  
 درستی میدانند و اعتماد بشفاعت و محبت آل محمد و سایر وسائل را  
 منکر است بچه مناسبتی این همه دروغ‌های واضح میگوید؟ نمیدانم بچه  
 چیز خاطر جمع است آیا به روز قیامت عقیده ندارد یا اینکه بشفاعت  
 کسان دیگری غیر از آل محمد امیدوار است .

اکنون بنده عین عبارت کتاب «اسلام شناسی در ترازوی علم و عقل» و  
 عقل، را نقل می‌کنم تا مطلب روشن شود .

در کتاب «اسلام شناسی در ترازوی علم و عقل» در چند مورد از ص ۱۲۴  
 تا ص ۱۳۰ بطور صریح باین نکته تصریح شده است که روحانیت واسطه  
 میان خدا و خلق نیست و این نسبت هم دروغ است .

از جمله در ص ۱۲۴ «مردم یعنی مسلمانان آنچه مادیده و شنیده‌ایم  
 انبیاء و اولیا را واسطه میان خدا و خلق میدانند نه علما و روحانیان را  
 بلی در باره روحانیان مسیحی و سایر مذاهب باطله جادوگران کاهنان  
 مغان-معین‌ها احبار، کشیش‌ها این سخن درست است مخصوصاً درباره کشیش‌ها  
 و پاپ‌ها که آقای شریعتی از زبان آنها سخن می‌گوید چنین عقیده‌ای در میان  
 مسیحیان موجود است...

من نمیدانم نویسندگان در روحانیت شیعه چه عملی دیده که آنها را  
 مدعی وساطت میان خدا و خلق معرفی کرده ؟ و کدام روحانی مدعی

شده است که من واسطه ارتباط میان خدا و خلق هستم اگر مقصود واسطه بودن در تبلیغ احکام است این که قابل انکار نیست و ربطی به مقصد نویسنده ندارد ...

و اگر مراد نویسنده واسطه بودن در مقام بندگی و عبادت خدا است همانطوریکه تصریح کرده کسی درباره روحانیت شیعه چنین عقیده‌ای ندارد و الا لازم بود نویسنده مدرکی از کتب شیعه نقل کند ...» (۱). چنانچه می‌بینید آن عبارت که نقل کرد اصلاً در کتاب من وجود ندارد و نسبتی هم که داده صد در صد برعکس و دروغ است خواهشمند است آقایان مراجعه فرمایند تا بدانند این اسلام شناس بکدام اسلامی دعوت می‌کند.

۲- سؤال دوم اینکه آیا این آثار ادست استعمار علیه روحانیت برانگیخته یا اینکه شخص معتقد و آزادی است؟

البته بقول معروف «هزار نکته باریکتر زمو اینجا است» و تمام ناراحتی آقای دکتر از این ناحیه است که من اولین کسی بودم که سراو و سرحسینیة ارشاد را فاش کردم و با دلائلی که در ص ۴ و ص ۵ و ص ۱۲۲ و ص ۱۳۳ و ص ۱۲۷ و ص ۱۳۲ و ص ۱۳۷ و ص ۱۴۲ از کتاب «اسلام شناسی در ترازی علم و عقل» آورده‌ام اثبات کرده‌ام که این آقا آلت استعمار است ولی قسمتی از آن شواهد را فقط شفاهاً یا با مکاتبه بدون چاپ در کتاب می‌توانم بیان کنم و از نوشتن آنها به جهت بعضی موانع معذورم.



۳- اما اینکه آیا من میدانم استعمار چیست یا نه ؟

اولا با کمال انصاف اعتراف می کنم که آقای دکتر استعمار را از من بهتر شناخته و جهتش اینست که او در متن قضیه است و من در حاشیه او خود عملاً مشغول اجرای برنامه های طرح شده ایست که امثال ماسینیون مسیحی و کورو بیج یهودی طرح کرده اند ولی من ازدور تماشا می کنم مثل کسیکه در آب افتاده با کسیکه آب را تماشا می کند فرق دارد.

اما اینکه گفت استعمار همیشه معلول است علت نیست درست گفت ولی علت غائی در عین حالیکه در خارج معلول و متأخر است در مقام تصور و ادراک مقدم است و همان علت غائی است که فاعل را بفاعلیت وادار می کند مانند گرفتن ریالهای سعودی که تصورش مقدم است ولی اخذ آنها از انجام مأموریت های وهابیت متأخر است والله اعلم.

ولی من هر چه استعمار را نشناخته باشم اینقدر میدانم که آن دیوی است که از هر جنگلی سر بر آورد و در هر مملکتی پیدا شد در درجه اول بسراغ مذهب شیعه رفت و همانطوریکه دیو سفید مازندرانی بقول داستان سربان قدیم دشمن رستم بوده دیو استعمار هم با حضرت علی مرتضی بک عداوت بخصوصی دارد .

من اینرا تشخیص داده ام که استعمار بک نوع غول کوه پیکری است که هر کدام از چنگال های متعددش رادر یکی از کشورهای اسلامی بسینه طرفداران آل محمد فرو برده به خارج کردن آخرین رمق حیات آنها مشتاق است .

استعمار بک زعفر جنی است که احياناً بصورت انسانی مبارز و

مخالف استعمارولی با این برنامه که تمام غولهای استعمار را تیره کرده جنایت همه آنها را بگردن چند نفر روحانی ضعیف بی پشتیبان که از هر طرف ضربه می خورند و جز خدا کسی ندارند می اندازد و نازه هیچکس هم نمی فهمد که این زعفرجی خودش استعماری است بلکه او را انسانی با وجدان می شناسند و مبارز.

### استعمار فکری

از زمان سید جمال الدین افغانی ببعد يك طرح جدید و اساسی از طرف اروپائیه‌ها البته با طراحی دانشمندان یهودی برای کشورهای اسلامی ریخته شد و آن این بود که باید بجای اینکه ثروت و خاک و نفت و سایر جهات مسلمانان را استعمار کنیم در درجه اول بفکر استعمار فکرو عقل و فرهنگ و دین آنها باشیم .

آنها به این فکر افتادند که بجای استثمار و استعمار آب و خاک و نفت و امثال آن، مغزها و اندیشه‌ها را قبضه کرده بنفع خود بکار برند ، البته در این راه از هیچ فعالیتی دریغ نکردند حتی خود آنها بعضی از مزدوران خود را بقیافه مخالف استعمار و ادار کردند که مردم را بمبارزه با استعماری یعنی استعمار ثروت و امثال آن بطور سطحی بی اثر و عوام فریبانه دعوت کنند ؛ ولی در ضمن همین دعوت بمبارزه ، خود مشغول اجرای برنامه‌هایی شدند که نتیجه آنها استعمار فکری مسلمانان بود.

و از جمله آلات و ابزار این برنامه عده‌ای مانند کسروی و شریعت سنگلجی و دکتر شریعتی و دکتر صاحب الزمانی و امثال آنان بودند که احیاناً در کلام خود بطور سرد و خنک آه و ناله از دست رفتن عظمت

مسلمانان البته بمعنی دشمنان شیعه - غارت ثروتهای کشورهای اسلامی مانند نفت و طلا و سایر مواد ثروت و امثال اینها سر داده بدین طریق توجه مردم را بسوی خود جلب کردند ، سپس بایک سوز و گداز بی پایان و ناله های جانسوز درباره پاره ای ازار کان تشیع که اساس دین و مذهب روی آنها بنا شده و بدون آنها قابل دوام نیست آنچه میتوانند با قلم و قدم و زبان سخنرانی و ... تألیف می کنند و مردم را به این اصول مهمه بدین وبی عقیده می نمایند .

و به تعبیر بهتر يك ثروت معنوی مهم که از هر ثروتی مهمتر است یعنی مثلاً « مسئله عزاداری سیدالشهداء » یا مسئله اعتقاد « بعلم غیب و کرامات ائمه » و امثال این عقاید که اوروپائیهها بلکه اهل تسنن ندارند و مایلند از دست ما هم بهر وسیله که باشد بگیرند .

لذا از هر ده بیست سالی یک نفر مانند آقای شریعتی را بکار انداخته مانند عروسکهای دستی می رقصانند و می کوشند تا عقائد مردم را نسبت به اصول تشیع تضعیف کنند .

و بجای عقائد قرص و منطقی تشیع که با هر گونه ذلت و توجیه ظلم و بارکشی مخالف است آنهم بطور معقول و بامتانت ؛ عقائد تسنن را که صد در صد بنفع آنها است ، هم از نظر مبانی اعتقادی که اصول تسنن در توحید و عدل نبوت و امامت و معاد از مبانی اعتقادی یهودیت و مسیحیت سرچشمه می گیرد و هم از جهت مصالح سیاسی و اقتصادی برای تسخیر و تسلط بر کشورهای اسلامی بهترین وسیله است ، جانشین قرار دهند .

غرض از این بیان این بود که انسان نباید بمجرد اینکه يك افراد

خوش سخن و خوش قلمبرای دید که داد مبارزه یا استعمار میزنند فوراً سرسپرده آنها شود، و همچنین غرض این نیست که بطور کلی یأس و بدگمانی نسبت بهمه داشته باشد بلکه بادقت و احتیاط آنها را بشناسد.

### دنباله بحث حقوق زن

در کتاب «ناکثین» قاسطین، مارقین «ب عنوان رد جواب من که در کتاب «اسلام شناسی» در ترازوی علم» نوشته ام حقوق زن و مرد در اسلام تساوی کلی ندارد بلکه در بعضی از قسمت ها مرد بر زن تفاضل دارد و زن ها از دخالت در بعضی کارها محرومند.

از جمله فنون جنگی و دیگر ریاست و قضاوت و امثال اینها که مخصوص مردان است و صریحاً نوشته ام «اما عقیده اسلام درباره ی زن بطور خلاصه اینست که زن از نظر تمام حقوق فردی و اجتماعی با مرد مساوی است فقط در دو قسم از احکام زن حق دخالت ندارد: امور جنگی ۲۰۰۰ - امور حکومتی و سیاسی ۴۰۰» (۱)

آقای دکتر مینویسد: «و گذشته از آن خود قرآن و سنت و روایات ائمه مکرراً به این اصل و بر این شیوه استدلال می کنند چنانکه قرآن همه بر روی خلقت آدم تکیه دارد و با تعبیرات گوناگون از عنصر اصلی که در ترکیب آدم بکار رفته و تکرار می کند که او را از طین خلق کردیم و از صلبصال و از حمأ مسنون و سپس روح خود را در آن دمیدیم این همه تکیه و تکرار چرا؟

و پیغمبر اسلام در مشهورترین خطبه‌اش که اعلام برابری عمومی انسان‌ها و نژادها است به منشأ خلقت انسان ها و نژادها که همه یکی است و همه از خاک است استدلال می‌کند که «یا ایها الناس کلکم من آدم و آدم من تراب» و حضرت امیر بارها از جمله هنگامیکه دوزن یکی ایرانی و دیگری عرب نزدش می‌آیند و دعوائی طرح می‌کنند و حضرت حق را به ایرانی می‌دهد... دو مشت خاک به دودست از زمین بر میدارد و به او نشان می‌دهد و به عنوان استدلال به منشأ خلقت هر دو ماده اصل سر نوشت هر دو می‌فرماید من میان این دو مشت خاک فرقی نمی‌بینم .

آن‌هم روایات شیعی که از ذات و جوهره اصلی پیامبر و علی سخن می‌گوید که هر دو از یک نورند متجلی از نور خدا که هزار سال پیش از آدم خلق شده و سپس به صلب آدم آمده و از صلب عبدالمطلب دو تا شد و یاما ائمه از آب دیگریم و شیعیان مانیز از آب و گل و طینت مایند ... » (۱) ما برای رفع اشتباه بعضی از خوانندگان بقسمتی از اشتباهات این عبارت اشاره می‌کنیم بدین قرار:

۱- آقای دکتر استدلال می‌کند بواسطه آیاتی که در آنها به ابتدای خلقت بشر که از خاک آفریده شده است اشاره شده که مثلاً انسان از خاک آفریده شده یا از گل یا از لجن ... «طین» یا «صلصال» یا «تراب» یا «حمأ مسنون» یا چیز دیگر.

به اینکه چون اصل زن و مرد هر دو از خاک است پس باید در حقوق اجتماعی هم با هم مساوی باشند و تفاوتی نداشته باشند .

جواب این شبهه بقدری واضح است که جداً برای یکنفر که بتواند بقرآن‌های ترجمه‌دار مراجعه کرده ترجمه فارسی آیات را بفهمد این سخن بی‌مورد است چه رسد بکسی که بتواند بکتب تفسیر و حدیث مراجعه کند. زیرا خود سیاق آیات و وقت مختصری در اول و آخر آنها روشن می‌کند که خداوند بچه جهت از منشأ خلقت صحبت کرده و بطور اشاره و فهرست-وار اینست که : در قرآن مواردی که از ابتدای خلقت آدم یاد می‌کند . قسمتی از آنها در مقابل منکرین معاد است که می‌گفتند انسان بعد از خاک شدن ممکن نیست دوباره زنده شود قرآن مجید هم با تذکر دادن منشأ خلقت رفع شبهه و استبعاد می‌کند .

از جمله در سورة یس می‌فرماید « و برای ما مثلی زد و آفرینش خود را فراموش کرد گفت این استخوانها را چه کسی زنده می‌کند در حالتیکه آنها پوسیده‌اند بگواهی پیغمبر آن کسیکه اولین بار آنها را موجود کرد همان کس آنها را زنده می‌کند و او بهر آفریده‌ای داناست » (۱)  
در سورة حج می‌فرماید « ای مردم اگر از جهت روز قیامت در شك هستید پس ما شما را از خاک پس از نطفه پس از علقه پس از مضغه . . . آفریدیم ...

این برای آنست که خداوند برحق است و اینکه او مرده را زنده می‌کند و حقا که او بهر چیزی تواناست و برای اینکه بدانید روز قیامت آینده است شکی در او نیست و اینکه خداوند اهل قبور را برمی‌انگیزد » (۲)

(۱) یس

(۲) حج ۵

چنانچه می بینیم در این سوره و سوره بس صریحاً خود آیه جهت استدلال بمنشأ خلقت را بیان می کند که عبارت است از جواب شبهه منکرین معاد و اصلاً کوچکترین ارتباطی به تساوی حقوق زن و مرد ندارد. و همچنین آیه ۱۲ سوره مؤمنون و آیه ۷ سوره سجده و قسمت دوم از این آیات در مقام بیان شناسائی قدرت خدا است و اشاره به آیات تکوینی الهی است از جمله در آیه ۲ از سوره روم می فرماید «از نشانه های خدا است اینکه شمار از خاک آفرید سپس ناگهان دیده شد که شما انسانهای هستید که در روی زمین پراکنده میشوید» و همچنین در سوره انعام ۲ و سوره فاطر ۱۱ و سوره غافر ۶۷ و سوره الرحمن ۱۲ و غیر اینها.

قسمت سوم از این آیات عبارت است از آیاتی که در مقام جواب شیطان و گفتگوئی که میان پروردگار عالمیان با شیطان رخ داد، آنرا یاد کرده نظریه شیطان را نقل می کند که بشرافت سرشت خود استدلال کرده و قرآن مجید هم او را رد می کند که در مقابل امر صریح من بسجود آدم استدلال به منشأ خلقت غلط است چنانکه استدلال آقای شریعتی به اینکه چون اصل خلقت زن و مرد از یک سرشت است پس باید در تمام حقوق و احکام مثل هم باشند.

در مقابل آیات و اخباری که صریحاً میان زن و مرد تفاوت قائل شده و می فرماید «الرجال قوامون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض» مردان بر زنان سرپرست هستند بخاطر آنچه خداوند بعضی از این دو یعنی مردان را بر بعض دیگر زنان برتری داده است ...» (۱).

ومی فرماید: «وللرجال علیهن درجه» (۱) مردان را بر زنان در رتبه برتری هست و می فرماید در باره ارث «للدکر مثل حظ الانثیین» (۲) سهم یسک نفر مرد برابر سهم دو وارث زن است و فرمود: فانکم حوا ما طالب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع» یعنی تزویج کنید آنچه برای شما از زنهای خوش آید دو تا و سه تا و چهار تا!! و غیر این از احکام.

بنابر این همانطوریکه شیطان در مقابل امر صریح خداوند بسجده آدم حق نداشت قیاس کند و به سرشت و منشأ خلقت نظر کند، همچنین آقای شریعتی در مقابل صریح آیات و روایات که حقوق اسلامی هر یک از زن و مرد را توضیح میدهد مناسبت ندارد به منشأ خلقت آنها نگاه کرده فلسفه بافی کند.

آیاتیکه از این قبیل باشد یعنی موضوع گفتگوی پرودگار عالمیان را با شیطان یاد آور میشود زیاد است از جمله سوره بقره ۳۴ و سوره اعراف ۱۷ و سوره ص ۷۱ و اسراء ۶۱.

بنابر این آیاتیکه در آنها به ابتدای خلقت بشر اشاره شده همه با کمال وضوح و روشنی جهت بحث از خلقت انسان از خاک با گل یا لجن را روشن می کند و در هیچیک از آن آیات مسئله تساوی حقوق زن و مرد مطرح نیست چنان که اشاره کردیم و عقلا هم محال است که قرآن تناقض بگوید، در برخی از آیات بطور صریح میان زن و مرد فرق بگذارد

(۱) سوره بقره ۲۲۸.

(۲) سوره نساء آیه ۱۱.



و برای هر کدام حکم مخصوص بیان کند و در آیات دیگر تساوی مطلق را تشریع کند زیرا این تناقض از هیچ عاقل و حکیمی سر نمی‌زند چه رسد به حکیم علی الاطلاق .

فقط در يك آیه از آیات ابتدای خلقت که آنهم به سرشت و مبده خلقت اشاره‌ای ندارد بلکه به پدر و مادر اصلی همه افراد بشر که حضرت آدم باشد اشاره کرده می‌فرماید :

«ای مردم حقیقت اینست که ما شما را از يك پدر و مادر آفریدیم و شما را طایفه‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم حقا که بزرگوار ترین شما پرهیز کار ترین شما است بدرستی که خداوند دانای آگاه است» (۱) .

چنانچه در حدیث نبوی که رسول خدا (ص) در حجة الوداع فرمود «ای مردم همه شما از آدم هستید و آدم از خاک» و همچنین روایت علوی که امیر المؤمنین به آن زن عرب دو مشت خاک نشان داد ... .

همه يك مساق دارند و آن عبارت است از اینکه اختلافات نژادی مانند سفید و سیاه و عرب و عجم همچنین قبیله‌ای مانند قرشی و غیر قرشی در اسلام موضوعیت ندارد و تفاوتی ایجاد نمی‌کند .

و این اصلا ربطی به تساوی زن و مرد ندارد بلکه این آیه و این روایات رد فتاوی خلیفه ثانی است که میان عرب و عجم تفاوت می‌گذاشت و عجم را بخاطر علاقمندی آنها به اهل بیت از حقوق اسلامی و انسانی محروم می‌ساخت و برای عرب يك مزیت ذاتی قائل بود و بدین ترتیب تزویج عجم را با عرب تحریم کرد و همچنین ارث بردن عجم را از عرب، و سهم عجم را از بیت المال کمتر قرار داد ؛ و همچنین

سایر اجحافات او دربارهٔ عجم‌ها که خوشبختانه آخر کار هم جان خود را در راه همین فتوای ناحق از دست داد و فیروز ایرانی او را از پای در آورد.

### خلاصهٔ جواب

تمام آیات و روایاتی که آقای دکتر اشاره کرد و آنچه او اشاره نکرد هم در مقام رد این فتاوی خلیفه است چنانچه در آیهٔ شریفه می‌فرماید «ما شما را از یک پدر و مادر خلق کردیم سپس شما را نژادها و قبیله‌ها قرار دادیم برای اینکه همدیگر را بشناسید ...» یعنی اختلاف نژاد و قبیله برای شناسائی است نه موجب فضیلت و برتری چنانچه خلیفه دوم خیال کرد.

و همچنین در حدیث حجة الوداع حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «لا فضل لعربی علی عجمی ولا لابیض علی اسود الا بالتقوی» هیچ عربی بر هیچ عجمی و هیچ سفیدی بر سیاهی برتری ندارد مگر بواسطهٔ پرهیزکاری. چنانکه می‌بینیم در این حدیث هم بهمان مسئلهٔ تفاضل نژادی عرب که خلیفهٔ دوم قائل بود ناظر است لذا در همین حدیث حجة الوداع چند جمله بعد به قیومیت مرد نسبت بزن اشاره شده و بنا بنظر آقای دکتر پیغمبر اکرم تناقض گفته است و همچنین در روایت علوی چنانچه مورد روایت شاهد است غرض تساوی عرب با عجم است نه تساوی زن و مرد. ولی چه کنیم که اگر از خلیفهٔ دوم صحبت شود به نصیحت آقای آقامحمد نقی شریعتی در کتاب خلافت و ولایت مخالفت شده است، و همچنین بقول آقای دکتر بحث از چند شخصیت تاریخی است و سبب اختلاف مسلمانان است.

ولی آقای دکتر هیچ اسمی نمی برد از مضرات این فتوای خلیفه دوم در عصر حاضر که چندین هزار مسلمان بجان هم افتادند به بهانه حزب قومی یا حزب بعثی که رکن اساسی مرامنامه هرد و همین تفوق عرب بر غیر عرب میباشد .

وصریحاً نویسندگان و گویندگان مصر و سوریه و سایر بلاد عرب با سیره خلیفه دوم و سخنان او استشهاد می کنند بر اینکه اسلام عرب را بر سایر نژاد های بشر برتری داده و بنا بر این حزب قومی و بعثی از اسلام سرچشمه می گیرد ؛ و هنوز هم در بلاد عرب عجم را يك نژاد نحس و پست می شمارند .

ولی ما می گوئیم حضرت آقای دکتر بزرگوار و پرفسور اسلام شناس دانشمند و جامعه شناس محقق! ما تمام آن آیات و روایاتی که یاد آور شدید دیدیم و فهمیدیم ولی تمام آنها رد همان هائی که تو و پدرت اورا يك شخصیت تاریخی مانند رستم و اسفندیار میدانی بود که نباید اسمش را بیدی برد اگر چه هنوز هم جامعه ما در آتش فتنه های او بسوزد .

بلی آیه انا خلقناکم من ذکروا نثی ... و حدیث حجة الوداع و روایت امیر المؤمنین همه را ما و حتی طلبه های مبتدی شاید دیده باشند ولی فهمیده اند که این آیات و روایات در مقام رد تفاضل نژادها و قبیله ها است با نبودن تفاضل در مزایای اسلامی و انسانی و در مقام رد نظریات مخالف اسلام ... است نه اینکه در مقام اثبات تساوی مطلق در احکام و حقوق زن و مرد باشد تا معارض آیات و روایات دیگر باشد .

عجیب است آقای دکتر بجای اینکه به امام خود خلیفه دوم اهانت

کند به ائمه اطهار و روایانیکه طینت آنها را از دیگران ممتاز می کند و طینت شیعیان را از طینت ائمه معرفی می کند اهانت و مسخره می کند البته حق دارد چون روایات طینت تا حدودی فهمیدنش بدون مقدمات برای امثال دکتر مشکگل است و شیخ معید می خواهد که رساله مستقلی بنویسد و آنرا درست توضیح دهد .

بنظر من مسخره کردن آقای دکتر نسبت بر روایات طینت فقط بخاطر اینست که اذهان را از خلیفه دوم و بدعت شومش منحرف گرداند .

## تمهت بمسلمانان

در باره کتاب «اسلام شناسی در ترازی علم و عقل» بعد از فحشهای زیاد می گوید: «در کتاب اسلام شناسی در ترازی علم و عقل، حتی بهزاران زن مسلمان و نوامیس مسلمانان که به حسینه می آیند یا با حسینه به زیارت حج رفته اند اتهام بی عفتی و بی ناموسی و حتی داشتن روابط جنسی زده است به استناد چنانکه می گویند...»

البته اصل مطلب که هیچ ربطی به این حرفها نداشته و يك اشتباه کتابی در باره يك كلمه بوده است و همه صحبتها سر بی صاحب تراشیدن بوده است و كلمه بی عفتی و بی ناموسی و اسمی از مسلمانان در آنجا نیست. ولی بر فرض صحت عبارت و عدم اشتباه سبق قلم خلاصه ادعای آقای دکتر اینست که من نسبت بی عفتی به تمام افرادی که با حسینه به حج رفته اند داده ام و بنابراین حد قذف و نهمت بر من لازم میشود.

اکنون بدون اینکه بیشتر طول بدهم فقط چند مسئله از مسائلی که مربوط به مسائل قذف است اشاره کرده خیانت آقای دکتر را هم تذکر

میدهم و برای روشن شدن خیانت این مرد اولاً عرض می‌کنم که آقای دکتر بهتر بود عین عبارت مرا بتمام مراجع شیعه و اگر آنها را قبول نکرد بمراجع سنی‌ها در ایران و ریاض و قاهره و بغداد بنویسند اگر یکی از آنها عبارت مرا تهمت بفرد یا جمعیت دانست من اعتراض آقای دکتر را قبول می‌کنم و در صورت قبول نکردن این پیشنهاد برای وضوح مطلب خوانندگان محترم را بمراجعه کردن رساله‌های عملیه یا کتب فقهی ارجاع میدهم.

فعلاً بطور اشاره به چند نکته از نفهمی‌های این مرد که در مقام فهمیدن دو سطر عبارت فارسی میباشد تذکر میدهم تا بقول سعدی پایه جهلش را بدانند:

۱- در «اسلام شناسی در ترازی علم» این عبارت هست که «قضایائی از حسینیه ارشاد و کاروان حج و سایر تشکیلاتش... مشهور و مشهود است چنانچه می‌بینید به تعدد قضایای زشت نصریح شده اما نسبت به صاحبان آن قضایا اصلاً اشاره‌ای نشده است که آیا آنها کم هستند یا زیاد آیا چه کسی صاحب و مرتکب شونده آن قضایا است.

لذا اگر کسی این قضایا را فقط مربوط بیک شخص معینی بداند هم صحیح است مثل اینکه بگوید این قضایا مربوط بیک نفر بنام... است و آن هم در نظر من نه مسلمان است نه آبرو دار، یعنی فلانکس یا فلان زید و عمرو و بکر که هم در حسینیه ارشاد شرکت دارند؛ و هم در کاروان حجش و هم در سایر تشکیلاتش مثلاً چند قضیه نا مناسب من از اوسراغ دارم یا از آن سه نفر سراغ دارم.

خلاصه عبارت کتاب اشاره به چند قضیه مثلاً سه قضیه می کند که نسبت بفاعل و صاحب آن قضیه اصلاً اشاره ای ندارد که آیا صاحب آن مسلمان است یا کافری است که خود را بمسلمانان مخلوط کرده ، و آیا صاحب آن عملها شیعه است یا جاسوس سنی ها ، است که در میان شیعیان جا باز کرده .

۲- بر فرض ما قبول کردیم که در عبارت «اسلام شناسی در ترازوی علم» بصاحب قضیه ها و مرتکب شونده هم اشاره شده است اما از کجا این تهمت بهمه آنها است توضیح اینکه این مسئله از توضحات است و همه فقها متفقند که اگر کسی جمعینی را تهمت بزند باید یکی از دو راه را انتخاب کند یا مثل خود دکتربگوید همه روحانیت چنین و چنان هستند. مثلاً اگر من نوشته بودم که : همه شرکت کنندگان در حسینیه یا همه شرکت کنندگان در کاروان حج حسینیه ارشاد چنین و چنان هستند یا جماعتی را اسم می بردم مثل اینکه زید و عمرو بکر چنین هستند ، در این دو صورت تعرض به آبروی آن مسلمانانی که در حسینیه ارشاد شرکت می کردند شده بود .

اما اگر کسی بگوید در فلان کاروان حج یا فلان حسینیه که چند هزار نفر در آن شرکت دارند چندین بار دزدی شده است یا چند نفر دزد وجود دارد ، هیچ عاقلی اینرا تهمت به تمام آن جماعت نمیداند و خوش- بختانه تمام رساله های مفصل و کتب فقهی مانند وسیلة النجاة مرحوم اصفهانی و تحریرش ... و جواهر و شرح لمعه و شرایع و غیر اینها تصریح کرده اند که تهمت زدن به جمعیت یا به اینست که يك يك اسم ببرد و

بگوید زید و عمرو و بکر چنین و چنان هستند ؛ یا اینکه بطور عموم صریح بگوید ، همه فلان جمعیت فلان کاره اند .

و اما اگر بطور مجمل بگوید در میان فلان گروه یا در فلان محله افراد بد کاری هست یا کارهای بدی انجام میشود هیچ کس اینرا تهمت زدن بجمعیت نشمرده است .

در کلمات ائمه اطهار مذمت اهل کوفه و اهل شام و اهل مدینه و مکه و طایفه اشعث و باهله و امثال اینها زیاد است مراجعه شود بکتاب حدیث . بنابراین تا طرف اسم نبرد هیچیک از شرکت کنندگان حق ندارد خود را مورد این تهمت بداند ، مگر اینکه از خود بد گمان باشد .

خلاصه آقای دکتر خواسته سیاست و تدبیر بخرج داده تحریک عواطف عمومی را بکنند ، لذا تهمت بما زده که « بهمه نوامیس ناشناخته و مسلمانان همین مملکت که در برنامه های مذهبی ارشاد شرکت می کنند تهمت ناموسی می زید . » (۱)

یا اینکه در نامه پدری به پسرش بنویسد که « به هزاران زن مسلمان و نوامیس مسلمانان که به حسینیه می آیند یا با حسینیه به زیارت حج رفته اند اتهام بی عفتی و بی ناموسی و حتی داشتن روابط جنسی زده است باستناد چنانکه بعضی گفته اند » .

۳. تهمت اینست که انسان خبر دهد از خود آن عمل ناشایست مثل اینکه بگوید فلان کس فلان کار را کرد ، اما اگر بگوید فلان کس در باره اش چنین و چنان می گویند یا شنیدم یا درباره او چنین و چنان مشهور است



در این صورتها فقط اومشول است کہ گویندہ این نسبت را نشان دہدو  
بیش از آن اثبات اصل نسبت بگردن او نیست .

در این باب الحمد للہ گویندہ نسبت موجود است واگر آقای دکتر  
با کسیکہ خود را مورد این تہمت میداند حاضر شود کہ باہم بہ حضور  
حاکم شرعی بروند او برای محاکمہ حاضر است .

### حسینیہ ضرار

اکنون جای دواشکال باقی می ماند یکی اینکه بر فرض بہ شرکت  
کنندگان در حسینیہ اہانتی نشدہ باشد ؛ ولی بہ مؤسسہ و ہیئت اجتماعیہ  
اہانت شدہ و همچنین بہ افراد کاروان تعرضی نشدہ ولی بہ خود کاروان  
حسینیہ و مؤسسین آن اہانت شدہ است و این خود کار حرامی است .

در جواب این سؤال باید با کمال قاطعیّت عرض کنم کہ جواب  
مثبت است یعنی این عبارت کتاب من نسبت بہ مؤسسہ حسینیہ و کاروان  
حسینیہ و مؤسسین آن اہانت بزرگی در بردارد ، ولی نہ آن مقداری کہ  
آنها استحقاق دارند بلکہ مقدار استحقاق آنها را من و ہر نویسندہ ای عاجز  
است کہ بتواند در قلم بیاورد ، فقط بعنوان یک عبادت بزرگ همانطوری  
کہ خود آقای دکتر مرا بعنوان کینہ توزی معرفی کرد واقعاً ہم من دلم  
از کینہ این افرادیکہ کینہ آل محمد و مذهب شیعہ را در دل دارند پراست .  
والبتہ این عمل درائمه اطہار ( ع ) ہم زیاد بودہ است چنانکہ  
رسول خدا اہل نجد و مرکزوہایان را شدیداً تنقیص کرد ( ۱ ) چنانکہ  
امیر المؤمنین ( ع ) اہل عراق را بطور عموم و اہل بصرہ را بخصوص مذمت

و توهین می کند .

حضرت زینب (ع) به اهل کوفه تعبیرات زشتی می فرماید و همچنین حضرت صادق نسبت به اهل مکه و مدینه ولی غرض این نیست که در میان این شهرها آدم مؤمن نبوده بلکه غرض توهین به اجتماعی است که اکثریت یا رؤسای آن منحرف و دشمن حق و اهل حقند و همان ملاک حسینیۀ ارشاد در آنها هم بوده که بنام طرفداری از آل محمد دشمنان آنها را ترویج می کردند .

## «حرمت فحش»

سؤال سوم اینست که بر فرض حسینه ارشاد مرکز فعالیت و هابیها باشد اصولاً اهانت و ناسزا در منطق اسلام و قرآن و اهل بیت نیست بلکه طرفداران اهل بیت کسانی هستند که بقول قرآن «وهدوا الى الطيب من القول وهدوا الى صراط الحميد» بسوی سخن پاک و بسوی راه پسندیده راهنمایی شده اند. در جواب این سؤال باید گفت سخن ناروا خوب نیست ولی گاهی حق را هر چند تلخ باشد باید گفت زیرا گفتن حق سزا است لدانست به بزرگان یهود و احبارشان قرآن مجید می فرماید «مثلهم كمثل الهمار يحمل اسفارا» مثل آنها مانند الاغی است که کتابهای را بر آن بار کرده باشند، در جای دیگر می فرماید «فمثلهم كمثل الكلب ان تحمل عليه يلهث او تتركه يلهث» پس مثل او مانند سگ است که اگر بر آن حمله کنی با زبان خود ترا اذیت میکند و اگر او را رها کنی باز زبانش را بیرون می آورد. جای دیگر می فرماید «ان هم الاكلا لانعام بل هم اضل سبيلا» نیستند آنان مگر مانند چهارپایان بلکه آنها در راه خود گمراه تر از چهارپایان هستند.

حضرت رسول اکرم (ص) به مروان خلیفه آینده مسلمانان فرمود «الوزغ ابن الوزغ» یعنی خودت و پدرت مانند قورباغه رنگ برنگ میشوی و ذو حیاتین هستی در کفر و اسلام غلط میخوری در میان کفار کافری و در میان مسلمانان مثل آنها .

امیر المؤمنین به مورد و با اقتضای وقت بهر يك از مخالفین خود جواب مناسب اورامیداد که در تاریخ ثبت است .

امام حسن ( ع ) هم در مجلس معویه به معویه و عمرو عاص و مغیره ابن شعبه و غیر آنها که به هر يك عیب و نقص مناسب خود او را تذکر داد از جمله تذکر دادن به کیفیت اصل و نسب آنها بود مراجعه شود بتاريخ آنحضرت .

حضرت سید الشهداء به مروان فرمود «یا بن الزرقاء الزانیة» ای پسر زن چشم ز اغزنا کار .

روایات متواتره از حضرت صادق و امیر المؤمنین و سایر ائمه در باب خمس و غیر آن وارد شده است که دلالت دارد بر اینکه منکرین خمس انعقاد نطفه شان از حرام است و فقهای بزرگ ما همگی این روایات را تلقی بقبول کرده اند مراجعه شود بباب تحلیل خمس برای شیعه در وسائل و کتب فقه .

باز روایات شیعه تصریح دارد به اینکه هر کسیکه به او امیر المؤمنین بگویند بناحق و او راضی شود حتماً انحراف خاص دارد و اما قرآن مجید همانطوریکه از سخن زشت جلوگیری فرمود ، در موضع مناسب

هم تقویت فرموده ، مثلامی فرماید: « لا يحب الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم » .

خداوند صدا بلند کردن بسخن بد را دوست ندارد مگر کسی که مظلوم شود یعنی کسیکه مظلوم شود حق دارد فریاد بکشد و فحش و ناسزا به ظالم بگوید .

«ولمن انتصر بعد ظلمه فاؤلئك ما عليهم من سبيل انما السبيل على الذين يظلمون الناس» .

والبته هر کسیکه بعد از وارد شدن ستم بر او بصدد پیروزی بر آید راه اعتراض بر آنها نیست بلکه راه اعتراض بر کسانی است که به مردم ستم میکنند پس کسیکه مظلوم واقع شد در مقام دفاع از حق خود هر اهانتی بظالم بکند و هر ضربتی وارد کند به نص آیه شریفه معذور است .

و پرواضح است که مظلومیت اختصاص ندارد به اینکه مال و جان انسان خطر به بیند بلکه بزرگتر از هر ظلمی ظلم به دین و مذهب است که از هر ظلمی خطرناکتر است ، خصوصاً این گونه ظلم آشکار که مبنای تمام نسبتهایش دروغ ها و بهتانهای واضح باشد چنانکه هر کدام رادر موضعش روشن کردیم .

### خلاصه جواب

بنابر این معلوم میشود این بدبخت ، عبارت فارسی را هم نمی فهمد اولاً برای اینکه میان فعل و فاعل فرق نگذاشته خیال کرده است که تعدد «قضایا» که در عبارت من هست دلالت می کند بر تعدد فاعل آن قضایا مثل اینکه اگر گفتیم سرفتها دلالت دارد بر اینکه فعل سارقه های متعدد باشد در صورتیکه ممکن است عمل شخص واحد باشد همچنین «قضایا» که در عبارت من هست دلالت ندارد که مرتکب شوند آنها هم متعدد باشد

دوم نفهمیده است که قضیه مهمله با قضیه کلیه فرق دارد با اینکه در دبیرستانها مقداری منطق هم درس میدهند ولی این بی سواد نفهمیده است که میان جمله اینکه بطور قضیه مهمله بگوئیم «در فلان محله کارهای بدی انجام میشود» با اینکه بطور قضیه کلیه بگوئیم «همه اهل محله فلانی بد کاره اند» فرق دارد ، در صورتیکه فرق زیاد است .

سوم این که میان اینکه انسان خود به چیزی بطور قطع شهادت دهد یا از کسی نقل کند چنانکه در عبارت من هست فرق نگذاشته و هر دو را از یک باب شمرده در صورتیکه بی سوادها این را می فهمند .

چهارم اینکه عمومات نهی از سخن بدو ناسزا را برای غیر خود در عموم خود باقی گذاشته و هیچ استثنائی نکرد .

با آنکه نظر قرآن و اخبار را دیدیم ولی برای خودش اصلاً تمام این عمومات را از بیخ و بن منکر شد گویا فحش و ناسزا درباره او ثواب هم دارد .

از اینجا ارزش علمی دکتر که تاجه اندازه در فهمیدن عبارت ساده فارسی و همچنین در اطلاع بمسائل عملیه دستش کوتاه است معلوم می شود ولی به بینید با این بی سواد چطور با شهادت در کتاب «ناکثین ، قاسطین ، مارقین» می نویسد :

«در این کتاب اسلام شناسی در ترازوی علم و عقل ، که شاهکار کینه توزی و جعل و اتهام است حتی به همه نوامیس ناشناخته مسلمانان همین مملکت که در برنامه های مذهبی ارشاد شرکت می کنند تهمت بی ناموس می زند و شنیده ام در قم حتی لباس روحانی هم دارد» .

## کلام مرحوم مقدس اردبیلی

مرحوم اردبیلی در بحث قذف متجاهر بفسق متعرض شده می‌فرماید خبر مشهور - لاغیبة لفاسق - غیبت فاسق حرام نیست .

و مراد از اینکه طرف مستحق استخفاف باشد اینست که فاسق نشان دهنده فسق خود باشد و در این هنگام برای او احترامی نیست بخاطر روایتی که از حضرت صادق (ع) وارد شده است که : هرگاه فاسق بفسق خود متجاهر کرد یعنی بمردم نشان داد برای او حرمتی و غیبتی نیست. و در بعضی از اخبار هست که سبب کمال عبادت بدگوئی کردن است درباره اشخاص که عقائد شبهه ناک دارند ، بنا بر روایت صحیحه داود ابن سرحان از حضرت صادق که رسول خدا فرمود :

وقتیکه اهل ریب و شبهه و بدعت گذاران امت مرا دیدید از آنها بیزاری اظهار کنید و فحش زیاد به آنها بدهید و حرفهای بد در باره آنها بگوئید و ناسزا بگوئید و به آنها بهتان بزنید تا در راه فساد طغیان نکنند و در اسلام فساد نکنند و مردم را از آنها بترسانید و از بدعتهای آنها یاد نگیرید بخاطر این عمل برای شما حسنات نوشته میشود و در آخرت درجات شما بالا میرود ...

و مراد از روایت اول اینست که جایز است فسق فاسق را برخ او بکشیم همانطوریکه گذشت و مراد روایت دوم اینست که یاد کردن گروهی از اهل بدعت جایز است و بدگوئی کردن آنها از جهت بدعت آنها مباح است تا اینکه کسی از آنها پیروی نکند گفته شده است که هر کس دین یا مذهبی غیر از دین خدا احداث کند، و مردم را بسوی آن دعوت کند بر مسلمانان واجب است او را از آن بازدارند و نقاط ضعف آنرا بگویند و در بارهٔ مذهب آنها بدگوئی کنند تا اینکه از بین برود و برای آن عقیده آنها را اهانت کنند و مذمت نمایند» (۱)

مؤید همین نظریه است آنکه در روایت بحث حضرت صادق (ع) با عمرو ابن عبید معتزلی است که حضرت صادق (ع) میفرماید «من تبسم فی وجه مبتدع فقد اعان علی هدم دینه» هر کس بر روی یک کفر بدعت گذار بخندد هر آینه بر خرابی دینش کمک کرده .

امیدوارم مسلمانان غیر تمند و طرفداران آل محمد جنبش مردانه‌ای کرده شرابین بدعت گذاران را از بلاد اسلامی برکنند ان تنصروا الله ینصركم ویثبت اقدامکم .

پایان



# فهرست

صفحه	عنوان مطلب
۳	مقدمه
۵	توحید
۲۰	نبوت
۲۳	عدل
۲۹	ولایت
۳۲	امامت
۳۷	عصمت
۴۷	وصایت
۵۹	سنت
۶۵	عزت
۷۱	شهربانوی ایرانی
۷۴	غیبت
۷۲	وظیفه علمای شیعه
۷۸	صفویه یا عثمانیها

صفحه	عنوان
۷۹	آب خوردن پشت تریبون
۸۱	معاد
۸۲	شفاعت
۹۶	محبت علی (ع) ص ۱۰۰ و
۹۸	تبدیل سیئات بحسنات ۱۰۱
۱۰۳	تربت کربلا
۱۰۶	قصه پسر حضرت نوح
۱۰۸	قصه پیغمبر اکرم (ص) با کور
۱۱۰	اجتهاد
۱۱۴	آیا در اسلام روحانی هست؟
۱۱۵	آیا روحانی شیعه بی سواد است؟
۱۱۸	روحانی نماها
۱۲۱	تقلید
۱۲۳	هشدار
۱۲۵	نقیه
۱۲۹	دعا
	يك بحث جامع درباره عزاداری
۱۳۷	عزاداری از نظر قرآن مجید
۱۴۳	سینه زنی
۱۴۸	آیا عزاداری از شعارهای مسیحیت است

صفحه	عنوان
۱۵۳	آیا عزاداری مرد مرا بگناه وادار می کند
۱۵۴	جواب نقضی
۱۵۶	جواب حلی
۱۶۱	عزاداری گنهکاران
۱۶۲	عموم روایات عزاداری
۱۶۵	معنی ولایت
۱۶۶	آیا روایات عزاداری بزمان ائمه مخصوص است
۱۶۸	جواب نقضی
۱۶۸	جواب حلی
۱۶۹	قرینه استمرار
۱۷۰	جواب از دلیل عقلی
۱۷۳	جواب مختصر و مفید
۱۷۳	کلام آیه الله امینی
بحثهای مختلف	
۱۷۶	حقیقت یا مصلحت
۱۸۰	تبدیل نهضت بنظام
۱۸۸	نهضت های تشیع
۱۹۰	نهضت صفویه
۱۹۱	نتیجه های نهضت صفویه
۱۹۴	یهود دشمن صفویه
۱۹۸	عداوت آقای دکتر با ترکها

## يك بحث جامع درباره نهضت صفويه

۲۰۸	شيعه صفوی یعنی چه
۲۰۹	اعمال فردی صفویه
۲۱۰	عامل اصلی نهضت صفویه
۲۱۲	شواهد تاریخی
۲۲۳	علل اصلی نهضت شیعیان در زمان صفویه
۲۲۳	اجحافات حکومت‌های سنی
۲۲۵	اسلام بی روح و اسلام زنده
۲۳۰	کشتار سنیان بدست صفویه
۲۳۹	آیا صفویه تحریک شده مسیحیت بودند
۲۴۱	اختلافات شیعه و سنی
۲۴۳	شیعه علوی و شیعه اموی
۲۴۳	اختلافات شیعه و سنی در غیر امامت
۲۵۰	نقاط ضعف شیعه
۲۵۱	اهانت بناموس پیغمبر
۲۵۲	تکفیر اصحاب پیغمبر
۲۵۳	مهرپرستی
۲۵۳	قبرپرستی
۲۵۵	تقلید در اصول دین
۲۵۸	باز هم اختلاف شیعه و سنی
۲۶۱	وحدت اسلامی

صفحه	عنوان
۲۶۶	فهرست عقائد شیعه و ضد آن
۲۶۶	تشیع علوی و تشیع اموی
قسمتی دیگر از اشتباهات دشمنان شیعه	
۲۷۴	دعوت بعمل بدون عمل
۲۷۵	گنهکاران از اهل ولایت
۲۷۶	گنهکاران غیر شیعه
۲۷۷	اهل عمل از غیر شیعه
۲۸۳	باز هم گنهکاران از اهل ولایت
۲۸۶	خواجه نصیرالدین طوسی
۲۸۸	حکمت پیوستن خواجه بهلاکو
۲۹۰	مسبب جنک هلاکو با خلیفه
۲۹۲	وضع دینی خلفای عباسی
۲۹۷	بهتان بعلامه مجلسی
۲۹۸	جواب
۳۰۲	اشتباه در فهم روایت
۳۰۴	نقیه
۳۰۷	امام هفتم
۳۱۲	استعمار
۳۱۶	استعمار فکری
۳۱۸	دنباله بحث حقوق زن

صفحه	عنوان
۳۱۰	حسبینه ضرار
۳۲۲	خلاصه جواب
۳۲۷	تہمت بہ مسلمانان
۳۳۳	ناسزاگوئی در اسلام
۳۳۵	خلاصه جواب
۳۳۷	کلام مقدس اردبیلی

مرکز پخش  
تهران میدان شهناز  
پاژ سادات  
مؤسسه مطبوعاتی موسوی

شماره ثبت ۱۴۶۸-۵۲/۴/۲

بها ۲۰۰ ریال